



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صابری

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مقدمہ

عن القیوم

فی صمدھا لما یوم

و الانبیاء من قریب

بذل الفرقان ان الطوبی

لکم کتاب شریف و اللہ

ان اللہ لا یفنی ما یشاء

محکم دلائل و براہین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهل مثل از قرآن

نویسنده:

حسین حقیقت جو

ناشر چاپی:

بينا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
چهل مثل از قرآن	۸
مشخصات کتاب	۸
پیشگفتار	۸
۱- مَثَل آتش	۹
۲- مَثَل باران و رگبار	۱۰
۳- مَثَل پشه	۱۳
۴- مَثَل چوپان و گوسفندان	۱۵
۵- مَثَل بذر پر برکت	۱۷
۶- مَثَل باران و سنگ صاف	۱۹
۷- مَثَل باغ حاصلخیز	۲۱
۸- مَثَل گردباد آتشبار	۲۱
۹- مَثَل آفرینش عیسی و آدم علیهما السلام	۲۴
۱۰- مَثَل باد سموم و کشتزار	۲۴
۱۱- مَثَل نور و ظلمات	۲۵
۱۲- مَثَل شتر و سوراخ سوزن	۲۷
۱۳- مَثَل زمین نرم و زمین شوره زار	۲۸
۱۴- مَثَل سگ هار	۲۹
۱۵- مَثَل بنای محکم و بنای سست	۳۱
۱۶- مَثَل تجارت مجاهدان	۳۳
۱۷- مَثَل زندگی و آب	۳۵
۱۸- مَثَل کور و بینا ، کر و شنوا	۳۶
۱۹- مَثَل کف دست و آب	۳۷

- ۲۰- مَثَل آب و کف ۳۸
- ۲۱- مَثَل خاکستر و تندباد ۴۰
- ۲۲- مَثَل درخت پاکیزه و درخت ناپاک ۴۲
- ۲۳- مَثَل برده و آزاد ۴۵
- ۲۴- مَثَل گنگ مادر زاد و انسان سالم ۴۵
- ۲۵- مَثَل منطقه امن ۴۶
- ۲۶- مَثَل زندگی دنیا و گیاه ۴۸
- ۲۷- مَثَل مگس ۵۱
- ۲۸- مَثَل چراغ و چراغدان ۵۲
- ۲۹- مَثَل سراب و ظلمات ۵۵
- ۳۰- مَثَل عنکبوت ۵۷
- ۳۱- مَثَل اصحاب قریه ۶۰
- ۳۲- مَثَل غلام یک خواجه و غلام چند خواجه ۶۳
- ۳۳- مَثَل یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ۶۴
- ۳۴- مَثَل خوردن گوشت برادر مرده ۶۶
- ۳۵- مَثَل زندگی دنیا و آب باران ۶۹
- ۳۶- مَثَل نور خدا و پف دهان ۷۱
- ۳۷- مَثَل دراز گوش ۷۳
- ۳۸- مَثَل چوب خشک (منافقان) ۷۵
- ۳۹- مَثَل زنان بد و شوهران خوب ۷۶
- ۴۰- مَثَل دو زن الگو و نمونه ۷۷
- فهرست منابع ۷۹
- پی نوشتها ۸۰
- پی نوشتها ۱ ۸۰

پی نوشتها ۲----- ۸۲

پی نوشتها ۳----- ۸۴

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان----- ۸۶

چهل مثل از قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: جناتی، حسین عنوان و نام پدیدآور: چهل مثل از قرآن کریم/ مولف حسین حقیقت‌جو (جناتی). مشخصات نشر: قم: [بی‌نا]، ۱۳۷۹؛ دفتر انتشارات اسلامی) مشخصات ظاهری: ۲۳۱ ص. شابک: ۷۰۰۰ ریال ۹۶۴-۴۷۰-۳۱۲-X: یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۲۷] - ۲۳۱؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: قرآن -- امثال رده بندی کنگره: BP۸۴/۴ ج ۹ چ ۹ ۱۳۷۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۵۳۰۲

پیشگفتار

کتاب حاضر شامل چهل ((مثل)) از مثل‌های تعلیمی و تربیتی قرآن مجید، در موضوعهای مختلف، عقیدتی، اخلاقی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی است که به ترتیب از سوره ((بقره)) تا سوره ((تحریم)) به شیوه نوینی استخراج شده است؛ نخست پس از ذکر عنوان هر مثل در آغاز صفحه، متن آیه (یا آیات) مورد مثل، همراه ترجمه آورده شده، آنگاه وجه شباهت بین مثل و ممثل ذکر و در پایان تحت عنوان نکته (یا نکته‌ها) با استفاده از سخنان پیشوایان دین و نظرات مفسران بزرگ قرآن کریم، درسها، پند آموزیها و عبرت‌گیریهایی که هدف اصلی از آوردن مثل‌های قرآنی می‌باشد، بیان گردیده است. هدف از گردآوری این مثلها، تنبّه و بیداری و عبرت‌آموزی است، زیرا استفاده از مثل، یکی از بهترین شیوه‌ها و مؤثرترین روشها و ساده‌ترین و عمومی‌ترین راههای تربیتی است. نقش مثل‌های قرآنی در اثبات معارف الهی در مثل‌های قرآن، نوعاً مسائل معنوی، عقلی و عقیدتی که غیر قابل دیدن با چشم سر است، به محسوسات و چیزهای قابل رؤیت تشبیه شده تا آن مطالب معنوی، در ذهن جایگزین و اطمینان بخش گردد. زیرا اُنس و اُلُف انسان بیشتر با محسوسات و اشیای دیدنی است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار تا اندازه‌ای دورتر می‌باشد، مثلها و تشبیه‌های معقول به محسوس، آنها را از فاصله دوردست نزدیک می‌آورد و در آستانه حس قرار می‌دهد. گاه می‌شود یک مثال به جا و مناسب و هماهنگ با مقصود، مطلب را برای همه قابل فهم می‌سازد بسیاری از مسائل علمی که در شکل اصلی خودش تنها برای خواص قابل فهم است، و توده مردم استفاده‌چندانی از آن نمی‌برند، ولی هنگامی که با مثال آمیخته شد، برای همگان قابل درک می‌گردد و هر کس در هر حد و پایه‌ای از معلومات باشد، می‌تواند از آن بهره‌گیرد. علاوه بر این، مثال هماهنگ و منطبق با مقصود، نقش به‌سزایی در مجاب کردن و خاموش ساختن افراد لجوج دارد. بنا بر این مثل در توضیح و تفهیم و اثبات حقایق و مغلوب کردن لجوجان نقش انکارناپذیری دارد. سفره گسترده و غذای آماده الهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طی گفتاری، قرآن کریم را به طعام گسترده الهی تشبیه نموده و فرمودند: ((إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَاءٌ دُبُّهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَاءِ دُبِّهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛ (۱) این قرآن غذای آماده الهی است، لذا آنچه توان دارید، از خوان نعمت خداوند بهره‌جویید)). آری، قرآن مجید طعام گسترده و سفره پر نعمت الهی است که هر کس به اندازه ظرفیت وجودی خودش، از این خوان پر برکت برخوردار می‌گردد؛ دانشمندان، فیلسوفان، عارفان و افراد عامی هر کدام به اندازه توان و پیمانه تفکر و معرفت خویش از آن بهره‌مند می‌گردند. نکته ظریفی که از این حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم استفاده می‌شود، این است که می‌فرماید: قرآن غذای آماده الهی است، نه سفره گسترده بدون غذا که هر کس غذای خود را در آن نهد و بخورد. بنا بر این کسی که خواسته‌ها، برداشتها و تفسیرهای شخصی خود را بر قرآن تحمیل نماید و به عنوان تفسیر و نظر قرآن عرضه کند، هیچ‌گاه از این خوان گسترده الهی بهره‌مند نخواهد شد. شرط برخورداری از این غذای آماده معنوی این است که انسان ذهنش را از پیش داوریه‌ها و القائات جوّی محیط خالی کند و بسان گرسنه‌ای که خود را محتاج به غذا می‌داند، بر خوان الهی مؤدّب زانو زند و

معارف قرآن را از اهلش و کسانی که این کتاب آسمانی بر آنها نازل شده است، فرا گیرد. ارکان مثل و تشبیه در این قسمت بی تناسب نیست که جهت آگاهی و یادآوری خوانندگان گرامی، اختصاراً به ارکان مَثَل و تشبیه اشاره شود. تمثیل و تشبیه دارای چهار رکن است: ۱ ((مُشَبَّه)) : چیزی که آن را تشبیه می کنند. ۲ ((مُشَبَّه بِهِ)) : چیزی که به آن تشبیه می گردد. ۳ ((وجه شبه)) : صفت و حالت مشترکی که میان ((مشبه)) و ((مشبه به)) وجود دارد و سبب تشبیه می شود. ۴ ((ادات تشبیه)) : کلماتی که در تشبیه به کار برده می شود. ادات تشبیه در عربی عبارتند از: کاف (ك)، کاءَنَ، مثل، شبه و غیره و در فارسی عبارتند از: مثل، مانند، چون، همچون، همچو، بسان، بگونه، همانند، همدان و... مثال عربی ((مَثَلُ نُورِ الْمُؤْمِنِ كَمِشْكُوهُ))؛ مثل نور مؤمن، همانند مشکات (چراغدان و نورافکن) است. در این تشبیه ((مشبه)) نور مؤمن، ((مشبه به)) مشکات کاف (ك)، ((ادات تشبیه)) و ((وجه شباهت)) نور و روشنایی است. در این عبارت ((نور ایمان)) که غیر محسوس و غیر قابل دیدن است، به نور و روشنایی چراغ که محسوس و قابل رؤیت می باشد، تشبیه گردیده است. این گونه تمثیل ها را، تشبیه معقول به محسوس می نامند. مثال فارسی سر از البرز بر زد قرص خورشید چو خون آلوده دزدی سر ز مَکَمَن در این بیت، خورشید، ((مشبه))، دزد خون آلود، ((مشبه به))، کلمه چو، ((ادات تشبیه)) و ((وجه شباهت)) قرمزی است که صفت مشترکی است میان خورشید به هنگام طلوع و رنگ دزد آنگاه که از کمینگاه بیرون آید. تمثیل و تشبیه دارای اقسام زیادی است که در کتابهای معانی و بیان به طور مبسوط پیرامون آن بحث شده است. علاقه مندان می توانند جهت اطلاع بیشتر به کتب مربوطه مراجعه نمایند. در پایان امید وارم خداوند متعال تمثیلهای این کتاب را مایه تدبّر، تفکر و بیداری خوانندگان قرار دهد. (... وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِ بِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (۲)؛ ((این مثلهایی است که برای مردم می آوریم، تا در آن تفکر و اندیشه کنند)). قم ۱۳۷۶/۲۹/۱۱ حسین حقیقت جو

۱- مَثَل آتش

((أَوَلَيْكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمٍ لَا يُبْصِرُونَ صُمُّ (۳) بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ). (۴)) ((منافقان) کسانی هستند که هدایت را به گمراهی فروخته اند؛ و این (داد و ستد و) تجارت (برای) آنها سودی نداده و خود هدایت نیافته اند. مثل آنان، مثل کسی است که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطرافش را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می کند و آنها را در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند، رها می سازد. آنها کر و گنگ و کور، بنا بر این (از راه خطا) باز نمی گردند!)). همچو آن کز بهر نور افروخت نار روشنایی برد زان پروردگار ترک ایشان کرد و در تاریکی اند زان نمی بینند و دور از نیکی اند صُم و بکم و عمی گشتند این حرون (۵) گفت از این معنی فهم لا-یرجعون (۶) وجه تشبیه خداوند متعال طی هشت آیه قبل، ویژگیهای منافقان را بر شمرده، آنان را به عنوان آدمهای دوچهره، بی ایمان، خدعه گر، بی شعور، دارای مرض قلبی و روحی، دروغگو، مفسد، مغرور، خود برتر بین، سفیه، نادان، همکار شیاطین، استهزا گر، طغیانگر، و بالا-خره مشتری و خریدار ضلالت و گمراهی معرفی می کند، ولی در این آیه آنان را به مسافری تشبیه کرده که در شب ظلمانی، در بیابانی گرفتار شده است و آتشی می افروزد تا در پرتو آن راه را از بیراهه تشخیص دهد و در گودالهای بیابان سرنگون نگردد. ولی همین که آتش را بر افروخت و اطرافش را روشن ساخت، ناگهان طوفانی سخت بر می خیزد و آن آتش را خاموش می سازد، و او دوباره در تاریکی وحشت انگیز، سرگشته و حیران می ماند و نمی داند چه کند. بنا بر این، وجه شباهت در این تشبیه ((حیرت زدگی و سرگردانی)) است. آری، کسی که با خدا و مؤمنان، حيله گری و نیرنگ بازی کند، ثمره کارش و نتیجه معامله و تجارتش جز تحیر و سرگردانی نخواهد بود. منافقان همواره خود را زرنگ و باهوش و فهیم می دانند و مؤمنان راستین و یکدل را سفیه و نادان می شمردند و روی همین پندار غلط، راه نفاق و دورویی را پیشه خود می سازند تا از منفعتی

که به دو طرف می رسد، برخوردار شوند! و هر دسته که غالب گردند، آنها را از خود بدانند؛ اگر مؤمنان پیروز شوند، در صف مؤمنان و اگر غلبه با کافران باشد، با آنها باشند و به اصطلاح هم از ((توبه)) بخورند، و هم از ((آخور))! آنان نمی دانند که نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی تواند مؤثر واقع شود. ممکن است چند صبحی از مصونیتها و مزایای اسلام برخوردار شوند و از رفاقت با کفار و شیاطین نیز بهره جویند، ولی این کار کوتاه مدت است، همانند آتشی است که در بیابان تاریک در معرض وزش طوفان و گردباد قرار گرفته باشد، لذا دیری نمی پاید که چهره واقعی نفاق آشکار و منافقان رسوا می شوند و آنها به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود جامعه خواهند شد و همچون کسی که در بیابان ظلمانی، راه گم کرده و چراغ را از دست داده، سرگردان می ماند. منافقان نه تنها با مؤمنان خدعه می کنند، که با کافران و همکیشان خود نیز نیرنگ روا می دارند! اینان افراد سر در گم و بی هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخصند و در حقیقت برده منافع خویش هستند؛ نه به راه مؤمنان اعتقاد دارند و نه به کیش کافران اعتماد! قرآن مجید در آیه ای دیگر حالت تحیر و دغدغه و آشفتگی فکری و تزلزل درونی منافقان را چنین ترسیم می کند: (مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَا لِكَ إِلَى هُوَاءٍ وَلَا إِلَى هُوَاءٍ... (۷))؛ ((آنها افراد (بی هدف و) سرگردانی هستند که نه سوی اینها و نه سوی آنهایند! (نه در صف مؤمنانند و نه در صف کافران!)). بعضی از مفسران از جمله (اسیَئَوْقَدَ ناراً) این نکته را استفاده کرده اند که: منافقان برای رسیدن به ((نور)) از ((نار)) استفاده می کنند؛ آتشی که هم دود و سوزش دارد و هم خاکستر، در حالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پرفروغ ایمان بهره می گیرند. منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند، اما باطنشان، نار است و اگر نوری هم باشد ضعیف و کوتاه مدت است. این نور مختصر یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنهاست که به تدریج بر اثر تقلیدهای کور کورانه و تعصبات غلط و لجاجتها و عداوتها، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن ((ظلمات)) . (۸) بعضی دیگر گفته اند: اگر جمله (اسیَئَوْقَدَ ناراً) (روشن کردن آتش) را به معنای ظریف ادبی آن که ((فتنه انگیزی)) است، در نظر بگیریم، در این صورت باز می توان گفت که منافق تشبیه شده است به ((فتنه انگیز)) و ((مفسد)). بنابراین وجه شباهتشان ایجاد فتنه و فساد است. (۹) جمله (صُمُّ بُكْمٌ عُمَى)، در حقیقت تشبیه دیگری از طرز تفکر و بینش منافقان است؛ یعنی دنیاپرستی و زرق و برق مادیات و دلبستگی آنان به عالم محسوسات، منافقان را چنان مجذوب کرده که نیروی تفکر و تعقل را از آنها ربوده و آنان را نسبت به درک معارف و بیان حقایق الهی کور و کر و لالشان کرده است، به گونه ای که همه چیز را از دیدگاه مادیات و به قول ((مولوی)) با چشم ((آخور بین)) ارزیابی و تجزیه و تحلیل می کنند: چشم آخر بین تواند دید راست چشم آخر بین غرور است و خطاست (۱۰)

۲- مثل باران و رگبار

(اَوَّ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ اَصْبَعَهُمْ فِئًا اِذَا نَهَمَ مِّنَ الصَّوَا عِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يَكَادُ اَلْبَرْقُ يَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا اَعْزَا لَهُمْ مَّشَوْا فِيهِ وَاِذَا اَعْظَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَّ بَسْمِعَهُمْ وَاَبْصَرَهُمْ اِنَّ اللَّهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۱۱) ((یا همچون بارانی از آسمان، که در شب تاریک تواءم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد، آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشوند و خداوند بر کافران احاطه دارد (و آنان در قبضه قدرت الهی هستند) (روشنایی خیره کننده) برق، نزدیک است چشم آنان را برباید، هر لحظه ای که (برق جستن می کند و صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد، (چند قدمی) در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می شود، توقف می کنند و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنها را از بین می برد، چرا که خداوند بر هر چیز تواناست)). او کصیب من سما ظلمات فیه رعد و برق افزون در آن تاریک تیه (۱۲) می کنند انگشت در آذان که صوت نشنوند از رعدا از بیم موت بی خبر کز قدرت و

علم بسیط حق به جان کافران باشد محیط بین یکاؤ البرق یخطف تا چه سان می رساند آن بصرها را زیان ره چو روشن شد بر ایشان می روند بر ضلالت تا که دور از ره شوند چون شود تاریک گردند از فتن (۱۳) ثابت اندر گمراهی خویشتن و خدا خواهد برد سمع و بصر زین گروه کج نهاد کور و کر کو بود قادر به کل ممکنات ما سوی را کرده محو برد و مات (۱۴) وجه تشبیه به دنبال آیات گذشته که درباره منافقان بود، خداوند متعال در اینجا نیز بار دیگر صحنه زندگی آنان را با مثلی دیگر مجسم می سازد و آنان را به مسافری تشبیه می کند که در بیابان دچار رگبار تواءم با ظلمت شده؛ ظلمتی که قوه بینایی و تشخیص را از او ربوده است. در این هنگام از یک سو رگبار شدید او را وادار به فرار می کند و از سوی دیگر تاریکی ظلمانی مانع فرارش می شود و غرش رعد و برق صاعقه وحشتناک نیز، مضطرب و هراسانش می کند، به گونه ای که هیچ پناهگاهی نمی یابد و نمی داند چه کند! مسافر گرفتار در تاریکی دهشت انگیز و هراسان از غرش رعد و برق و صاعقه، چاره ای جز این ندارد که از نور برق بهره بگیرد. برق هم لحظه ای می آید و زود خاموش می شود. همین که برق می آید، چند قدمی در پرتو آن راه می رود و چون خاموش می شود، می ایستد و در تاریکی، وحشت زده و سرگردان می ماند. ((وجه شباهت)) در این تشبیه، ممکن است ((ترس و دلهره درونی)) آنان باشد، همچنانکه در آیات دیگر بر این مطلب تصریح شده است؛ از جمله می فرماید: (... فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ ...). (۱۵) ((هنگامی که سوره واضح و روشنی نازل می شود که در آن نامی از جنگ و جهاد به میان آمده است، منافقان بیمار دل را می بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته، با نگاهی (مات و مبهوت و چشمانی که حلقه آنها از کار ایستاده) به تو می نگرند!))؛ یعنی منافقان از شنیدن نام جنگ، چنان وحشت و اضطراب آنان را فرا می گیرد که نزدیک است غالب تهی کنند! فکرشان از کار می افتد، سیاهی چشم شان از حرکت باز می ایستد و همچون کسانی که نزدیک است قبض روح شوند، نگاهی بی حرکت و خیره دارند، بی آن که پلکهای چشم شان به هم بخورد. این گویا ترین تعبیری است که قرآن از حال منافقان ترسو و بزدل می کند. (۱۶) آری، منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آنها در میان مؤمنان روز افزون که همچون سیل خروشان و باران پر برکتی به هر سو پیش می روند، قرار گرفته اند. افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند. جهاد مسلحانه مسلمانان در برابر دشمنان، همانند خروش رعد و صاعقه، بر سر منافقین فرود می آمد، آنها گاه گاه فرصتهایی برای پیدا کردن راه حق پیدا می کردند و اندیشه هایشان بیدار می گشت، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دوام نمی یافت و آنان تا می خواستند چند گامی بردارند، خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت. پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسمانی چشم منافقان را خیره کرده بود و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانشان برمی داشت، همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد، لذا هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بردارد و رسواتر شوند... امروز ما با چشم خود تمام این نشانه ها را یک به یک در وجود منافقان عصر خویش می بینیم، سرگردانی آنها، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی پناهی و بدبختی و سیه روزی و رسوایی آنها را همانگونه که قرآن کریم ترسیم نموده، مشاهده می کنیم. (۱۷) در روایت است که چون منافقان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند، از ترس این که مبادا حکم الهی بر کشتن ایشان صادر شود، انگشت در گوش خود می نهادند. از این رو خداوند متعال آنان را به جماعتی تشبیه نموده است که به هنگام شنیدن صدای صاعقه، از ترس جان خود، انگشت به گوش می نهند. هرگاه آیات و بینات نورانی قرآن به دیده بصیرت منافقان می رسید نزدیک بود دلهای ایشان از توجه به کیش خود برکنده شود و به ایمان گرایش یابد. خداوند این حالت را به برق تشبیه کرد که به خاطر روشنایی و درخشندگی زیاد، نزدیک است دیده های اصحاب باران را برباید. همچنین هرگاه مسلمانان به غنایم فراوان و پیروزی دست می یافتند، منافقان با شتاب به سوی آنان می آمدند و دین اسلام را می پسندیدند، ولی هنگامی که با مشکل و کمبودی روبه رو می شدند، متحیر شده، در کفر توقف می کردند (و می

گفتند: این بدبختیها و مشکلات و کمبودها همه از نکبت و نحوست دین محمد است! خداوند حالت ایشان را به حال اهل باران تشبیه کرد که چون برق جستن می کند، چند قدمی در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می گردد، می ایستند. (۱۸)

بعضی از مفسران برای تاءیید این وجه تشبیه، به آیه ذیل استناد کرده اند که می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ...)؛ (۱۹) (بعضی از مردم خدا را تنها بازبان می پرستند، همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد، حالت اطمینان پیدا می کنند (و آن را دلیل بر حقانیت اسلام می گیرند) اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد دگرگون می شوند (و به کفر رو می آورند)). از آیه فوق، این طور استنباط می شود که منافقین دین و ایمان را به عنوان وسیله ای برای نیل به مادیات پذیرفته اند که اگر این هدف تاءمین شد، دین را حق می دانند و گر نه بی اساس می شمرند! البته این ویژگی منحصر به منافقان نیست، بلکه بسیاری از افراد سست عنصر و ضعیف الا یمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان به باد فنا می رود، این گونه اند؛ همچنان که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در کربلا فرمود: ((فَإِنَّ النَّاسَ عِبْدُ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَعْلُسِهِمْ يُحَوِّطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ (۲۰)؛ مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است، تا آنجا دین را قبول دارند که به زندگی و رفاه شان آسیب وارد نشود! پس آنگاه که در بوته آزمایش قرار گیرند، از دین بر می گردند، تنها افراد کمی از آزمایش پیروزمند بیرون می آیند و با برجا و ثابت قدم در دین می مانند)).

یک نکته: ((منافق)) از ماده ((نَفَقَ)) به معنای نفوذ و پیشروی است، و نفق به معنای کانالها و نقبهایی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار، از آن استفاده کنند. بعضی از مفسران گفته اند: بسیاری از حیوانات مانند موش صحرایی و روباه و سوسمار برای لانه خود دو سوراخ قرار می دهند یکی آشکار که از آن وارد و خارج می شوند، و دیگری پنهانی که اگر احساس خطری کنند، از آن می گریزند، این سوراخ پنهانی را ((نافقاء)) می گویند. (۲۱) با توجه به معنای ((نَفَقَ)) و آنچه بیان شد، ((منافق)) کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده، تا با مخفی کاری و پنهانی در جامعه نفوذ کند و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید. مسأله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسلام قوی و پیروزی آن آشکار شد، و گر نه در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت، زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می خواستند، به طور آشکار بر ضد اسلام می گفتند و انجام می دادند و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود. اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه، دشمنان را در موضع ضعف و ناتوانی قرار داد، دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل، و گاه غیر ممکن بود، لذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود، تغییر چهره داده، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفا به اعمال ضد اسلامی خود ادامه می دادند. اصولاً طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی، منافقان در صفوف انقلابیون قرار می گیرند، و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه گر می شوند. بنابر این مسأله نفاق و منافقان مخصوص عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده، بلکه هر جامعه ای مخصوصاً جوامع انقلابی گرفتار آن می شود، به همین دلیل باید تحلیلها و موشکافیهای قرآن را روی این مسأله، نه به عنوان یک مسأله تاریخی، بلکه به عنوان یک مسأله مورد نیاز، مورد بررسی دقیق قرار داد و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت. برای مبارزه با روح نفاق باید نشانه های آن را همچنان که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است، دقیقاً شناخت، زیرا تنها از طریق این نشانه ها می توان به خطوط و نقشه های منافقین پی برد و آن را نابود کرد. خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است، چرا که از یک سو شناخت آنها غالباً آسان نیست، و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند، و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است. علاوه بر آنچه که گفته شد، روابط مختلف منافقان با سایر اعضای جامعه، کار مبارزه با آنها را دشوار می سازد. به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود، بیشترین ضربه را از منافقان خورده، و قرآن نیز سخت ترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آنها را بیش از هر دشمن

دیگر کوبیده است . (۲۲)

۳- مثل پشه

((إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا (۲۳) بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا ءَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ . (۲۴)) (خداوند از این که (به موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن ، مثال بزند ، شرم نمی کند . (در این میان) آنان که ایمان آورده اند ، می دانند حقیقتی است از طرف پروردگارشان ، و امّا آنها که راه کفر را پیموده اند ، (این موضوع را بهانه کرده ،) می گویند : منظور خداوند از این مثل چه بوده است ؟ ! (آری ،) خدا جمع زیادی را با آن گمراه و گروه بسیاری را هدایت می کند ، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد !)) . زد به لَا يَسْتَحْيِي آن شاه اجل بر بعوضه اهل دنیا را مثل پس به مافوقش که آن بال بقّ است (۲۵) نیست ممنوع آن مثالی کز حقّ است کافران گویند زان مقصود چیست غیر دنیا و اهل آن مقصود نیست یعنی این دنیا کم از بال بقّ است نزد حقّ وان کس که او اهل حقّ است هست مغبون آن که او بر بال بقّ قانع آمد شد حسود اهل حقّ گمراهان را زان فزاید اشتباه یافت زان اهل هدایت انتباه زان یضِلُّ گفت سلطان نصیر بهر قومی هم به یهدی کثیر زان نشد گمراه کس الا فاسقون که بود آن قلب دونشان واژگون فاسق از دنیا نگیرد جز وبال هم فزایدشان ز قرآن بر ضلال سرکش از رحمان و با شیطان خوشند و ز دَمّ شیطانی اندر آتشند شد صفات نفسشان غالب به قلب گشتشان نور قبول از قلب سلب بعدشان بر بعد ، از قرآن فزود منظم تر شد دل ظلمت نمود (۲۶) شاءن نزول و وجه تشبیه جمعی از مفسّران از ((ابن عباس)) درباره شاءن نزول آیه فوق چنین نقل کرده اند : هنگامی که خداوند در آیات گذشته پیرامون اوصاف منافقین ، دو مثال (آتش و باران) را بیان کرد ، منافقین گفتند : خداوند برتر و بالا-تر از این است که چنین مثالهایی بزند ، و به این طریق در ((وحي)) بودن قرآن اظهار تردید کردند . در این موقع ، آیه بالا نازل شد و به آنها پاسخ داد . بعضی دیگر گفته اند : هنگامی که در آیات قرآن ، مثالهایی به ((ذباب)) (مگس) و ((عنکبوت)) نازل گردید ، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده ، زبان به اعتراض گشودند و مسخره کردند که این چگونه ((وحي)) آسمانی است که سخن از ((عنکبوت)) و ((مگس)) می گوید ؟ آیه فوق نازل شد و با تعبیراتی زنده به آنها جواب داد . (۲۷) بعضی از مفسران می گویند ، تعبیر به ((یستحیی)) در آیه ، احتمال دارد در مقابل سخن کافران باشد که می گفتند : ((ءَمَّا يَسْتَحْيِي رَبُّ مُحَمَّدٍ ءَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا بِالذَّبَابِ وَالْعَنْكَبُوتِ ؛ آیا خدای محمد شرم نمی کند که در کتاب خود به مگس و عنکبوت مثال بزند)) . خداوند در جواب آنان فرمود : ((إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا) . کافران و بهانه جویان خُردی پشه یا مگس را وسیله استهزای قرآن و اعتراض به آن قرار داده بودند ، در صورتی که : اولاً- در مثال مناقشه نیست ، آنهم مثلی که از ناحیه خدا صادر شود . زیرا همه کائنات مخلوق او هستند و برای او کوچک و بزرگ ندارد . ممکن است گاهی مصلحت در این باشد که به یکی از موجودات بسیار کوچک طبیعت ، همانند پشه و یا حتی کوچک تر از آن و یا کمی بزرگتر از آن مانند مگس و عنکبوت مثال بزند ، و گاهی به موجودات بزرگ . ثانیاً : هنگامی که گوینده در مقام ((تحقیر)) و بیان ((عجز)) و ناتوانی مدعیان است ، بلاغت سخن ایجاب می کند که برای نشان دادن ضعف و زبونی آنان به موجودهای ضعیفی مثل بزند و آنها را از جهت ضعف به پشه ، مگس ، عنکبوت و امثال آن تشبیه کند . لذا در این گونه موارد ، اگر به جای این مثالهای کوچک ، از مثالهای بزرگی همچون آفرینش کواکب و آسمانهای پهناور استفاده شود ، بسیار نامناسب است و هرگز با اصول فصاحت و بلاغت سازگار نخواهد بود . زمخشری می گوید : ((تعجب آور است از اینها که چگونه این مثلها را انکار کردند در حالی که مردم همواره به ((چهار پایان)) ، ((پرنده گان)) ، ((مار و افعیهای زمین)) ، ((حشرات)) ، ((کرم)) و ((جانوران کوچک)) مثال می زنند و این گونه مثلها در میان عرب شهرنشین و بیابان گرد معروف است و آنان گاهی به حقیرترین چیزها مثل می زنند و می گویند : اجمع

من ذَرَّةٌ : ((جمع کننده تر از مورچه)) ، و اءجرائُ مِنَ الذَّبَابِ : ((و گستاخ تر از مگس)) ، و اءسمع من قراد : ((و شنونده تر از میمون)) ، و اءصرد من جرادةٍ : ((و ضعیف تر از ملخ (در مقابل سرما ،))) و اءضعف من فراشه : ((و ضعیف تر از پروانه)) ، و آكل من السوس : ((و خورنده تر از موریانه)) ، و اعراب اگر بخواهند کسی را به پشه تشبیه کنند ، این گونه می گویند : اءضعف من بعوضه : ((ضعیف تر از پشه)) ، و اءعزُّ مِنْ مُيْخِ البعوض (۲۸) : ((نایابتر از مغز سر پشه)) . علامه طبرسی به نقل از ((ربیع بن انس)) می گوید : پشه تا وقتی که گرسنه باشد زنده است و همین که سیر و فربه شد ، می میرد . همچنین مردمی که این مثل در باره آنان زده شده است ، وقتی که همه چیز دنیا برایشان فراهم می گردد و موقع کامیابی فرا می رسد ، ناگاه دست حق گریبان آنها را می گیرد چنانکه خداوند می فرماید : (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا إِذْ أَخَذْنَاهُمْ بَعِثَهُ ...) . ((آری) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند ، درهای همه چیز (از نعمتها) را به روی آنها گشودیم ؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آنها بستند) ؛ ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) .)) . (۲۹) نکته ها : الف - معنای (فَمَا فَوْقَهَا) : در این که منظور از کلمه (فَمَا فَوْقَهَا) چیست ؟ مفسران دو گونه تفسیر کرده اند : گروهی گفته اند منظور ((بالتر از آن در کوچکی)) است ، زیرا آیه در مقام بیان کوچکی مثال است و برتری از این نظر می باشد . بنا بر این معنای آیه چنین خواهد بود : ((خداوند از مثال زدن) به پشه و کوچک تر از آن (همانند بال پشه) شرم ندارد) . چنانکه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود : ((إِنَّ الدُّنْيَا لَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ بِجَنَاحِ بُعُوضَةٍ ؛ (۳۰) دنیا در نزد خدا به اندازه بال پشه ای ارزش ندارد)) . در حدیثی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید : ((لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةً مَاءٍ ؛ (۳۱) اگر دنیا پیش خدا به اندازه بال پشه ارزش می داشت ، هرگز به کافران قطره ای آب نمی داد)) . بعضی دیگر گفته اند : مراد ((بالتر از نظر بزرگی)) است . در این صورت ، جمله (فما فوقها) به معنای ((مازاد علیها)) است ؛ یعنی خداوند از مثل به موجود کوچکی همچون پشه ابا ندارد ، چه رسد به موجود بزرگتر از آن مانند مگس و عنکبوت . خلاصه این که خداوند متعال برای ارشاد بندگان ، هم به موجودات کوچک مثال می زند و هم به مخلوقات بزرگ ؛ هر کدام بر طبق مقتضای حال و به تناسب موضوع . (۳۲) ب - معنای اضلال الهی در جمله (يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا) نیز ، میان مفسران دو نظریه است : گروهی می گویند این جمله ، نقل گفتار کافران است که در اعتراض به مثلها می گفتند : ((خدا چه منظوری از این مثلها دارد که مایه تفرقه شده ، گروهی را به وسیله آن هدایت کرده ، و گروهی را گمراه ساخته است ؟ !)) . جمعی دیگر از مفسران احتمال داده اند که جمله مذکور سخن خدا باشد ، نه نقل گفتار کافران . در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود که خداوند در جواب آنان که می گفتند : (ماذا ارَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا) ؛ ((هدف خدا از این مثلها چیست ؟)) می فرماید : ((هدف این است که گروه زیادی را هدایت و گروه دیگری را گمراه می سازد ، ولی جز فاسقان گمراه نمی شوند)) . خلاصه این که خداوند به وسیله این گونه مثالها بندگان را آزمایش می کند ، و در نتیجه مؤمنان در آن تفکر و اندیشه می کنند و هدایت می شوند و کافران و فاسقان چون و چرا و اعتراض می نمایند و گمراه می گردند ؛ یعنی آنچه که باعث گمراهی آنان شده ، کفر و فسق و لجاجت آنهاست ، نه این نوع مثالها . مثلاً : اگر کسی طلا یا نقره ای را برای آزمایش به کوره بیندازد و معلوم شود طلا یا نقره فاسد و قلابی بوده ، به او می گویند ، ((ءَفْسَيْدَتْ فَضَّتْكَ ؛ نقره ات را فاسد کردی)) . منظور این است که طلا و نقره ات در آزمایش ، بی عیار و قلابی از کار در آمد ، نه این که تو آن را فاسد کردی . همچنین اگر شتر کسی گم شود ، می گویند : ((فَلَانٌ ءَضَلَ نَاقَتَهُ ؛ فلانی شترش را گم کرد)) . مراد این است که شترش گم شده است ، نه این که عمداً و از روی قصد آنرا گم کرده است . با توجه به دو مثال فوق ، معنای (يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا) این است که چون کافران و فاسقان کفر و فسق پیشه کرده اند ، خداوند هم عنایت خاص و دستگیری ویژه اش را از آنان بر می دارد و به حال خود رهایشان می سازد . به قول شاعر : راه هست و چاه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش چندین چراغ دارد و بیراهه می رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

ج - تابلوی حشره شناسی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: ((عَلَّتْ این که در قرآن به پشه مثال زده شده این است که خداوند تمام آنچه را که در جثه بزرگ فیل آفریده، در بدن این حشره کوچک نیز قرار داده به اضافه دو عضو دیگر (که در پشه وجود دارد و فیل فاقد آن است و آن دو عبارتند از: شاخکها و بالها)) . (۳۳) خداوند می خواهد با این مثال ظرافت آفرینش را برای مؤمنان بیان کند، تفکر در باره این موجود ظاهراً ضعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریده است، انسان را متوجه عظمت آفریدگار می سازد. برای اینکه خرطوم پشه همانند خرطوم فیل، تو خالی است و با نیروی مخصوصی خون را به خود جذب می کند؛ این لوله ظریفترین سرنگهای دنیاست و سوراخ درون آن فوق العاده باریک است. بعضی از محققان می گویند: ((نیش پشه همانند مته ای است که وقتی آن را در بدن انسان یا حیوانات فرو می برد، در هر ثانیه سه هزار بار می گردد! درست مثل این که به یک دستگاه فشار قوی برق متصل است و در یک چشم به هم زدن مقدار لازم از خونی که روزی اوست، از بدن می کشد!)) . (۳۴) ((خدا نیروی جذب و دفع و هضم و همچنین دست و پا و گوش مناسب به او داده، بالهایی به او مرحمت کرده تا در طلب غذا پرواز کند، این بالها آنچنان به سرعت بالا و پایین می شود که حرکت آن با چشم قابل رؤیت نیست، این حشره به قدری حسّاس است که به مجرد تکان خوردن چیزی، احساس خطر می کند و به سرعت، خود را از منطقه خطر دور می سازد و عجب این است که در عین ناتوانی بزرگترین حیوانات را عاجز می کند)) . (۳۵) صاحب تفسیر ((کشف الاسرار)) می گوید: ((پیل و شیر و نهنگ و مار و کژدم ازو گریزان و بر حذر)) . (۳۶) نویسنده کتاب ((اسراری از زندگی حیوانات)) می نویسد: ((حشره شناسان تا کنون برای پشه ها سه نوع صدا و سخن تشخیص داده اند، صدای خشم، صدای کمک و صدای طلب معشوق. دانشمندان آمریکایی برای از بین بردن پشه های موذی صدای جنس نر آن را به هنگامی که ماده را به سوی خود می طلبد، ضبط کرده و در نقاط معینی پخش می کنند. وقتی پشه های ماده در اطراف دستگاه پخش صدا که ((زبان پشه)) نامیده شده، جمع می شوند آنها را به وسیله ((ددت)) یا سمهای دیگر معدوم می نمایند. تقلید از سخن پشه های نر و آواز آنها برای گرد آوردن پشه ها از سمپاشی مزارع و کشتزارها بهتر و به صرفه تر است، زیرا سم تنها حشره موذی را از بین نمی برد بلکه میلیونها حشره مفید مانند ((زنبور عسل)) را نیز نابود می سازد و از میزان میوه ها و حبوبات هم می کاهد زیرا حشرات به لحاظ گرده افشانی و تلقیح گلها میوه ها را فراوان می کنند. از طرف دیگر هزینه سمپاشی مزارع خیلی بیشتر و سنگین تر از سمپاشی اطراف دستگاه پخش صدای پشه می باشد)) . (۳۷) به طور کلی مطالعه در جهان حشرات و آگاهی از آیات و دقایقی که در آفرینش آنها به کار رفته، یکی از مهمترین رشته های دانش بشر است. در دنیای کنونی، دانشکده های حشره شناسی در سراسر کشورهای پیشرفته بسیار است. اسلام در چهارده قرن قبل با مثل زدن به پشه، مگس و عنکبوت و نامگذاری بعضی از سوره های قرآن مجید به اسم بعضی از حشرات، مانند نحل (زنبور) و نمل (مورچه)، در حقیقت تابلو ((حشره شناسی)) را بالا برده و افکار پیروان خود را به مطالعه در آفرینش حیرت زای حشرات جلب کرده است. در تاریخ نوشته اند که: طغیان و سرکشی ((نمرود)) به حدی رسیده بود، که با کمال گستاخی به جنگ با خدا برخاسته و لشگر انبوهی را برای این نبرد آماده کرده بود! خداوند متعال پشه های کوچکی را به جنگ آنان فرستاد و لشگر او را از پای درآوردند و پشه ای هم به درون مغز نمرود رفت و پس از چهل روز شکنجه و ناراحتی، سرانجام توسط این پشه کشته شد؛ (... فَأَعْتَبُوهَا أُولَى الْأَبْصَارِ) . (۳۸) ((شعبی را پرسیدند که هیچ چیز از حکمت خالی نیست در آفرینش آن، در این پشه و عنکبوت آفریدن چه حکمت است؟ جواب داد که حکمت اندر آفرینش آن اگر خود آن بودی که نمرود طاغی به پشه ای هلاک کرد و مصطفی را به خانه عنکبوت که بر در غار ساخت از دشمن برهانید اگر همین بودی حکمت اندر آفرینش آن، کفایت بودی)) . (۳۹)

((وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)). (۴۰) ((مثال (تو در دعوت) کافران مثال کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی فهمند!))

. بر مثل این کافران بر داعیند (۴۱) آنچنان که هر رمة (۴۲) بر راعیند (۴۳) مر بهائم (۴۴) را کند ناعق صدا بشنوند اما نفهمند آن ندا بل ز حیوانند بی ادراک تر خواندن ایشان بود دور از ثمر زان که آنها بشنوند آواز را لیک نتوانند فهم راز را وین گُره را غیر از آن که نیست هوش هم زبهر استماعی نیست گوش از حجر در عقل و دانش کمترند نه همین گنگ اندیا کور و کنند با بتانی که پرستند از غلط گویا هم دانش اند و هم نَمَط (۴۵) (۴۶) وجه تشبیه طبق نظر بیشتر مفسران، خداوند متعال در این آیه کافران متعصب را که از سنتهای غلط پیشینیان خود، کور کورانه تقلید می کنند، به گوسفند و دیگر حیوانات تشبیه کرده است که از نهیهای چوپان خیرخواه جز سر و صدا چیزی نمی فهمند؛ مثلاً: چوپان از راه دلسوزی به گوسفندانی که از گله جدا شده اند، نهیب می زند و می گوید: از گله دور نشوید که طعمه گرگ می گردید، ولی گوسفندان از محتوای کلمات و جمله ها چیزی نمی فهمند و اگر گاهی عکس العملهایی نشان می دهند، بیشتر به خاطر تن صدا و طرز ادای کلمات است. بنا بر این وجه شباهت در این تشبیه ((نفهمی و گنگی شنونده)) است. البته مطابق این تفسیر، آیه نیاز به تقدیر دارد و در اصل چنین است: ((مَثَلُ الدَّاعِي لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى الْإِيمَانِ؛ مثال کسی که کافران را به سوی ایمان دعوت می کند، مثل چوپان دلسوز است...)). (۴۷) در این صورت جمله ((صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)) توصیفی است برای افرادی که تمام ابزار درک و شناخت را عملاً از دست داده اند، نه این که چشم و گوش و زبان ندارند، دارند ولی چون از آن استفاده نمی کنند، گویی ندارند! شاید بتوان گفت: وجه شباهت میان کافران و گوسفندان از یک جهت همان ((تقلیدهای کور کورانه و پیروی های بی دلیل)) است زیرا در میان گوسفندان تقلید و پیروی چشم و گوش بسته امر طبیعی است، چنان که گفته اند: چون ز تلی بر جهد یک گوسفند گله گله گوسفندان می جهند ((نقولاً الحداد)) می گوید: ((اگر در گذرگاه تنگی عصایی را به طور افقی نصب کنیم و چند گوسفند را یکی یکی و پشت سر هم از آن راه باریک عبور دهیم، مشاهده می کنیم که گوسفند اول وقتی به عصا می رسد برای گذشتن از آن مانع، جهش می کند و گوسفندان بعد نیز از روی چوب می پرند و خود را به آن طرف می رسانند اگر پس از عبور نیمی از گوسفندان، چوب را برداریم، اولین گوسفندی که مانع از سر راهش برداشته شده چون ناظر پریدن گوسفند پیش از خود بوده وقتی به آن نقطه می رسد، جهش می کند و گوسفندان بعد نیز یکی پس از دیگری در آن محل از جا می جهند. پرش نیمه اول گوسفندان روی ضرورت و برای گذشتن از مانع است ولی نیمه دوم این عمل را بر اثر منابه و محاکات (تقلید) تکرار می کنند)). (۴۸) توضیح لغات: ۱ ((يَنْعِقُ)) از ماده ((نق)) در اصل به معنای صدای کلاغ است، به صداهایی که در برابر حیوانات بروز داده می شود نیز ((نق)) می گویند. ((نعیق)) بانگی است که چوپان برای راندن و ترساندن گوسفندان می زند. ((ناعق)) : یعنی آواز دهنده. امام علی علیه السلام طی سخنانی به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: ((النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رَعَاةٍ اَنْبَاعٌ كُلُّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ...)). (۴۹)؛ مردم سه دسته اند: یا دانشمند الهی است و یا دانشجویی که در راه رستگاری کوشاست و دسته سوم فرومایگانی هستند که به دنبال هر ((ناعق)) و آواز دهنده ای می روند و همانند پشه های کوچک، با هر بادی حرکت می کنند...)). ۲ ((عقل)) و ((عقال)) هر دو از یک ماده است؛ عقال به ریسمانی گفته می شود که با آن زانوی شتر را می بندند. بنا بر این همان گونه که عقال شتر را نگه می دارد، عقل نیز انسان را از خطا و لغزش حفظ می کند. از نشانه های عقل سلیم، عمیق نگری و ژرف اندیشی است، چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید: ((لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَلَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينَ؛ (۵۰) عاقل آن نیست که خوبی را از بدی تشخیص دهد، بلکه عاقل کسی است که بین دو بدی آن را که بدی اش کمتر است، تشخیص دهد))؛ مثلاً: جنگ و کمبود و گرانی بد است، ولی بدتر از آن ((وابستگی

((و ذَلَّتْ و ((زیر سلطه کفار)) بودن می باشد . اگر امر دایر شود بین تحمّل سختیها و کمبودها ، ولی توأم با شرافت انسانی و عزّت اسلامی و بین فراوانی و ارزانی ، اما توأم با وابستگی و ذلّت و توسری خوری از کافران ، عاقل قسم اوّل را ترجیح می دهد . از رسول خداصلی الله علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود : ((أَنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَمَلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَمَلَ لَهُ ؛ (۵۱) همه خوبیها به وسیله عقل نصیب بشر می شود ، و کسی که عقل نداشته باشد ، دین ندارد)). و مولوی می گوید : این هوا پر حرص و حالی بین بود عقل را اندیشه یوم الدین بود و در جای دیگر نیز می فرماید : هر که آخر بین بود او مؤمنست هر که آخور بین بود او بیدنست (۵۲) یعنی افراد هوا پرست و حریص فقط زمان حال را می بینند و چشم شان تنها به دنیاست ، ولی افراد عاقل به ((قیامت)) و روز حساب (یوم الدین) می اندیشند . بنا بر این هر کس آینده نگر باشدو نسبت به آخرت بیندیشد ، مؤمن است و هر کس همچون حیوان آخور بین باشد و فقط به دنیا بنگرد ، بی دین است .

۵- مثل بذر پر برکت

((مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَعْبَتَتْ سَبْعَ سَبَاطِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِمَّا تُوْنُهُ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) . (۵۳) ((مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند ؛ که در هر خوشه ، یکصد دانه باشد ؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (وشایستگی داشته باشد) ، دو یا چند برابر می کند ؛ و (فضل و بخشش) خدا وسیع و (او به همه چیز) آگاه است)). در مثل آنان که از اموالها می کنند انفاق در راه خدا حبه ای باشد کز او روید بعد هفت خوشه و زهر آن یک دانه صد می نماید حقّ فزون بر هر که خواست واسع و دانا چو او بر ما سواست منفقین را آگه است از سرّ حال کرچه نیت می کنند انفاق مال می دهد وسعت به قدر نیتش می فزاید بر نوا و نعمتش (۵۴) وجه تشبیه طبق نظر بسیاری از مفسّران ، مالی که در راه خدا انفاق شود ، در این آیه به بذر گندمی تشبیه شده که هفت خوشه از آن بروید و در هر خوشه یکصد دانه گندم باشد و در نتیجه محصول هفتصد برابر اصل می شود . بنا بر این تفسیر ، آیه شریفه دارای کلمه محذوفی است ؛ بعضی کلمه ((صدقات)) را قبل از الّذین در تقدیر گرفته اند که در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود : ((مثل (صدقات) کسانی که در راه خدا انفاق می کنند ، همانند بذری است که در زمین مساعد افشاندن شود و از بوته های هر کدام هفت خوشه برویاند و در خوشه یکصد دانه باشد)). بعضی قبل از ((حبه)) کلمه ((بازر)) در تقدیر گرفته اند . و جمعی از مفسّران معاصر می گویند : ((هیچ دلیلی بر حذف و تقدیر در آیه نیست . (زیرا) در این آیه ، خود کسانی که در راه خدا انفاق می کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشاندن شود ، تشبیه گردیده اند نه انفاق آنان . و تشبیه افراد انفاق کننده به دانه های پر برکت ، تشبیه جالب و عمیقی است ، قرآن می خواهد بگوید عمل هر انسانی پرتوی از وجود اوست ، و هر قدر عمل ، توسعه پیدا کند وجود آن انسان در حقیقت توسعه یافته است ، مگر نه این است که اعمال انسان تغییر شکلی از قوا و موادّ جسمی اوست ؟ ! و به عبارت روشن تر قرآن کریم عمل انسان را از وجود او جدا نمی داند ، و هر دو را اشکال مختلفی از یک حقیقت معرفی می کند ، بنا بر این بدون هیچ گونه حذف و تقدیر ، آیه قابل تفسیر است و اشاره به یک حقیقت عقلی است ، یعنی این گونه افراد نیکوکار همچون بذرهای پر ثمری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می گسترانند و همه جا را زیر بال و پر خود می گیرند . جالب توجه این که چندین سال قبل که سال پر بارانی بود در مطبوعات این خبر انتشار یافت که در نواحی شهرستان ((بوشهر)) در بعضی از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده که گاهی در یک بوته در حدود چهار هزار دانه گندم وجود داشت و این خود می رساند که تشبیه مزبور یک تشبیه کاملاً واقعی و حقیقی است نه تشبیه فرضی)). (۵۵) به هر صورت وجه شباهت در این تشبیه ((پر برکت بودن و رشد و فزونی)) است . بعضی از مفسّران گفته اند : چون دنیا ((مزرعه آخرت)) است ، عمل خیر انسان به بذر تشبیه شده است نکته ها : الف - قانون عمومی تعاون در نظام آفرینش بخشش و تعاون یک قانون عمومی در جهان آفرینش است . دانشمندان

می گویند: سالیانه چهارصد و پنجاه هزار میلیون تن از جرم و مواد کره خورشید تبدیل به حرارت و نور می شود و به کره زمین و چند کره دیگر که تحت عائله او هستند می رسد. کره خاکی زمین در سال، چند هزار میلیارد تن مواد غذایی به ریشه درختها و گیاهها انفاق می کند. در سال میلیاردها لیتر از آب دریا تبخیر می شود و به صورت ابر در فضا پخش می گردد، سپس به صورت باران بر زمینهای مرده و درختهای خشکیده فرو می ریزد و آنها را زنده و شاداب می کند. گیاهان و درختان در طول سال، میلیاردها تن از برگ و علف و میوه خود را به حیوانات و انسانها می دهند. حیوانات حلال گوشت شیرده مانند گوسفند و گاو در سال، میلیونها لیتر از شیر و میلیونها تن گوشت و پوست خود را به بشر انفاق می کنند. ((زبور عسل)) در طول سال با کوشش و جدیت فراوان عصاره گل و گیاه را می مکد و به عسل شیرین تبدیل نموده، در اختیار انسان قرار می دهد. در ساختمان بدن هر موجود زنده تمام اعضا به یکدیگر کمک می کنند؛ مثلاً: قلب، مغز، ریه و سایر دستگاههای بدن همه، از نتایج کار خود تمام سلولها را بهره مند می سازند؛ به طور کلی همه اشیای عالم از کوچکترین ذره ((اتم)) گرفته تا بزرگترین کهکشانها، نوعی انفاق دارند؛ اینها همه انفاقهای تکوینی خداوند متعال است و تمام این انفاقها برای انسان می باشد. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (۵۶) اینها همه مسخر انسانند و به انسان ارفاق می کنند که او انفاق گر حقیقی را بشناسد و از آنچه به وی داده است، در راهش انفاق کند. زیرا بخششهای آفتاب، زمین، گیاه، دریا، ابر، حیوان و... فانی است و لایق مقام ربوبیت نیست؛ مناسب مقام الوهیت و ابدیتش، انفاق ابدی است. انفاق ((فی سبیل الله)) و عطاهای فنا ناپذیر، منحصر به انسان می باشد؛ یعنی انسان است که لایق این انفاق می باشد. بنا بر این وقتی انسان از چیزی که خدا به او داده، در راه او انفاق کند، رنگ خدایی و جاودانگی می گیرد، چرا که ذات پاکش ابدی است و هر چیزی که نسبتی به او داشته باشد، رنگ ابدیت و جاودانگی به خود می گیرد، چنانکه می فرماید: ((مَاعِنْدُكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...)) (۵۷)؛ ((آنچه نزد شماست، فانی و نابود می شود، ولی آنچه نزد خداست، باقی و جاودان است)). پس بیایید سرمایه های خود را برای خدا و در راه خلق او و جلب رضایش به کار اندازید و در صندوق پس اندازی ذخیره کنید که همیشه و جاودانه می ماند و هیچ گاه از بین نمی رود سرمایه های ((وجودی)) خود را برای لذتهای چند روزه دنیای فانی، از بین نبرید و خود را گرفتار عذاب الهی نکنید؛ چنانکه حضرت علی علیه السلام می فرماید: ((شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ: عَمَلٌ تَذْهَبُ لِمُدَّتِهِ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ وَعَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْوَنَتُهُ وَيَبْقَى اءَجْرُهُ؛ چه بسیار فاصله است بین دو عمل: عملی که لذتش از میان می رود و مسؤ ولیت و کیفرش باقی ماند، و عملی که سختی و رنجش از بین می رود و اجر و پاداشش جاودانه می ماند)). (۵۸) ب - وسوسه شیطان به هنگام انفاق در ذیل آیه ((الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ...)) (۵۹) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: ((شیطان به هنگام انفاق انسانها را وسوسه می کند که اگر انفاق کنید، خودتان فقیر و محتاج خواهید شد)). (۶۰) شهید دستغیب می فرماید: ((در انوار جزایری آمده است که در سالی قحطی، واعظی بالای منبر می گفت: هنگامی که آدمی می خواهد صدقه بدهد، هفتاد شیطان به دستش می چسبند که نگذارند صدقه بدهد. مؤ منی پای منبر وقتی این سخنان را شنید، تعجب کرد و گفت: صدقه دادن که این قدر مشکل نیست و من گندمی اضافه دارم و هم اکنون می روم آنرا به مسجد می آورم و به فقیرها می دهم. وقتی به منزلش رفت و خواست گندم را بیاورد زنش شروع کرد به سرزنش او و گفت: در این سال قحطی رعایت زن و بچه ات را نمی کنی؟ شاید قحطی طولانی شد، آنوقت از گرسنگی بمیریم و... خلاصه به قدری او را وسوسه کرد که وی دست خالی به مسجد بازگشت! دوستانش از او پرسیدند: چه شد که گندم را نیاوردی؟ دیدی هفتاد شیطانک به دست چسبیدند و مانعت شدند! مرد مؤ من پاسخ داد: که من شیطانها را که ندیدم لیکن مادرشان را دیدم که نگذاشت، خلاصه مرد می خواهد که در برابر وسوسه ها و توجیه های شیطانی مقاومت کند، می بینید گاهی به زبان زن یا رفیق مصلحت اندیشی می کند و نمی گذارد)). (۶۱) ج - دعا و نفرین فرشتگان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: ((در هر روز دو فرشته از آسمان فرود

می آیند ، یکی پیوسته به آدم انفاق کننده دعای خیر می کند و می گوید : ((اللَّهُمَّ اَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا ؛ خدایا ! به آدم انفاق گر و بخشنده پاداش نیک عطا فرما و مالش را افزون کن)) . فرشته دیگر به آدم بخیل همواره نفرین می کند و می گوید : ((اللَّهُمَّ اَعْطِ مُسِيكًا تَلْفًا ؛ خدایاندا ! (اموال شخص) ممسک و بخیل را تلف کن و نابود ساز)). (۶۲) ((مولوی)) در مثنوی مضمون این حدیث را به شعر در آورده و می گوید : گفت پیغمبر که دائم بهر پند دو فرشته خوش منادی می کنند کای خدا یا منفقان را سیردار هر درمشان را عوض ده صد هزار ای خدایا ممسکان را در جهان تو مده إلا زیان اندر زیان ای خدایا منفقان را ده خلف ای خدایا ممسکان را ده تلف ای بسا امساک کز انفاق به مال حق را جز به امر حق مده تا عوض یابی تو مال بی کران تا نباشی از عداد کافران (۶۳)

۶- مثل باران و سنگ صاف

((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَتَكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيْفٍ مُّوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَيْلًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)). (۶۴) ((ای کسانی که ایمان آورده اید ! بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید ! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم ، انفاق می کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز نمی آورد ؛ و (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد ؛ (و بذریه‌هایی در آن افشاندن شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید !)) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند . آنها از کاری که انجام داده اند ، چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند)). مؤمنان لا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ از ره آزار و منت اِشْتَلَمَ (۶۵) آن که کرد انفاق مال از بهر ناس باشد اندر نعمت حق ناسپاس می نماید از ریا انفاق مال نی کز و خوشنود گردد ذوالجلال نیست بذلش از خضوع و معذرت یا ز ایمان از خدا و آخرت هست چون سنگی که روی اوست خاک خاکش از قطرات باران گشت پاک نیستش قدرت که تا دارد نگاه خاک را بر خود زباران در پناه نیست ایشان را توانایی و تاب هم به حفظ آنچه کردند اکتساب راه ننماید خدا بر کافران که کنند افعال نیکو در جهان کی زند سر ، فعل نیکو از خسیس نیکی از حق است و زشتی از بلیس (۶۶) وجه تشبیه خداوند متعال در اینجا اعمال ریا کارانه و انفاقهای آمیخته با منت و آزار انسانهای سنگدل و قسی القلب را به قشر خاکی تشبیه کرده است که روی سنگ صافی قرار گرفته باشد و بذریه‌های مستعدی در این خاک افشاندن شود ، و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرند و سپس باران پر برکت دانه درشتی بر آن ببارد و آن قشر خاک نازک و بذرها را بشوید و پراکنده سازد ، و سنگی غیر قابل نفوذ که هیچ گیاهی در آن نمی روید ، با قیافه خشونت بار خود آشکار گردد . تابش آفتاب و هوای آزاد و نزول باران پر برکت زمانی مفید و ثمر بخش است که محل بذر مناسب باشد ، بنا بر این محلی که ظاهر آراسته و درونی خشن و غیر قابل نفوذ دارد و تنها قشر نازکی از خاک روی آن را گرفته ، محلی مناسب برای افشاندن بذر و پرورش گیاه نیست ، چرا که پرورش گیاه و درخت نیاز به این دارد که علاوه بر روی زمین ، اعماق آن هم آماده برای پذیرش ریشه ها و تغذیه آن باشد . آری ! عیب از محل است که قابلیت ندارد . چنان که سعدی می گوید : باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار ، خس (۶۷) قلب آدم ریاکار همچون سنگ سخت است و قابلیت پذیرش رحمت حق را ندارد . بنا بر این وجه شباهت در این تشبیه ((بی اثر بودن و نابودی عمل)) است ؛ در این آیه منت و آزار در انفاق به ((ریا)) تشبیه شده است ، چون ((ریا)) ضد اخلاص است و منت نهادن و اذیت کردن در انفاق نیز با اخلاص منافات دارد . منتها فرق این دو این است که انفاق و بخشش ریاکار از همان اول باطل است ، چون قصدش غیر خدا و خود نمایی است . ولی صدقه و بخشش منت گذار و آزار دهنده از اول درست انجام می شود ، ولی بعداً به وسیله منت و به رخ کشیدن ، عمل باطل و نابود می شود . لذا از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : ((الْإِنْفَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ ، وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي

لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ إِحْدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ (۶۸)؛ نگهداری عمل، از خود عمل مشکل تر است و عمل خالص آن است که قصدت این نباشد که تو را در برابر آن عمل تعریف و توصیف کنند و فقط انگیزه ات خدا باشد و بس)). نکته ها: ۱- معنای مَنّت و آزار در اول آیه مورد بحث، قرآن کریم خطاب به مؤمنان می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) و در پایان آیه می گوید: (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) آن خطاب و این عتاب هشدار است به مؤمنان که مَنّت و آزار در انفاق از صفات ریاکاران و کافران می باشد و افراد با ایمان باید از این خوی زشت بر حذر باشند. از این آیه استفاده می شود که شرط قبولی اعمال ((نیت خالص)) است و هر یک از ((مَنّت))، ((اذیت))، ((ریا)) و ((کفر))، با قصد قربت منافات دارد. مراد از مَنّت نهادن در انفاق این است که وقتی به مستمندی انفاق کردی، به او بگویی: آیا من به تو کمک و نیکی نکردم؟! و منظور از اذیت این است که سخنی بگویی که فقیر رنجش پیدا کند؛ مثلاً: به او بگویی: بیا این پول را بگیر، خدا مرا از دست شما راحت کند، یا روی ترش کنی و یا او را سرزنش نمایی. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: ((مَنْ أَشَدَّ إِلَى مُؤْمِنٍ مَعْرُوفًا ثُمَّ أَذَاهُ بِالْكَلَامِ أَوْ مَنْ عَلَيْهِ فَقْدٌ أَبْطَلَ اللَّهُ صِدْقَتَهُ؟ هَرَّ كَسْ بِهِ مَوْ مِنْ (فَقِيرِي انْفَاقٍ) نِيكُوِي كُنْد، سِيسْ أَوْ رَا بَا سَخْنِي بَرَنْجَانْد، يَا بَرَّ أَوْ مَنّت نَهْد، خَدَاوَنْد اَثَر صَدَقَه (و انْفَاق) أَوْ رَا بَاطِل مِي كُنْد وَ هِيچ پاداشی به او نمی دهد)) (۶۹). سعدی در گلستان به نقل از عرب می گوید: ((جِدْ وَلَا تَمْنُنْ لِأَنَّ الْفَائِدَةَ عَلَيْكَ عَائِدَةٌ؛ یعنی ببخش و مَنّت منه که نفع آن به تو باز می گردد)). درخت کرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک شاخ بالای او گر امید داری کزو بر (۷۰) خوری به مَنّت منه آره بر پای او (۷۱) ۲- ریا بلای بزرگ اجتماعی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: ((إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشُّرْكَ الْأَصْغَرَ؛ بیشترین خوفی که بر شما دارم، شرک اصغر است. اصحاب پرسیدند: شرک اصغر چیست؟ فرمود: ((ریا)) و خودنمایی)). (۷۲) و در حدیثی دیگر فرمود: ((ذَيْبُ الشُّرْكِ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنَ النَّمْلَةِ السُّودَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ؛ نفوذ شرک در امت من، مخفی تر از عبور مورچه سیاهی است که در شب ظلمانی بر سنگ سختی حرکت کند)). (۷۳) از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ((كُلُّ رِيَاءٍ شُرْكَ؛ هر ریایی شرک است)). (۷۴) ریا و خودنمایی یک بلای بزرگ اجتماعی است که هر جامعه ای به آن گرفتار شود، میان تهی و بدبخت خواهد شد. حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که فرمود: ((زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن های آنها زشت و آلوده و ظاهرشان زیباست به خاطر طمع دنیا، علاقه ای به پاداشهای پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می شود، و خوف خدا در دل آنها وجود ندارد، پروردگار همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند. در این هنگام خدا را همانند شخص غریق می خوانند ولی هرگز دعایشان مستجاب نمی شود)). (۷۵) ریا منحصر به انفاق نیست، بلکه در اعتقادات، عبادات و مباحات نیز متصور است. چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: ((روز قیامت فردی را به سوی حساب می آورند و از او می پرسند: مگر به تو مال داده نشد؟ با آن چه کردی؟ می گوید: صدقه دادم و انفاق کرده ام. ماء مورین الهی به او می گویند: درست است که صدقه دادی اما نه برای خدا بلکه برای آن که مردم بگویند: فلانی سخی و بخشنده است، و تو را از آن چه سود؟ فرد دیگری را می آورند و از او می پرسند: قوت و شجاعتی که به تو داده شد، آن را در چه راهی صرف کردی؟ می گوید: در راه خدا جهاد کردم. می گویند: درست است که جهاد کردی اما نه برای خدا بلکه برای آن که مردم بگویند: فلانی شجاع است. تو را از آن چه فایده، و فرد سومی را می آورند و از او می پرسند: علم و فهمی را که خدا به تو داد در چه راهی به کار بردی؟ می گوید: به دیگران آموختم و نشر کردم. گویند: درست است لیکن برای آن انجام دادی که بگویند: فلانی عالم است، تو را از آن چه سود! آنگاه هر سه را به دوزخ برند)). (۷۶) می گویند: روزی بهلول در بغداد عبور می کرد، دید هارون الرشید بنای مسجد عظیمی را ریخته و برای سرکشی آمده است. پرسید: هارون! چه کار می کنی؟ گفت: دارم خانه خدا می سازم. بهلول گفت: خانه برای خداست؟ هارون گفت: بلی. بهلول گفت: پس دستور بده بالای سر درش بنویسند: ((مسجد بهلول)). هارون گفت: ای احمق من پول می دهم به اسم تو باشد؟ بهلول گفت: احمق تو

هستی یامن ؟ ! برای خودت خانه می سازی ، اسم خدا رویش می گذاری ؟ (۷۷)

۷- مثل باغ حاصلخیز

(وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ (۷۸) مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَشِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ (۷۹) أَسْوَاقِهَا وَابِلٌ (۸۰) فَاتَتْ أَكْثُلَهَا (۸۱) ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْ بِهَا وَابِلٌ فَطَلٌ (۸۲) وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) . (۸۳) ((و مثل کسانی که اموال خود را برای خوشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی) در روح خود انفاق می کنند ، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و بارانهای درشت به آن برسد (و از هوای آزاد و نور آفتاب به حد کافی بهره گیرد) و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و باطراوت است) و خداوند به آنچه انجام می دهید ، بیناست)) . هم مثال آن کسان کانفاق مال می نمایند از رضای ذوالجلال از ره بینایی و نور یقین که مر ایشانراست اندر راه دین هست چون باغی به ارض مرتفع بیشتر زان گشت خواهی منتفع گر بر آن بستان رسد باران سخت کم نگردد نفع او از حسن بخت بوستانی کز زمین باشد بلند نیست از تخریب سیل آن را گزند حاصل از وی بیشتر آید به دست هم زباغی کو بود بر ارض پست هست ممکن بلکه هر سالی دو بار حاصل آرد بی ز آسیبی به بار بارش او را گرچه ناید سخت تر نرم و کم یعنی بر او بارد مَطَر همچین دان در ثواب انفاقها گر که لله است و از اشفاقها نزد حق هر دانه او خرمنی است بل نه خرمن جَنَّتِی و گلشنی است حق بر اعمال شما باشد بصیر چیست تا آن از قلیل و از کثیر (۸۴) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه ((انفاقهای خالص)) را به باغ مرتفع و حاصلخیزی تشبیه کرده است که در برابر نسیم آزاد و آفتاب قرار گرفته باشد و بارانهای درشت و ریز بر آن بیارد و در نتیجه همیشه سبز و خرم است و محصولی پربرکت و فراوان خواهد داشت وجه شباهت در این تشبیه ، ((پر برکت بودن)) است ؛ یعنی انفاقهای خالص در راه خدا همواره در حال رشد و نمو می باشد و هیچ گاه اثرش ضایع نمی گردد . کلمه ((وابل)) (باران درشت) و ((طل)) (باران ریز و شبنم) اشاره به مراتب اخلاص است . مرحوم فیض کاشانی در ذیل جمله (تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) می گوید : ((یعنی در حفظ عمل خالص مراقبت می ورزند و آن را از آفاتی همچون منت ، اذیت ، خود ستایی ، ریا و خود پسندی و امثال این صفات رذیله که عمل نیک آدمی را فاسد می سازد ، حفظ می کنند)) . (۸۵) از این جمله استفاده می شود که انفاق در راه خدا باعث تزکیه و پاکسازی نفس است و روح انسان را از صفات زشت بخل و مال دوستی پاک می کند ، چنان که قرآن کریم در جای دیگر به این مطلب اشاره می کند و می فرماید : (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ . . .) (۸۶) ؛ ((از اموال آنها صدقه ای (بعنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن ، آنها را (از رذائل اخلاقی و از دنیا پرستی و بخل) پاکسازی و پرورش دهی)) . جمله (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) هم هشداری است در باره پرهیز از ریا کاری و هم تشویق و ترغیبی می باشد در جهت اخلاص یعنی خداوند به طور کامل مراقب اعمال شماست و هیچ چیز از نظر او پنهان نیست . می گویند : مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله چند روز قبل از وفاتشان با اظهار تأسف و ناراحتی می گفتند : خلاصه عمر ما گذشت و نتوانستیم کار خیری انجام دهیم . یکی از اطرافیان گفت : شما که بحمد الله این همه آثار خیر از خودتان باقی گذاشته اید ، مساجد و مدرسه ها ساخته اید ، شاگردان زیادی تربیت کرده اید ، چرا ناراحتید ؟ ! ایشان این جمله را فرمودند که متن حدیثی است : ((خَلَصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ ؛ عمل را باید خالص انجام داد ، زیرا نقاد ، بسیار بصیر و آگاه است)) . (۸۷)

۸- مثل گردباد آتشبار

(أَيُّودُ أَخَذَكُمْ أَنَّ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَسْوَاقُهَا لِكَبِيرٍ وَلَهُ ذُرِّيَةُ ضِعْفَاءَ فَأَسْوَاقُهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ) . (۸۸) ((آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن ، نهرها در جریان باشند و برای او در آن (باغ) از هر گونه میوه ای وجود

داشته باشد درحالی که به سن پیری رسیده و فرزندان (کوچک و) ضعیف دارد (در این هنگام) گردبادی (کوبنده) که در آن آتش (سوزانی) است به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد! (این گونه است حال کسانی که انفاقهای خود را با ریا و منت و آزار باطل می کنند) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید بیندیشید (و با اندیشه، راه حق را بیابید) . دوست دارد شخصی آیا از شما کش بود بستان پر برگ و نوا؟ آبها جاری در آن وز هر قبیل باشد اثمارش زاعناب و نخیل پس رسد پیری بر او و اطفال خُرد باشد او را پس رسد صافش به دُرد باد پر آتش و زد بر جُتش جمله سوزد روضه پر نعمتش بر شما آرد حقّ این سان آیتی تا کنید اندر معانی فکرتی هست بستان آن عملها در قیاس طفلها اعضا و ارکان و حواس باد آتش بارت آن عجب و ریا که کند یکجا عملها را هُبا قلب را سازد سیاه و منقلب روح ماند بی نوا و مضطرب بسته گردد راه قوت او را به دل ماند از اطفال خُردش منفعّل هیچ نیکوتر نباشد زین مثل کاورد بر خلق ذات لَمْ یَزَلْ گر تو را بر نفس خود باشد نظر این مَثَل کافیسست اندر خیر و شرّ کن عمل را پاک از شوب ریا تا بود مقبول درگاه خدا (۸۹) وجه تشبیه در این آیه حال کسانی که عمل نیکی انجام می دهند و سپس با ((ریا کاری)) و منت و اذیت و آزار، آن را از بین می برند، به حال کسی تشبیه شده که با زحمت فراوان باغی احداث کرده که سبز و خرم است و درختان گوناگون، از قبیل درخت خرما و انگور در آن وجود دارد و همواره آب از پای درختان آن می گذرد و نیاز به آبیاری ندارد، در حالی که خود پیر و سالخورده شده و فرزندان ناتوان و ضعیفی اطراف او را گرفته اند و تنها راه تاءمین زندگی آنان همین باغ است، و اگر این باغ از بین برود، نه او و نه فرزندان او، هیچ کدام قدرت و توانایی بر احداث آن ندارند، ناگهان گرد باد سوزان و آتش باری بر آن می وزد و به طور کلی آن را می سوزاند و از بین می برد، در این هنگام این شخص سالخورده که قوای جوانی را از دست داده و نمی تواند از راه دیگری تاءمین زندگی کند و فرزندان او هم ضعیف و ناتوان هستند، چه حالی پیدا می کند؟ و چه حسرت و اندوه مرگباری به او دست می دهد؟ همچنین است حال افراد ریا کار و منت گذار که در دنیا، عمرشان را در مسیر غیر خدا تلف می کنند و کارهای خیرشان همه خود نمایی و ریاکاری است و روز قیامت که روز نیازمندی و احتیاج شدید به ثمره کارشان است، به کلی نتیجه کار و تلاش آنها از میان می رود و (هَبَاءٌ مَّنْثُورًا) می شود و جز حسرت و اندوه چیزی برای آنان باقی نمی ماند بنابر این وجه تشبیه در آیه مورد بحث ((نابود شدن محصول کار)) و در نتیجه باقی ماندن در ((حسرت و ندامت)) است. چنانکه قرآن کریم در جای دیگر می فرماید: (... كَذٰلِكَ يَرْهٰبُهُمُ اللّٰهُ اَعْمَلُهُمْ حَسِرٰتٍ عَلٰیهِمْ ...) (۹۰)؛ ((آری،) خداوند این چنین اعمالشان را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد)). از آیه فوق به دست می آید که انسانهای ریاکار از یک سو اعمال ریایی خود را می بینند که نابود شده و هیچ پاداشی ندارند، و از سوی دیگر اعمال دیگران را که خالص برای خدا انجام داده اند، مشاهده می کنند که خداوند پاداش عظیمی به صاحبان آن می دهد، حسرت و اندوهشان زیاد می شود که چرا عمرشان را بیهوده در راه غیر خدا صرف کرده اند. پشیمانی هم در آنجا سودی ندارد، چرا که راه بازگشت و جبران گذشته بسته است. از آنجا که سرچشمه همه بدبختیها، مخصوصاً کارهای ابلهانه، مانند منت گذاردن و آزار رساندن، به کار نینداختن اندیشه است، خداوند در پایان آیه مردم را به تفکر و اندیشه دعوت کرده، می فرماید: ((این چنین خداوند آیات را برای شما توضیح می دهد شاید بیندیشید)). علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: ((منشاء این گونه رفتارهایی که اعمال آدمی را باطل می سازد، بیماریهای اخلاقی از قبیل ((مال پرستی))، ((جاه دوستی))، ((تکبر))، ((عجب))، ((خودپسندی))، ((بخل شدید)) و... می باشد. این بیماریهای روحی و امراض قلبی است که نمی گذارد آدمی مالک نفس خود باشد و در باره نفع و ضرر واقعی خویش بیندیشد و مجال تفکر صحیح را از انسان می گیرد و اگر نبود این گونه بیماریها، مجال تفکر پیدا می کرد و هرگز دچار چنین اشتباه و خسارت جبران ناپذیری نمی شد)). (۹۱) نکته ها: ۱- تاءثیر اعمال نیک در نسلاها ((از جمله (وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ) (۹۲)؛ ((صاحب آن باغ پیر و سالخورده باشد و فرزندان کوچکی و ناتوان داشته باشد)) چنین استفاده می شود که انفاق و بخشش در راه خدا و کمک به نیازمندان همچون باغ خرمی است که هم خود انسان از

ثمرات آن بهره مند می شود و هم فرزندان او، درحالی که ریاکاری و منت و آزار، هم سبب محرومیت خود او می شود و هم نسلهای آینده که باید از ثمرات و برکات اعمال نیک او بهره مند گردند، محروم خواهند شد، و این خود دلیل بر آن است که نسلهای آینده در نتایج اعمال نیک نسلهای گذشته سهیم هستند، از نظر اجتماعی نیز چنین است، زیرا محبوبیت و اعتمادی که پدران بر اثر کار نیک در افکار عمومی پیدا می کنند، سرمایه بزرگی برای فرزندان آنها خواهد بود)). (۹۳) ۲- معنای اِعْصَار ((اعصار)) در لغت به معنای ((گردباد)) است که به هنگام وزش باد از دو سوی مخالف تشکیل می گردد و به شکل عمودی است که یک سر آن به زمین چسبیده و سر دیگر آن در آسمان می باشد. ((جمله اِعْصَارٌ فِیه نَارٌ)) یعنی گردبادی که در آن آتشی باشد، ممکن است اشاره به گردبادهای ناشی از بادهای ((سموم)) و سوزان و خشک کننده باشد و یا گردبادی که از روی خرمن آتشی بگذرد، و طبق معمول که گردباد هرچه را بر سر راه خود بیابد، با خود همراه می برد آن را از زمین برداشته و به نقطه دیگر بپاشد، و ممکن است اشاره به گردبادی باشد که به همراه صاعقه به نقطه ای اصابت کند و همه چیز را تبدیل به خاکستر نماید و در هر حال اشاره به نابودی سریع و مطلق است)). (۹۴) ۳- اهمیت تفکر در قرآن قرآن مجید در حدود ((پنجاه)) مورد در باره تفکر و اهمیت آن و نکوهش اندیشه نکردن تاءکید کرده است. موارد تفکر و دایره آن بسیار وسیع است؛ تفکر در نظام آفرینش، در بعثت پیامبران، در معاد و زندگی پس از مرگ در تاریخ و سرگذشت‌های بشر، در آفرینش انسان، در این که از کجا آمده و آمدنش بهر چه بوده؟ به کجا می رود و مسؤولیتش چیست؟ و... از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: ((إِنَّ فَضْلَ الْعِبَادَةِ إِذْ مَاَنَّ التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ (۹۵)؛ برترین عبادتها، تفکر درباره خدا و قدرت اوست)). در روایت دیگر از آن حضرت وارد شده که فرمود: ((كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - خِصْلَتَيْنِ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ (۹۶)؛ بیشترین عبادت ابوذر رحمه الله تفکر و عبرت گرفتن بود)). از امام رضا علیه السلام روایت شده که می فرماید: ((لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (۹۷)؛ عبادت به زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن نیست عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است)). در روایت است که: ((عَنِ الْحَسَنِ الصَّقِيلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَرَوِي النَّاسُ أَنَّ تَفَكُّرَ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ، قُلْتُ: كَيْفَ يَتَفَكَّرُ؟ قَالَ: يَمُرُّ بِالْخَرِيَةِ أَوْ بِالذَّارِ فَيَقُولُ: أَيْنَ سَاكِنُكَ، أَيْنَ بَانُوكَ، مَا [بَا] لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ. (۹۸)؛ ((حسن صقیل)) گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: منظور از روایتی که می گوید: ((یک ساعت تفکر، از یک شب عبادت بهتر است)) چیست؟ و چگونه باید تفکر کرد؟ امام در پاسخ فرمود: هنگامی که از کنار ویرانه، یا خانه مخروبه ای (که از ساکنان خالی شده) می گذرد، خطاب به آن بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیانگذاران چه شدند؟ چرا سخن نمی گویی؟)). از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: ((فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ (۹۹) یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است)). و در حدیثی دیگر فرمود: ((فِكْرُهُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ (۱۰۰)؛ ساعتی اندیشیدن، بهتر از شصت سال عبادت کردن است)). اختلاف تعابیر به خاطر تفاوت مراتب تفکر و اندیشه است، یعنی تفکر نسبت به افراد و موارد آن متفاوت است؛ بعضی از تفکرها، یک ساعتش بهتر از یک شب عبادت و بعضی بالاتر از یک سال عبادت و بعضی دیگر برتر از ((هفتاد)) سال عبادت است. بلکه بعضی از لحظه های تفکر از هفتصد سال عبادت هم بالاتر است، مانند لحظه تفکر حُزْنِ یزید ریاحی سلام الله علیه روز عاشورا در کربلا- ((حَرْ)) اگر هزار سال هم عمر می کرد و همواره به عبادت خدا مشغول می بود، هرگز به درجه و مقامی که بایک لحظه تفکر صحیح نائل گشت، نمی رسید. امام خمینی قدس سره می فرمود: ((این وصیت نامه هایی که این عزیزان [رزمندگان اسلام] می نویسند، مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید)) (۱۰۱) بنا بر این تفکر و اندیشه مایه تنبیه و بیداری و عبرت و بصیرت است. البته نه هر تفکری، اندیشه ای که در آن عمق نگری و حقیقت گرایی باشد، نه سطحی نگری و ظاهر بینی و تواءم با دنیا پرستی و ریاست طلبی، مانند تفکر ((عمر سعد)) که از سر شب تا صبح فکر کرد، بعد به این نتیجه رسید

که : ((آدم عاقل نقد را با نسیه معاوضه نمی کند !)) دنیا و ریاست ملک ((ری)) نقد است و بهشت و دوزخ نسیه . لذا آماده جنگ با امام حسین علیه السلام شد . قرآن کریم به این گونه متفکران نفرین می کند ؛ (إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ) ؛ (۱۰۲) ((او برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت . مرگ بر او باد ! چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد)).

۹- مثل آفرینش عیسی و آدم علیهما السلام

((إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ)). (۱۰۳) ((مثل آفرینش) عیسی در نزد خدا، همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد. (بنا بر این ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست). اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنا بر این، از تردید کنندگان مباش!)). هست عیسی همچو آدم در مثال کز ترابی کرد خلقتش ذوالجلال گفت او را باش پس شد همچنان این نباشد زان عجب تر در نشان... بی پدر بی مادر آمد در وجود زان عجبتر نیست عیسی در شهود راستی می باشد از پروردگار پس مباش از ممتزین او را به کار هر یک از افعالش ارباشی به هوش اعجب است از دیگری بی روی پوش خلقت عیسی و آدم در شمار بود یک فعل از هزار و صد هزار زین عجایب تر بسی در خلقت است گر که عقلی بی زعیب و علت است چشم تو بر هم نهی احمق شوی غافل از آن قدرت مطلق شوی شک نمایی در مسیح حق نظر کوچسان آمد به دنیا بی پدر (۱۰۴) وجه تشبیه مسیحیان ولادت غیر عادی ((حضرت مسیح)) را دلیل بر الوهیت وی دانسته اند ولی خداوند با ذکر مثالی ساده و روان در پاسخ آنان فرمود: ولادت عیسی از جهت غیر طبیعی بودن، در نزد خدا همانند ولادت آدم ابوالبشر است که او را بدون پدر و مادر از خاک آفرید؛ قصه ((آفرینش آدم)) از ((خلقت مسیح)) شگفت انگیزتر است. زیرا آدم بدون پدر و مادر آفریده شده، در صورتی که عیسی بدون پدر از مادر متولد شد، چگونه است که شما نسبت به آدم معتقدید که بنده و مخلوق خداست، ولی عیسی را خدا یا فرزند خدا می دانید! به هر صورت وجه شباهت در این تشبیه ((آفرینش غیر عادی)) است که خداوند ((آدم)) و ((مسیح)) را از طریق غیر طبیعی و خارق العاده آفریده است. این مثل و تشبیه پاسخ دندان شکنی است به مسیحیان که ولادت غیر عادی عیسی را دلیل بر الوهیت وی پنداشته اند.

۱۰- مثل باد سموم و کشتزار

((مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ)). (۱۰۵) ((آنچه آنها (مشرکان و کافران) در این زندگی پست دنیوی انفاق می کنند همانند باد سوزانی است که به زراعت مردمی که بر خود ستم کرده بوزد و آن را نابود سازد، خدا به آنها ستم نکرده بلکه آنان بر خود ستم می کنند)). هست انفاق خسیسان در امل همچو بادی سرد بر کشت عمل می کنند انفاق بر ضد رسول کی شود انفاق غداران قبول در حیات دنیوی انفاقشان زشت و نابود است چون اخلاقشان یا چو بادی کان زند بر کشتهای سوزد و از کف رود سر رشته ها کشتهای ظالمان گردد تباه از سموم گرم یا سرد و سیاه و رکه انفاقی بود از عدل و دین کشته را شد چو باد فرودین حق نکرده هیچ بر ایشان ستم بل ستم بر نفس خود کردند هم (۱۰۶) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه انفاق و بخششهای مشرکان و کافران و یا ریاکاران را به باد سمومی تشبیه کرده است که بر کشت و زرع افراد ستمکار بوزد و آن را خشک کند. همان گونه که اگر باد سموم به زراعتی برخورد کند، آن را خشک و نابود می سازد، انفاق افراد بی ایمان و آلوده نیز چون از کفر و شرک و یا خودنمایی سرچشمه می گیرد، همچون باد سوزان و خشک کننده ای است که اعمال آنان را ضایع و باطل می سازد ((صِرٌّ)) و ((اصرار)) از یک ریشه اند و به معنای بستن چیزی تواءم با شدت می باشد و در اینجا به معنای شدتی است که در باد باشد. جمله ((حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ))

اشاره به این است که زراعت کنندگان در انتخاب زمان و مکان زراعت، دقت لازم را به عمل نیاورده و بذر خود را یا در سرزمینی پاشیده اند که در معرض چنین طوفانهایی بوده است، یا از نظر زمان وقتی را انتخاب کرده اند که فصل وزش باد سموم بوده است و به این ترتیب بر خود ستم کرده اند. افراد بی ایمان نیز در انتخاب زمان و محل انفاق به خود ستم می کنند و سرمایه های خود را بی مورد بر باد می دهند. بنا بر این تشبیه فوق در حقیقت در میان دو چیز است: یکی تشبیه انفاق به ((زراعت بی موقع و در غیر محل مناسب)) و دیگری تشبیه انگیزه های انفاق به ((بادهای سرد و سوزان)). بعضی دیگر گفته اند: مراد از (حَرْثٌ قَوْمٌ ظَلَمُواْ اَنْفُسَهُمْ) این می باشد که حق خدا را از زراعت خود ادا نکرده اند و خداوند زراعت آنان را نابود ساخته است. به هر صورت وجه شباهت در این تشبیه ((ضایع شدن و هدر رفتن زحمت)) است. در این که منظور از انفاق کافران چیست، جمعی از مفسران گفته اند: مراد مخارج و هزینه هایی است که آنها در جهت تضعیف دین اسلام صرف می کرده و به وسیله آن دشمنان را بر ضد پیامبر اسلام تحریک می نموده اند. بعضی دیگر گفته اند: مقصود اموالی است که یهودیان به دانشمندان خود می دادند که آیات کتب آسمانی را تحریف کنند. عده ای دیگر از مفسران معتقدند: آیه معنای وسیعی دارد که موارد یاد شده و غیر اینها را نیز شامل می شود. صاحب تفسیر ((کشف الاسرار)) در ذیل آیه مورد بحث می گوید: ((هرچه هزینه کنند جهانیان در کار دنیا، و هرچه به دست آرند از عشق دنیا، مثل آن چون باد است، گیرنده باد در دست چه دارد؟ جوینده دنیا همان دارد! دردا و دریغا...)). (۱۰۷)

معنای واژه حرث واژه ((حرث)) به معنای پاشیدن ((بذر)) در زمین و مهیا ساختن آن برای زراعت هست و در قرآن مجید هم به این معنا زیاد آمده است. در بعضی از آیات شریف قرآن، اعمال انسانها به ((حرث)) تشبیه شده است از جمله می فرماید: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَّصِيبٍ). (۱۰۸) ((هر کس خواهان زراعت آخرت باشد، بر محصولش می افزاییم و کسی که فقط کشت دنیا را می طلبد، کمی از آن به او می دهیم، اما در آخرت هیچ بهره ای نخواهد داشت)). خداوند متعال در این آیه، انسانها را به زارعی تشبیه کرده است که مزرعه آن دنیا و اعمال آنان بذرهایی این زراعت می باشد که محصول آن در قیامت و جهان دیگر چیده می شود. از این روست که گفته اند: ((الدنیامزرعة الآخرة؛ (۱۰۹) دنیا مزرعه آخرت است)). بنا بر این افکار و گفتار و کردار انسانها در این جهان همانند بذری است که در کشتزار دنیا پاشیده می شود و نتیجه و ثمره اش در جهان دیگر برداشت می گردد؛ اگر بذر نیکی باشد، نتیجه اش زندگی و سعادت جاوید است و چنانچه خدای نکرده بذر بدی باشد، ثمره اش عذاب الهی می باشد. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: ((... وَهَلْ يَكُوبُ النَّاسُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدَ اَنْفُسِهِمْ (۱۱۰)؛ آیا مردم را چیزی جز محصولات درو شده زبانشان، به رو (در آتش) می افکند؟)).

۱۱- مثل نور و ظلمات

(اَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَآءْ حَيِّتُهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّتَلَّهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَا لِكَ زَيْنٍ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (۱۱۱) ((آیا کسی که مرده بود سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال (زشتی) که انجام می دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است)). آن که باشد مرده آیا در ضلال یا به کفر و جهل و نقصان و وبال زنده پس کردیم او را در ظهور از ره اسلام و علم و عقل و نور نوری از برهان بر او دادیم نیز تا دهد مر حق و باطل را تمیز می رود با آن میان مردمان بر طریق راست بر امن و امان همچو آن کو مانده بر ظلمات جهل هم برون آینده زان نبود به سهل آن چنان کایمان به قلب مؤ منان یافت زینت بی توهم بی گمان کافران را همچنین آراسته گشت در دل آنچه نفس آن خواسته (۱۱۲) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه انسان مؤ من را به آدم زنده ای تشبیه کرده است که در پرتو نور ایمان در میان مردم، راه می رود و شخص کافر را به مرده ای

تشبیه نموده که در امواج ظلمتها و تاریکیها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد. در قرآن مجید کراً ((مرگ)) و ((حیات)) به معنای کفر و ایمان آمده که مقصود مرگ و حیات معنوی است و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ((ایمان)) یک عقیده خشک و خالی یا الفاظی تشریفاتی نیست، بلکه به منزله روحی است که در کالبد بی جان افراد دمیده می شود و در تمام وجود آنها اثر می گذارد. ایمان به خدا، بینش و درک تازه ای به انسان می بخشد، روشن بینی خاصی به او می دهد، افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع سیر می دهد. ایمان، آدمی را به خود سازی دعوت می کند و پرده های خود خواهی و خود بینی و تعصب و لجاجت و هوا و هوس را که همه ظلمت زاست، از مقابل چشم جان او کنار می زند و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آنها نبود. مؤمن در پرتو این نور می تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع و... گرفتار آن می شوند، مصون و محفوظ بماند. این که در روایات اسلامی آمده: ((الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بُنُورِ اللَّهِ (۱۱۳)؛ انسان با ایمان با نور خدا نگاه می کند)). اشاره به همین حقیقت است. مفسران نوشته اند آیه بالا در شأن ((حمزه))، عموی شجاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ((ابوجهل)) نازل شده است. روزی ابوجهل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توهین کرد و حمزه طبق معمول در آن روز برای شکار به بیابان رفته بود، هنگامی که از صحرا بر گشت، از جریان باخبر شد و سخت بر آشفت و یک سر به سراغ ابوجهل رفت و چنان بر سر یا بینی او کوفت که خون از بینی اش جاری شد. سپس به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اسلام را پذیرفت و از آن روز رسماً به عنوان یک افسر رشید اسلام تاوایسین دم عمر، از این آیین آسمانی دفاع می کرد. (۱۱۴) بنا بر این مراد از ((مَنْ كَانَ مَيِّتًا)) حمزه است که به نور اسلام زنده شد و منظور از ((كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ)) ابوجهل است که در دام تاریکیهای کفر و جهالت باقی مانده بود. از امام سجّاد علیه السلام روایت شده که فرمود: ((لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرَ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ ذَلِكَ حِينَ أَسْلَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فِي حَدِيثِ السَّلَا الَّذِي أُلْقِيَ عَلَى النَّبِيِّ (۱۱۵)؛ هر فردی که دارای حمیت و تعصب قومی باشد، به بهشت نخواهد رفت، جز حمیت حمزه فرزند عبد المطلب که به خاطر حمایت از برادر زاده اش، پیامبر در قضیه شکمه انداختن بر سر آن حضرت، غضبناک شد و مسلمان شد)). از بعضی روایات نیز استفاده می شود که آیه فوق در مورد ایمان آوردن ((عمار یاسر)) و اصرار ((ابوجهل)) بر کفر نازل گردیده است. به هر حال این آیه همانند آیات دیگر قرآن اختصاص به مورد نزول خود ندارد و دارای مفهوم وسیعی است که در مورد هر مؤمن راستین و هر بی ایمان لجوج صادق است. نکته ها: ۱- کشش و جذبه الهی از جمله (فَاءِ حَيِّنَا)، (ما او را زنده کردیم) استفاده می شود که، ایمان، گرچه باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد، اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد، این کوششها به جایی نمی رسد. به قول علامه طباطبائی قدس سره: تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت از سَمَك تا به سِهائش کشش لیلی برد (۱۱۶) ۲- مرده های متحرک آیه شریفه در مورد کافران لجوج می فرماید: ((كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ))؛ ((همانند کسی که مثل او در ظلمات است))، نگفت: ((كَمَنْ فِي الظُّلُمَاتِ))؛ ((همانند کسی که در ظلمتهاست)). بعضی گفته اند: هدف از این تعبیر این است که چنین افراد به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آنها ضرب المثل شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند. ولی عده ای از مفسران می گویند: ((ممکن است این تعبیر اشاره به معنای لطیف تری باشد و آن اینکه: از هستی و وجود این گونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبیح، یک قالب، یک مثال و مجسمه باقی نمانده است؛ هیکلی دارند بی روح و مغز و فکری از کار افتاده)). (۱۱۷) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که ضمن مواظی به اصحاب، فرمودند: ((از همنشینی با مردگان دوری جوید که قلب شما را می میرانند. یکی از اصحاب پرسید: ای رسول خدا منظور از همنشینی با مردگان چیست؟ فرمود: كُلُّ غَنِيٍّ مُتَرَفٍّ؛ مراد ثروتمندان مغرور و رفاه طلبی است که ناز پرورده اند (و همواره تق می زنند). (۱۱۸) امام علی علیه السلام در نهج البلاغه نیز افراد بی تفاوت و بی درد را به ((مرده)) تشبیه کرده، می فرماید: ((وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُتَكْرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ؛ افرادی که در برابر منکرات

بی تفاوتند و هیچ گونه حرکت زبان و عملی در برابر آن از خود نشان نمی دهند و یا دست کم در دل خود هم احساس ناراحتی نمی کنند ، اینها مرده متحرکند (که همچون حیوان یک سر و دو گوش در میان مردم راه می روند ، ولی از روح انسانیت بهره ای ندارند) . (۱۱۹) آن حضرت در جای دیگر مرگ با عزّت را ((حیات)) و زندگی ذلّت بار را ((مرگ)) نامیده است . آنگاه که در صفین لشکریان معاویه پیشی بسته و راه ورود بر آب فرات را بر اصحاب آن حضرت بسته بودند خطاب به سربازان خود فرمود : ((قَدْ اسْتَطَعُمُوكُمُ الْقِتَالَ ، فَأَعَزُّوْا عَلَى مِذْلَةٍ ، وَتَاءِ خَيْرٍ مَّحَلَّةٍ ، أَعُزُّوْا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَزُوْا مِنَ الْمَاءِ ، فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ ، وَالْحَيَاءُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ)) . (۱۲۰) ((به تحقیق لشکریان معاویه شما را به جنگ فرا می خوانند و شما دو راه بیشتر ندارید ، یا باید تن به ذلّت دهید و تسلیم زورگویی دشمن شوید و یا این که شمشیرهایتان را از خون آنان سیراب کنید ، آنگاه خودتان با عزّت و سربلندی از فرات آب بنوشید ، زیرا زندگی ذلّت بار مرگ است و مردن با عزّت زندگی است . ۳- زیبا جلوه کردن اعمال زشت خداوند متعال در پایان آیه مورد بحث اشاره به علّت سرنوشت شوم کافران نموده ، می فرماید : (كَذًا لَّيْكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) ؛ ((این چنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است)) . آری ، خاصیت تکرار یک عمل زشت این است که به تدریج از قبح و زشتی آن در نظر کاسته می شود و حتی به جایی می رسد که به عنوان یک کار خوب در نظر انسان جلوه می کند و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهد ، یک مطالعه ساده در حال تبه کاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد . می گویند : ((یکی از سران آمریکا در پاسخ این سؤال که چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما و ناگازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود ۲۰۰ هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود سازند ؟ گفته بود : ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم ! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشیم !)) . (۱۲۱)

۱۲- مثل شتر و سوراخ سوزن

((إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذًا لَّيْكَ نَجْزَى الْمُجْرِمِينَ)) . (۱۲۳) ((کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند ، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود و (هیچگاه) داخل بهشت نمی شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد ! این گونه گنه کاران را جزای دهیم)) . آنکه آیتهای ما را بر دروغ حمل کردند آن گروهی بی فروغ سرکشی کردند زان پس ، فتح باب نیستشان از آسمان اندر صواب می نگردد زان تکبر در جزاء مرگشاده سويشان باب سما همچنان که مؤمنان را جان و روح سوی علّین برند اندر فتوح روح مؤمن تا به هفتم آسمان بعد مردن می رود شادی کنان می گشایندش به هر گردون دری باشدش هر دم فتوح دیگری برخلاف روح عاصی کش کنند راجع از گردون به سَجّین پرگزند حضر موت است آن به گفتار حدیث نزد تحقیق ارض اخلاق خبیث راه ندهندش خلاق بی گمان می برانندش زباب آسمان کاین نه از ارواح علّینی است بل منافق سیرت و سَجّینی است داخل جَنّت نگردند از محل بگذرد از چشم سوزن تا جمل شد محال اعنی که با اخلاق زشت راه یابند اهل کفر اندر بهشت هم دهیم اینسان جزای بدنهاد از جهنّم باشد ایشان را مهّاد (۱۲۴) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه بهشت رفتن مستکبران لجوج را تشبیه کرده است به این که اگر شتر از سوراخ باریک سوزن خیاطی بتواند عبور کند ، آنها هم می توانند وارد بهشت شوند ! وجه شباهت در این تشبیه ((محال و غیرممکن بودن)) است ؛ یعنی همان طور که امکان ندارد شتر با آن جثّه بزرگش از سوراخ باریک سوزن عبور کند ، همچنین ممکن نیست افراد متکبر مغرور داخل بهشت گردند . زیرا بهشت ((دارالسلام)) و خانه انسانهای سالم است و آدم متکبر تاوقتی که مرض کبرش را معالجه نکند ، نمی تواند وارد بهشت شود . ((مولوی)) در این زمینه می گوید : نیست سوزن را سر رشته دو تا چون که یکتایی در این سوزن درآ رشته را با سوزن آمد ارتباط نیست در خور با جمل سمّ الخیاط شیخ

۱۴- مثل سگ هار

((وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ ءَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَتِنَا فَاقْصِصْ صَاحِبَهُمْ فَتَنْظَرُونَ سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَتِنَا وَءَنفُسِهِمْ كَانُوا يَظْلُمُونَ)) . (۱۳۴) ((و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ؛ ولی (سر انجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان بر او دست یافت و از گمراهان شد . و اگر می خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا- می بردیم ، ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد ! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی ، دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری ، باز همین کار را می کند . این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند ؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن ، شاید بیندیشند (و بیدار شوند) چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند و تنها آنها به خودشان ستم می کردند)) . ای محمد خوان بر اسرائیلیان یا به قومت زان کس اخبار نهان که بر او دادیم آگاهی یکی ما ز آیتهای خود در مدرکی ... از ره رغبت بر آیات و کتاب که به اسم اعظمش بود انتساب کرد لیکن میل او سوی زمین پیرو نفس و هوا شد از یقین از دنائت میل بر پستی نمود می نخورده هیچ ، بر مستی فزود او مثالش در صفت پس چون سگ است خستش هم دور باخون در رگ است گر به حمله رانی او را ، از دهان افکند بیرون به محرومی زبان ور که بگذاری نرانی هم ورا افکند بیرون زبان در ماجرا ... وان که باشد غافل از علم و عمل همچو آن کلب است کامد در مثل این مثل دارد بر آن قومی فروغ کاشمارند آیات ما را بر دروغ پس بخوان این قصه ها را از قصص بهر ایشان کامد از آیت به نص همچو آن بلعم که حالش گشت ذکر شاید اندر خود کنند این قوم فکر بد بسی باشد مثل آن قوم را که به تکذیب اند بر آیات ما بعد از آن کا گاه گشتند از حُجَج پس کنند انکار آیات و نهج بر نفوس خویش آوردند ظلمی که بر نفس دگر کردند ظلم (۱۳۵) وجه تشبیه این مثل در باره دانشمندی است که نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته آنچنان که هیچ کس فکر نمی کرد ، روزی منحرف شود ، اما سرانجام دنیا پرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت . و خداوند این شخص را به سگ هار تشبیه کرده است که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد و در هیچ حال سیراب نمی شود و پیوسته دهانش باز و زبانش بیرون است و لَه لَه می کند . واژه ((لَهْث)) به معنای بیرون آوردن زبان از دهان است . ((لَاهِثٌ)) به سگی گفته می شود که بدون دلیل و بی جهت زبانش را بیرون می آورد . سگ معمولی به هنگام تشنگی و یا وقتی که صدمه ای به او برسد ، زبانش را از دهانش در می آورد و لَه لَه می کند ، یعنی این حرکت زشت حیوان ظاهراً دلیلی دارد ، اما سگ لاهِث بدون علت پیوسته زبان خود را از دهانش خارج می کند . ((وجه شباهت)) در این تشبیه ((عطش کاذب)) و ((بی دلیل بودن کار زشت)) است ؛ یعنی این گونه افراد بر اثر شدت هوا پرستی و چسبیدن به لذات جهان مادی ، یک حالت عطش نامحدود و پایان ناپذیری به آنها دست می دهد که همواره دنبال دنیا پرستی می روند و به شکل بیمار گونه ای همچون ((سگهای هار)) دهانشان برای بلعیدن جیفه و مردار دنیا ، یعنی مال و مقام باز است و هر قدر مال به دست آورند و به مقام دست یابند ، باز هم احساس سیری نمی کنند ؛ چنان که امام علی علیه السلام می فرماید : ((إِنَّمَا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَالْمُتَوَاحُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ ...)) ؛ (۱۳۶) به راستی که جهان مرداری است گندیده و آنها که بر سر این جیفه گندیده باهم برادری و دوستی می کنند مانند سگانند)) . ملای رومی میلهای درونی و غرائز نفسانی انسان را به سگ درنده ای تشبیه کرده ، می گوید : میلهها همچو سگان خفته اند اندر ایشان خیر و شر بنهفته اند چون که قدرت نیست خفتند این رده همچو هیزم پاره ها و تن زده تاکه مرداری در آید در میان نفخ صور حرص (۱۳۷) کوبد بر سگان چون در آن کوچه خری مردار شد صد سگ خفته بدان بیدار شد حرصهای رفته اندر کتم (۱۳۸) غیب تاختن آورد و سر بر زد زجیب (۱۳۹) مو به موی هر سگی دندان شده وز برای حيله دُم جنبان شده صد چنین سگ اندر این تن خفته اند چون شکاری نیستشان بنهفته

اند (۱۴۰) یعنی سگان، هنگامی که طعمه ای در کار نیست، چنان کنار هم می خوابند که انسان خیال می کند هیزم ریز شده است که کنار هم چیده شده و یا مانند گوسفندانی که کنار هم خوابیده اند. گویی هیچ گونه غریزه درّندگی در آنها وجود ندارد، اما وقتی که بوی لاشه مردار را حس می کنند، چنان به سوی آن هجوم می برند که هر لاش از موهای بدنشان همچون دندان برای بلعیدن مردار تیز می شود. آری، حرص و ولع و فزون طلبی نسبت به مال و مقام برای آدمی بسیار خطرناک می باشد که اگر آن را در کنترل عقل و شرع در نیابد درّنده خویی در او بوجود خواهد آورد. از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: ((مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ (۱۴۱) مثل دنیا (پرستی و جاه طلبی) همانند آب دریاست که آدم تشنه هرچه از آن بیاشامد، تشنگی اش زیاده تر می شود (و آن قدر از آن می نوشد تا) سرانجام او را می کشد)). از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: ((مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا كَمَثَلِ دُوْدَةِ الْقَرْزِ، كُلَّمَا أَزْدَادَتْ عَلَى نَفْسِهَا لَفًا كَانَ أَهْبَعِدَلَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا؛ (۱۴۲) مثل شخص حریص دنیا طلب، همچون مثل کرم ابریشم است که هرچه بیشتر بر خود می تند راه بیرون آمدن و نجاتش دور تر می شود، تا آن که از غصّه می میرد)). ۱ - خطر بلغم باعوراهاى هر عصر همانگونه که ملاحظه کردید آیات مورد بحث نامی از کسی نبرده، بلکه سخن از عالم و دانشمندی می گوید که نخست در مسیر حق بود، آن چنان که هیچ کس فکر نمی کرد روزی منحرف شود، اما سرانجام دنیا پرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت. از روایات بسیار و کلمات مفسران استفاده می شود که منظور از این شخص، مردی به نام ((بلغم باعورا)) است که در عصر حضرت موسی علیه السلام زندگی می کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می شد و حتّی موسی علیه السلام از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می کرد و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می رسید، ولی بر اثر تمایل به ((فرعون)) و وعد و وعیدهای او، از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: ((اصل آیه در باره بلغم است، سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال در باره هر کسی که هوا پرستی را بر خدا پرستی ترجیح دهد، بیان داشته است)). (۱۴۳) اصولاً کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و در اثر هوا پرستی و تمایل به زرق و برق جهان مادّه (و اِخلاد إلی الا رض) همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوتها می گذارند و آنها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود این گونه افراد حدّ اکثر استفاده رami کنند. این موضوع اختصاص به زمان موسی علیه السلام یا سایر پیامبران نداشته، بعد از عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم و تا به امروز نیز ادامه دارد که ((بلغم باعوراها)) علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه های منافق و دشمنان حق و فراعنه و بنی امیه ها و بنی عباسها و طاغوتها قرار داده و می دهند. (۱۴۴) صدهزار ابلیس و بلغم در جهان همچنین بوده است پیدا و نهان این دو را مشهور گردانید اله تا که باشند این دو بر باقی گواه این دو دزد آویخت بر دار بلند ورنه اندر شهر بس دزدان بدند این دو را پرچم به سوی شهر برد کشتگان قهر را نتوان شمرد (۱۴۵) امام خمینی قدّس سرّه در بخشی از پیامشان در سال ۱۳۶۷ به مناسبت سالگرد کشتار خونین حجاج ایرانی در مکه، مفتی های دربار سعودی را ((نوادگان بلغم باعورا)) خواند و فرمود: ((آری در منطق استکبار جهانی هر که بخواهد برائت از کفر و شرک را پیاده کند متّهم به شرک خواهد شد و مفتی ها (۱۴۶) و مفتی زادگان این نوادگان ((بلغم باعورا))ها به قتل و کفر او حکم خواهند داد...)). (۱۴۷) توضیح چند مطلب ۱ ((اِنْسِلَخْ)) از مادّه ((انسلخ)) به معنای از پوست بیرون آمدن است، همان گونه که مار از پوست خود بیرون می آید. به قصاب از این جهت سلّاح می گویند که پوست گوسفندان را از بدنشان بیرون می آورد. این تعبیر نشان می دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان بر ((بلغم باعورا)) احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما او با گرایش به هوا پرستی از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد! (۱۴۸) ۲ از تعبیر ((فَاءُ تَبَعُهُ

الشَّيْطَانُ) چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریباً از ((بلعم باعورا)) قطع امید کرده بود ، چراکه او کاملاً در مسیر حق قرار داشت ، اما همین که دید تمایل به هواپرستی پیدا کرده و از راه حق منحرف شده است ، به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت و سرانجام او را در صف گمراهان قرار داد(۱۴۹) ؛ یعنی سگ درون که همان هوا پرستی و جاه طلبی است ، با سگ برون دست به دست هم دادند و ((بلعم باعورا)) را به خاک مذلت نشاندند ؛ به عبارت دیگر دشمن داخلی ، یعنی خواهش های نفسانی و دشمن خارجی ، یعنی شیطان او را به سیه روزی کشاندند . از سر این دو دشمن خطرناک باید به خدا پناه برد چنان که در دعا آمده است : ((وَاعُوْثَا۟ بِكَ يَا اَللّٰهُ مِنْ هَوٰی۟ قَدْ غَلَبَنِیْ وَمِنْ عَيْدُوْ۟ۤ قَدْ اَسٰۤیَ تَكَلَّبَ عَلٰی۟ ؛ خدایا ! فریاد از (هواى نفس) که بر من مسلط شده و پناه بر تو از دشمنى که همچون سگ بر من حمله ور شده و مرا دنبال مى نماید)). (۱۵۰) ۳ جمله ((وَلَوْ شِئْنَا لَرفَعْنَاهُۗ)) به معنای این است که : ((اگر مى خواستیم ، مى توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم ، وی را مقام والا دهیم)) . ولی مسلم است که نگهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است ، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود ، لذا بلافاصله اضافه می کند : ما او را گذاشتیم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بییماید ، ((به پستی گرایید و بر اثر پیروی از هوا و هوس نفس سقوط کرد)) ؛ ((وَلِكِنَّهُۥ اَخْلَدَۤ اِلٰی الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰۤاهُۙ)) . ((اخلد)) از ماده ((اخلد)) به معنای سکونت دائمی در یک جا اختیار کردن است ، بنا بر این ((اَخْلَدَ اِلٰی الْاَرْضِ)) یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است)) . (۱۵۱) در پایان درباره این گونه افراد هوا پرست می گوید : ((وَاَنْفُسُهُمْ كَانُوْا يَظْلُمُوْنَ)) ؛ ((اینها بر خویشان ستم روا داشته اند)) . چه ستمی از این بالاتر که سرمایه های معنوی علوم و دانشهای خویش را که می تواند باعث سربلندی خود آنها و جامعه هایشان گردد ، در اختیار صاحبان ((زر)) و ((زور)) می گذارند و به بهای ناچیز می فروشند و سرانجام خود و جامعه ای را به سقوط می کشانند . (۱۵۲)

۱۵- مثل بنای محکم و بنای سست

((اَفَمَنْ اٰسَسَ بُنْيٰتَهُۥ (۱۵۳) عَلٰی تَقْوٰی مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌۭ اَم مَّنْ اٰسَسَ بُنْيٰتَهُۥ عَلٰی شَفَا (۱۵۴) جُرْفٍ (۱۵۵) هَارٍ (۱۵۶) فَاَنْهَارٍۭ بَیۡهِۭ فِیۡ نَارٍۭ جَهَنَّمَۙ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیۡنَ لَا یَزَالُ بُنِیُّهُمْ الَّذِیۡ بَنَوْا رِیۡتَهُۥ فِیۡ قُلُوۡبِهِمۡۙ اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوۡبُهُمۡۙ وَاللّٰهُ عَلِیۡمٌۭ حَكِیۡمٌ . (۱۵۷)) (آیا کسی که شالوده آن (مسجد) را بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است ، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد ؟ ! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند ! (اما) این بنایی را که آنها نهاده اند ، همواره به صورت یک وسیله شک و تردید ، در دلهایشان باقی می ماند ؛ مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و بمیرند ، و گرنه ، هرگز از دل آنها بیرون نمی رود) و خداوند دانا و حکیم است !)) . هرکس آیا کو بنای دین خود هشت بر تقوا زحق نزد خود هم به رضوان بهتران یا ز اعتماد بر شفا جرف از بنایی کس نهاد بر کنار رودی اعنی بر نهی که ز سیلی گشته زیر آن تهی ظاهرش بر پا ستاده با شکاف لیک مشرف بر فتادن بی خلاف بر زمینی اینچنین هشتن بنا سست تر بس باشد از بنیادها سست گردد او فتد گر دانیش در جهنم آن بنا با بانی اش راه نماید خدا بر ظالمان زاید از مقصودشان اندر جهان لایزالست آن بنایشان تا ابد که نهادند از عناد و از حسد زاید از چیزی که در دلهایشان باشد از شک و فساد راییشان حقدشان افزود یعنی زان مهم چون نمودند آن بنایشان منهدم از نفاق و حقد و حسرت خسته اند و اندران اندوه و غم پیوسته اند یا همیشه باشد آن تخریبشان هم به دوزخ متصل تعدییشان پاره پاره جز که گردد شان قلوب بی زادراک از خصال زشت و خوب یا به توبه و زندم بر مثل آن نزد آن دانای پیدا و نهان حق بود دانا به نیتها تمام هم به حکمت حاکم اندر انتقام (۱۵۸) شاءن نزول آیات بالا و دو آیه قبل از آن درباره منافقان نازل شده که به قصد تفرقه و افساد اقدام به تاسیس مسجدی در نزدیکی مسجد ((قبا)) کردند که قرآن آن را ((مسجد ضرار))

نامید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق دستور خداوند آنرا خراب نمود و محل آنرا مرکز ریختن زباله های شهر قرار داد . خداوند متعال در این جا طرز تفکر و عمل و برنامه مؤسسان این دو مسجد ((قبا)) و ((ضرار)) را باهم مقایسه می کند و می فرماید : ((آیا کسانی که بنای آن مسجد (قبا) را بر پایه تقوا و رضای الهی نهاده بهتر است ، یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که به زودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد ؟)). این تشبیه بیانگر بی ثباتی تفکر و سستی کار منافقان و استحکام اندیشه و بقای کار مؤمنان و برنامه های آنهاست . مؤمنان به کسی می مانند که برای بنای یک ساختمان ، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آن را از شالوده با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می کنند ، اما منافقان مانند کسی هستند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه ای که سیلاب زیر آن را به کلی خالی کرده و هر آن امکان دارد سقوط کند ، می سازد . همانگونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا نیز می باشد و چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده . این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد ، مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بیانجامد . پرهیزکاری و جلب رضای خدا ، یعنی هماهنگی با واقعیت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است . اما نفاق ، یعنی بیگانگی با واقعیتها و جدایی از قوانین آفرینش که بدون تردید عامل زوال و فناست . قرآن در آیه دوم اشاره به حالت حیرت و سرگردانی دائمی منافقان نموده ، می فرماید : آنها چنان در ظلمت نفاق سرگرداند که حتی بنایی را که خودشان بر پا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و تردید ، یا نتیجه شک و تردید ، در قلوب آنها باقی می ماند و تا زنده اند اثر و نقش آن از دل پر تردیدشان زایل نمی گردد . درسی بزرگ از داستان مسجد ضرار ((داستان)) درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگیشان ، گفتار خداوند و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به روشنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آنچنان ظاهر بین باشند که تنها به قیافه های حق به جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و بر کنار مانند . مسلمان باید ((نفاق)) و ((منافق)) را در هر زمان و مکان و در هر لباس و چهره بشناسد ، حتی اگر در چهره دین و مذهب و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد ! استفاده از تز ((مذهب بر ضد مذهب)) چیز تازه ای نیست ، همواره راه و رسم استعمار گران و دستگاههای جبار و منافقان در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطالبی دارند ، از همان گرایش برای اغفال و سپس استعمار آنها استفاده کنند و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند . اصولاً فلسفه ساختن پیامبران قلابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایشهای مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند . بدیهی است در محیطی مانند ((مدینه)) آن هم در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن ، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود ، بلکه باید لامذهبی را در لفافه مذهب و باطل را در لباس حق بیچند و عرضه کنند ، تا مردم ساده دل جذب شوند و ثبات سوء آنها لباس عمل به خود بپوشد . ولی مسلمان نباید فریب اینگونه ظواهر را بخورد مسلمان باید هوشیار ، آگاه ، واقع بین ، آینده نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد . دیوان را در لباس فرشته بشناسد ، گرگها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان دوست نما آماده سازد . یک اصل اساسی در اسلام این است که باید پیش از همه چیز ثبات بررسی شود و ارزش هر عملی بستگی به ثبات آن دارد ، نه به ظاهر آن ، گرچه ثبات یک امر باطنی است ، اما ممکن نیست کسی ثباتی در دل داشته باشد ، اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود ، هر چند در پرده پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد . از اینجا جواب این سؤال روشن می شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن عظمت مقام دستور داد مسجد ، یعنی خانه خدا را ویران کنند و مکانی را که اگر آلوده شود ، باید فوراً تطهیر کنند مزبله شهر سازند ! زیرا مکانی که کانون تفرقه و نفاق باشد ، خانه شیطان است نه خانه خدا ، بتخانه است ، نه مکان مقدس)) . (۱۵۹) ((از این بحث این موضوع نیز روشن می شود که اهمیت اتحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام به قدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد ، آن مسجد تفرقه انداز نامقدس است)) . (۱۶۰) لذا بعضی از علما گفته اند : ((نباید فاصله

میان مساجد آنچنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند، بنا بر این آنها که روی تعصیبهای قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در کنار یکدیگر می سازند و جماعات مسلمین را آنچنان پراکنده می کنند که صفوف جماعت آنها خلوت و بی رونق و بی روح می شود، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می دهند)). (۱۶۱)

۱۶- مَثَل تجارت مجاهدان

((إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِإِذْنٍ لَهُمْ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعِدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)). (۱۶۲) ((خداوند جانها و اموال مؤمنان را می خرد که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به اینگونه که): در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر خدا، که در تورات و انجیل و قرآن آمده و چه کسی از خدا به عهدش وفادار تر است؟! اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ)). حق خرید از مؤمنان خوش سرشت جان و هم اموالشان را بر بهشت این به تحریص است از بحر جهاد و رنه مال و جان هم او بر بنده داد عبد مملوکی که خود معدوم بود از وجود و بود خود محروم بود مالک مطلق مر او را بود داد نی به سود خود که محض جود داد چیست او را تا که بفروشد به حق هر دمی باشد به فیضی مستحق گر که آنی قطع فیض از وی شود نیست موجود او دگر لا شیء شود لطف دیگر بود گفت ار (۱۶۳) ذوالجلال می خرم از بندگانم جان و مال می دهم جنت مر ایشان را عوض دادن جنت بر ایشان بُد غرض ... نفس باشد مایه صد شر و شور مال هم اسباب طغیان و غرور گفت می کن این دو فاسد را فدا در رهم بستان بهشت اندر جزا چون خرد او آنچه کان ملک وی است هر که نفروشد نه در سلک وی است در ره حق می کنند از جان قتال می کشند و کشته گردند آن رجال وعده حق داده است ایشان را بر آن وعده حق است ثابت بی گمان هست در تورات و انجیل این خطاب هم به قرآن وعده یعنی بر ثواب کیست وافی تر به عهد از شاه جود شاد پس باشید بر آن بیع و سود شاد یعنی بر شری و بیع خویش که به او گردید این سود از پیش هست این بیع نکو بهر شما رستگاری بزرگ از ذوالعطا (۱۶۴) وجه تشبیه در این مثال خداوند متعال خود را به ((خریدار)) و مؤمنان و مجاهدان را به ((فروشنده)) تشبیه کرده است که کالای مورد معامله ((جانها و اموال)) آنان است. ((از آنجا که در هر معامله در حقیقت پنج رکن اساسی وجود دارد که عبارتند از: ((خریدار))، ((فروشنده))، ((متاع))، ((قیمت)) و ((سند معامله))، خداوند در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است. خودش را ((خریدار)) و مؤمنان را ((فروشنده)) و جانها و اموال را ((متاع)) و بهشت را ((ثمن)) (بها) (۱۶۵) و سه کتاب آسمانی تورات، انجیل و قرآن را سند این معامله قرار داده است. بعضی از بزرگان واسطه و میانجی میان خریدار و فروشنده را نیز بدان افزوده و گفته اند: ((دلال این معامله پیامبر بزرگوار اسلام است)). (۱۶۶) جالب اینکه پس از انجام مراسم این معامله، همانگونه که در میان تجارت کنندگان معمول است که به طرف مقابل تبریک می گویند و اظهار می دارند که خیرش را ببینی، خداوند متعال می فرماید، ((فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ))؛ ((بشارت باد بر شما به این معامله ای که انجام داده اید)). واقعاً معامله پرسودی است که مالک حقیقی مال خودش را از بنده اش به بهای بهشت خودش بخرد! به راستی این داد و ستد شایسته تبریک و شاد باش گفتن است. از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود و با صدای بلند آن را تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند. آنگاه مردی از انصار نزدیک آمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا این کلماتی که اکنون قرائت کردی آیه بود و از طرف خدا نازل شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. مرد انصاری گفت: ((بِئْسَ رَابِحٌ لَا نُقِيلُ وَلَا نَسْتَقِيلُ))؛ چه معامله پرسودی؟ ما هرگز این معامله را فسخ نمی کنیم و اگر خواستار فسخ آن شوند نخواهیم پذیرفت)). ((چه معامله ای از این پرسودتر که جانهای معیوب و اموال فانی را می خرد و در عوض بهشت باقی می دهد!!)).

(۱۶۷) عزیزی فرمود: هر کس برده معیوبی را بخرد و به هنگام خریدن به عیبهای او آگاه باشد، نمی تواند او را رد کند. پس حق تعالی ما را در حالی خرید که به همه عیوب ما آگاه است، امید است که از درگاه کرم خود ما را رد نفرماید. (۱۶۸) اُمید که از فضلت مردود نگردم من چون من به همه عیبی لطف تو خریدارم تو به علم عزل مرا دیدی دیدی آنگه به عیب بخردی تو به علم آن و من به علم همان رد مکن آنچه خود پسندیدی (۱۶۹) نکته ها: ۱- تجارت بی نظیر در آیه مورد بحث بهای معامله و تجارت انسان با خدا، ((بهشت)) قرار داده شده، ولی در قرآن معامله و داد و ستد دیگری را نقل می کند که بهای آن بالاتر از بهشت می باشد و آن ((رضا و خوشنودی)) پروردگار است، چنانکه می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ)؛ ((بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام)) (در ليله المبيت)) به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم (جان خود را به خاطر خوشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است)). (۱۷۰) یعنی این دسته از افراد در برابر جانبازی خود نه نظری به بهشت دارند و نه ترسی از دوزخ (اگر چه هر دو مهم است) بلکه تمام توجه آنان جلب خوشنودی پروردگار است و این بالاترین معامله ای است که انسان ممکن است انجام دهد و شاید به همین جهت است که فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ)، یعنی تنها بعضی از مردمند که قادر به این کار فوق العاده هستند و این از الطاف الهی است که شامل بعضی می شود. ((غزالی)) که یکی از بزرگان اهل سنت است، می گوید: ((این آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده آنگاه که در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید)). (۱۷۱) ((ثعلبی)) نیز که از مفسران معروف اهل تسنن است، در تفسیر خود می گوید: ((هنگامی که پیغمبر اسلام تصمیم گرفت از مکه به مدینه هجرت کند، علی بن ابی طالب را که در آن وقت ۲۱ سال داشت فراخواند و به او فرمود: یا علی، مشرکان تصمیم دارند امشب بر سر من هجوم آورند و مرا به قتل برسانند، اکنون تو در جایگاه من بخواب و آن پارچه سبزرنگی را که من هنگام خواب به روی خود می کشیدم بر روی خودپوش تا آنان خیال کنند من در خوابگاه خود خوابیده ام و در پی من نیایند. علی علیه السلام عرض کرد: اگر من در بستر شما بخوابم شما از شر دشمنان جان به سلامت خواهید برد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. آنگاه علی علیه السلام خوشحال شد که جانش لایق شد قربان صدقه رسول خدا گردد: جان شیرین گرقبول چون تو سلطانی بود کی به جانی بازماند هر که را جانی بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبانه از مکه بیرون رفت و علی علیه السلام با کمال اشتیاق در خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید در این هنگام خداوند به ((جبرئیل)) و ((میکائیل)) وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد هیچکدام حاضر نشدند. به آنها وحی شد اکنون علی علیه السلام در بستر پیغمبر من خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید. هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پائین پای علی علیه السلام نشسته بودند جبرئیل می گفت: ((به به آفرین به تو ای علی! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحثات می کند)). و در این هنگام آیه بالا نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی بنام ((ليله المبيت)) نامیده شده است)). (۱۷۲) ۲- قباله خانه بهشتی در روایت است که یکی از شخصیت های بزرگ جبل عامل و از شیعیان و دوستان امام صادق علیه السلام هر سال هنگام سفر حج به مدینه بر امام صادق علیه السلام وارد می شد و مدتی در جوار آن حضرت به عنوان مهمان می ماند، چندین سال این برنامه ادامه داشت. بعد به فکر افتاد که در مدینه خانه ای بخرد و مزاحم امام نشود، لذا مبلغ ده هزار درهم به امام صادق علیه السلام داد و عرض کرد: با این مبلغ یک خانه ای برای من خریداری کنید که وقتی به مدینه می آیم به منزل خودم بروم و باعث زحمت شما نشوم. امام علیه السلام هم قبول کرد و تمام آن مبلغ را بین فقرای سادات تقسیم کرد. آن مرد وقتی از مکه برگشت به حضور امام آمد و عرض کرد: جانم به فدایت، آیا معامله را انجام دادید؟ امام فرمود: آری، قباله اش را هم برایت نوشته ام، آنگاه قباله را به او داد و دید در قباله چنین نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم ((این قباله ای است که فروخت جعفر بن محمد به فلان شخص جبل عاملی خانه ای در فردوس که دارای چهار

حدّ است : حد اولش رسول الله ، حد دومش امیر المؤمنین ، حد سومش حسن بن علی و حد چهار آن حسین بن علی است)) . آن مرد وقتی از محتوای این قباله مطلع شد با کمال خرسندی به امام صادق علیه السلام عرض کرد : آقا جان ، جانم به قربانت من به این معامله راضی هستم . آنگاه امام علیه السلام فرمود : تمام پول تو را بین فقیرهای سادات حسنی و حسینی تقسیم کرده ام امیدوارم خداوند متعال این بخشش و انفاق را از تو قبول کند و در بهشت پاداش تو را عطا فرماید . آن مرد قباله را گرفت و از امام خداحافظی کرد و به وطنش بازگشت و چند روزی نگذشت که مریض شد ، اهل و عیالش را جمع کرد و آنها را قسم داد و گفت : هرگاه من از دنیا رفتم ، این قباله امام صادق علیه السلام را در کفنم بگذارید و با من دفن کنید و در همان بیماری از دنیا رفت و بازماندگانش طبق وصیت او آن قباله را در کفنش گذاشته و با خودش دفن کردند . روز بعد که برای فاتحه خوانی سر قبرش رفتند ، دیدند همان قباله روی قبر نهاده شده و در ذیلش از قول آن مرد نوشته شده است : به خدا سوگند ، جعفر بن محمد به آنچه به من وعده داده بود وفا کرد . (۱۷۳)

۱۷- مثل زندگی و آب

((إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمِثْلِ سَيْمَاءٍ أَمْزَلَتْهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِيَ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا آءَ خَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا (۱۷۴) وَازْيَنْتَ (۱۷۵) وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَوْ تِيهًا أَوْ مَرْنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَهَا حَصَةً (۱۷۶) كَذَاءً لَمْ تَعْنِ (۱۷۷) بِالْأَمْسِ كَذَا لِكَ نَفْصِلُ الْآيَةِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) . (۱۷۸))) (مثل زندگی دنیا ، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم ؛ که بر اثر آن گیاهان (گوناگون) زمین که مردم و چهارپایان از آن می خورند ، می روید تا زمانی که زمین ، زیبایی خود را (از آن) گرفته و تزیین می گردد ، و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند ؛ (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می رسد ؛ (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آنچنان آن را درو می کنیم که (گویی) هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است این گونه آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند ، شرح می دهیم)) . غیر از این نبود که عیش این جهان در مثل آبی است کاید ز آسمان پس به آن آمیخته گشت و عجین خود نبات الارض که رست از زمین یا که بعضی ز آن نبات از بوالعجب (۱۷۹) مختلط گردد به بعضی ز آن سبب ز آنچه مردم می خورند آن ز اختیار از حبوب و از بقول (۱۸۰) و از ثمار چارپایان هم خورند از آن گیاه خشک و تر یعنی علوفه سبز و کاه تا به وقتی که زمین پیرایه (۱۸۱) اش باز بگرفت آنچه داد از مایه اش از نمود (۱۸۲) و فرهی (۱۸۳) کاندلر نفوس بُد مزین در نکویی چون عروس اهل ارض آن را زخود پنداشتند که بر آن قدرت مگر می داشتند تا که آمد امر ما شب یا که روز بهر ویرانی به عرض دل فروز پس نمودیم آن زمین را در نظر همچو ارض بدر و یده سر به سر باطل و برکنده و خشک سیاه نی در او فری نه آثار گیاه چیست لَمْ تَعْنِ که موجود او زطمس (۱۸۴) گویا هرگز نبوده است او به اَمْس (۱۸۵) همچنین روشن کنیم آیات خویش بهر قومی که کنند اندیشه بیش (۱۸۶) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه ((زندگی زود گذر)) و پر زرق و برق دنیا را به ((آب بارانی)) تشبیه کرده است که بر سرزمینهای آماده فرو ریزد و انواع گیاهان از آن بروید که بعضی قابل استفاده برای انسانها و بعضی برای حیوانات است و سطح زمین با پوشش گیاهان چنان مزین و جذاب می شود که اهل زمین مطمئن می شوند که می توانند از مواهب آن گیاهان بهره گیرند ، اما ناگهان سرمای سخت و یا تگرگ شدید و یا طوفان در هم کوبنده ای بر آن گیاهان اصابت می کند و آنها را چنان در هم می پیچد و درو می نماید که گویی هرگز نبوده است . آری ، چنین است ماجرای زندگی انسانها به خصوص در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته ، چنان یک شهر آباد و خرم را در هم می کوبد که چیزی جز یک ویرانه یا یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد . وه ! چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده اند ؟ ! بعضی از مفسران در وجه شباهت این تشبیه گفته اند : ((باران چو به نهال گل رسد بر لطافت و طراوت آن می افزاید و چون به خار بن گذر کند ، تیزی آن خار زیاد

تر می شود . و مال دنیا نیز اگر به دست انسان مصلح برسد ، با مصرف کردن آن در امور خیریه ، بر نیکی و صلاحش افزوده می شود . که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : ((نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ ؛ چه نیکوست که مال سالم و پاک در دست انسان صالح و خوب باشد)) و اگر به دست مفسدان رسد ، ماده فساد و عناد وی زیادتیر می گردد)) . (۱۸۷) مولوی این حدیث شریف نبوی را در قالب شعری زیبا و به بهترین وجهی تشبیه نموده و گفته است : مال را گر بهر دین باشی حمل نِعْمَ مَالٌ صَالِحٌ خواندش رسول آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است (۱۸۸) یعنی آب اگر داخل کشتی باشد ، باعث نابودی و غرق شدن سرنشینان کشتی است . ولی اگر زیر کشتی باشد ، نه تنها ضربه ای به مسافران نمی زند بلکه وسیله ای است برای رسیدن به مقصد . مال هم اگر در دست انسان صالح باشد و به عنوان یک وسیله از آن در راه خدا و امور خیر و دستگیری از محرومان استفاده کند ، بسیار خوب و مایه سعادت است ولی اگر در دست آدم دنیا پرست قرار گیرد و از آن به عنوان هدف استفاده کند ، باعث هلاکت خود و جامعه است . و همچنین گفته اند : چون آب باران به زمین رسد در یک جا قرار نمی گیرد ، بلکه به اطراف و جوانب روان می گردد و مال دنیا نیز در یک محل قرار ندارد و به یک کس آرام نمی گیرد و هر روز در دست کسی است و هر شب با کسی عقد مواصلت بنده نه عهد او را وفا می است و نه وفای او را بقائی . کنج امان نیست در این خاکدان مغز و وفانیست در این استخوان کهنه سرائیست به صد جا گرو کهنه و اندر گرو نو به نو (۱۸۹) در تفسیر ((کشف الاسرار)) منسوب به خواجه عبدالله انصاری آمده است : ((دنیا همچون آب است و خدای متعال مال دنیا را مثل به آب زده که چون به اندازه خویش بود سبب صلاح خلق باشد ، و اگر از حدّ و اندازه خویش در گذرد ، جهان را خراب کند ، همچنین است مال اگر به قدر کفاف باشد دارنده آن منعم شود و اگر از حدّ خود تجاوز کند و فزونی گیرد موجب کفران و طغیان گردد . و نیز گفته اند : آب هر گاه جاری باشد خوشبو ماند و اگر به جای ماند تغییر پذیرد . مال نیز چنین است ، اگر آن را ببخشند ، دارنده آن را ستایش کنند و اگر امساک و بخل پیش گیرند ، صاحب آن مذموم و نکوهیده شود . مال چون آبیست تا باشد روان فیض می یابند ازو اهل جهان چند روزی چون کند یکجا درنگ گنده و بی حاصل است و تیره رنگ و نیز گفته اند : آب اگر طاهر و پاک باشد در خور آشامیدن است و اگر نجس و ناپاک بود شرب و طهارت را نشاید ، چنین است مال اگر حلال باشد به کار آید و اگر حرام باشد ناپاکی فزاید)) . (۱۹۰) و عده ای گفته اند : این تشبیه مرگب است یعنی زندگی دنیا هم به آب تشبیه شده و هم به گیاه که دوران خرمی و طراوتش بسیار کوتاه است : منگر به آن که روی زمین فصل نو بهار مانند نقش خانه مانی مزین است وقت خزان به برگ ریاحین چه بنگری منصف شوی که لایق بر باد دادنت

۱۸- مَثَلُ کُور و بَیِّنَا ، کُر و شَیْنَا

((مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ کَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِیعِ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَکَّرُونَ)) . (۱۹۱) (مثل این دو گروه (مؤمنان و منکران) مثل نابینا و کر و بینا و شنواست ؛ آیا این دو همانند یکدیگرند ؟ ! آیا پند نمی گیرید ؟ !)) . این دو فرقه در مثال از کفر و دین کور و کر بینا و شنوا همچنین می بوند آیا برابر در مثل چون نمی گیرند پند از ما حصل (۱۹۲) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه کافران و منکران حقایق را به آدم ((کور و کر)) و مؤمنان را به انسان ((بینا و شنوا)) تشبیه کرده است . وجه تشابه در کافران ((ندیدن و نشنیدن حقایق)) و در مؤمنان ((دیدن و شنیدن آن)) است . صاحب بحر الحقایق می گوید : ((اعمی آن است که : حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آن که : باطل را حق و حق را باطل شنود و بدان عمل کند . و بصیر کسی است که دیده بصیرتش به کحل ((بی بصیر)) جلا یافته باشد . و سمیع کسی است که گوش همتش به گوشواره ((بی سمیع)) آراسته بود . هر که به خدا بیند ، جز از خدا نبیند و هر که به خدا بشنود ، جز از خدا نشنود)) . (۱۹۳) آری ((بصیر)) یعنی کسی که دارای بصیرت و بینش عمیق دینی است و ((سمیع)) یعنی کسی که گوشش نسبت به حقایق و معارف و دستورات الهی شنوا باشد . لذا در دعاها

وارده از پیشوایان دین، هم ((نور چشم)) از خدا طلب می‌کنیم و هم ((بصیرت در دین))، چنانچه در دعا می‌خوانیم: ((... وَاجْعَلِ النُّورَ فِي بَصِيرِي وَالبَصِيرَةَ فِي دِينِي...))؛ (۱۹۴) خدایا!، در چشمانم نور قرار ده و بصیرت را در دینم عطا کن)). حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: ((وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛ (۱۹۵) و هر کس بادیده بصیرت (و عبرت) به دنیا بنگرد، دنیا به او بصیرت و بینایی می‌بخشد و هر کس با دیده هدف و رسیدن به مقاصد مادی به دنیا نظر کند، دنیا او را کور و نابینا می‌گرداند)). نکته جالب توجه در این دو جمله کوتاه و پر محتوا، کلمه ((بها)) و ((إلیها)) است؛ یعنی اگر از دیدگاه ((وسیله)) به دنیا نظر شود، مایه بصیرت است، ولی اگر از دید ((هدف)) بدان توجه شود، باعث کوری دل و سبب گمراهی خواهد بود؛ به عبارت دیگر دنیا را می‌توان از دو دیدگاه مورد مطالعه قرار داد: ۱ دیدگاه مرآتی؛ ۲ دیدگاه استقلال‌ی. دیدگاه مرآتی آن است که آدمی هنگامی که به ((مرآت))، یعنی آئینه می‌نگرد، توجهی به خود آئینه ندارد که موادم از چیست و قیمتش چقدر است. او از آئینه فقط به عنوان وسیله دیدن خود استفاده می‌کند. این نوع نگاه کردن به آئینه مایه بصیرت و سبب عبرت و برطرف کردن نقص از خود و اصلاح عیب است. نظر استقلال‌ی این است که می‌خواهد آئینه را خریداری کند، لذا به حجم و اندازه سنگ و مساحت و کیفیت جنس آن نظر می‌کند. در این هنگام صورت خود را که در آن منعکس شده، نمی‌بیند و به اصطلاح ((فیه نظر)) است. بنا بر این هر کس از دیدگاه مادی و ((استقلال‌ی)) به اشیای عالم نظر کند، جهان ماده چشمش را پر خواهد کرد و نسبت به ماورای ماده و خالق جهان کور و نابینا خواهد شد؛ به عبارت دیگر هر کس با چشم سر و دید سطحی حیوانی به عالم نظر افکند، خطا خواهد کرد، چنان که مولوی می‌گوید: چشم آخر بین تواند دید راست چشم آخر بین غرور است و خطاست (۱۹۶) بنا بر این چشم انسانی و دیدگاه ((مرآتی)) وسیله ای است که به آدمی بصیرت و بینش و ژرف نگری دینی می‌بخشد. صاحب تفسیر ((کشف الاسرار)) در ذیل آیه مورد بحث می‌گوید: ((نابینای به حقیقی اوست که نه دیده عبرت دارد تا از روی استدلال به ((آیات آفاق)) نظر کند، نه دل فکرت دارد تا در ((آیات انفس)) تاءمل کند نه بصیرت حقیقت دارد تا به نور فراست، مکاشفات اسرار غیبی بیند...)). (۱۹۷) مراد از ((آیات آفاق)) آفریده های جهان طبیعت است، همانند خورشید و ماه و ستارگان بانظام دقیقی که بر آنها حاکم است و انواع جانداران و گیاهان و کوهها و دریاها با عجایب و شگفتیهای بی شمارش و موجودات گوناگون اسرار آمیزش که هر یک آیه و نشانه ای است بر حقانیت ذات پاک خدا. منظور از ((آیات انفس)) درون انسان است، همچون آفرینش دستگاههای مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافتها و استخوانها و انعقاد نطفه و پرورش جنین در رحم مادران و از آن بالاتر اسرار و شگفتیهای روح انسان می‌باشد که هر گوشه ای از آن، کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان. اصطلاح ((آفاق و انفس)) از خود قرآن گرفته شده که می‌فرماید: ((سَمُرِهِمْ ءَايَتُنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِيْ اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ ءَايَةُ الْحَقِّ)) (۱۹۸)؛ ((ما به زودی آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانسان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است)). تمثیلی از شیخ شبستری شیخ محمود شبستری در کتاب ((گلشن راز)) اصحاب فرقه های مختلف و عقاید گوناگون را به انواع کوری و امراض چشم تشبیه نموده و می‌گوید: خرد را نیست تاب نور آن روی برو از بهر او چشم دگر جوی دو چشم فلسفی چون بود آخول (۱۹۹) ز واحد دیدن حق شد معطل ز نابینایی آمد رأی تشبیه (۲۰۰) ز یک چشمی است ادراکات تنزیه تناسخ (۲۰۱) زان سبب کفر است و باطل که آن از تنگ چشمی گشت حاصل چو اکمه (۲۰۲) بی نصیب از هر کمال است کسی کورا طریق اعتزال (۲۰۳) است کلامی کو ندارد ذوق توحید به تاریکی در است از غیم (۲۰۴) تقلید رمَد (۲۰۵) دارد دو چشم اهل ظاهر که از ظاهر نبیند جز مظاهر از او هر چه بگفتند از کم و بیش نشانی داده اند از دیده خویش (۲۰۶)

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا - كَبَسَ طَ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيُثْلَغَ فَأَهُ (۲۰۷) وَمَا هُوَ بِبَلِّغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ. (۲۰۸) ((دعوت حق از آن اوست و کسانی که (مشرکان) غیر از خدا را می خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی گویند! آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید. و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست)). حق بود بس سخت قوت در محال هم مگر ابله کند در وی جدال هست او را خواندن حق وان کسان که به غیر او بخوانند از بتان نی اجابت کرده بر چیزی شوند نی به مقصودی ز تمیزی شوند جز به مثل آن که بگشاید کفش سوی آب از دور بهر مصرفش تشنه ای کو بر سر چاهی رسد بی رسن بی دلو از راهی رسد آب را خواند کش آید بر دهن نی رسنده باشدش آب ای حسن زان که نه داناست بر خواننده آب هم نه قادر تا بر او گیرد شتاب خواندن کفار هم باشد چنین مرتبان را نیست سودی اندر این خواندن ایشان نباشد جز ضلال هیچ مر اصنام را با ابتهال (۲۰۹) وجه تشبیه طبق نظر اکثر مفسران، خداوند متعال در این آیه، مشرکان و افرادی که غیر خدا را می خوانند، به آدم تشنه ای تشبیه کرده است که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است، نشسته و به آن اشاره می کند، به این امید که آب به دهان او برسد! بدیهی است که هرگز آب به دهانش نخواهد رسید. این آرزو چون خواب و پندار بیهوده ای بیش نیست، چنین کاری جز از یک انسان ساده لوح و دیوانه سر نمی زند! این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که خداوند متعال، بت پرستان را به آدمی تشبیه نموده که کف دستان خود را کاملاً صاف و افقی گرفته، وارد آب می کند و انتظار دارد آب در دست او بند شود، درحالی که به محض این که دست را از آب بیرون آورد، قطرات آب از لابلاي انگشتان و کف دست او بیرون می ریزد و چیزی باقی نمی ماند. تفسیر سومی نیز برای آیه کرده اند و آن اینکه بت پرستان که برای حل مشکلاتشان به سراغ بتها می روند، مانند کسی هستند که می خواهد آب را در مشت خود نگاه دارد! آیا هیچ گاه آب را می توان در مشت نگاه داشت؟ از ضرب المثل معروفی در میان عرب گرفته شده که وقتی می خواهند برای کسی که کوشش بیهوده می کند، مثالی بزنند می گویند: ((هُوَ كَقَابِضِ الْمَاءِ بِالْيَدِ؛ او مانند کسی است که می خواهد آب را بادست خود بگیرد)). شاعر عرب می گوید: فَأَصْبَحْتُ فِيمَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا مِنَ الْوَدِّ مِثْلُ قَابِضِ الْمَاءِ بِالْيَدِ ((کار من به جایی رسیده که برای حفظ محبت میان خود و او مانند کسی بودم که می خواست آب را در دست نگاه دارد)). (۲۱۰) بیت ذیل منسوب به امام علی علیه السلام است که می فرماید: وَمَنْ يَصْبِحُ الدُّنْيَا كَمَنْ مِثْلُ قَابِضٍ عَلَى الْمَاءِ خَائِفُهُ فُرُوجُ الْأَصَابِعِ (۲۱۱) ((کسی که با دنیا رفاقت و همنشینی کند مانند آدمی است که آب را در لابلاي انگشتان باز خود نگه دارد)). در فارسی نیز مثل ((آب در غربال)) در این باره به کار رفته می شود، چنانکه گفته اند: قرار در کف آزادگان نگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال به هر حال وجه شباهت در این تشبیه ((بیهودگی عمل و ناکامی)) است. خداوند در پایان آیه برای تاءکید این مطلب می فرماید: ((وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ؛ (درخواست کافران (از بتها چیزی) جز (گام برداشتن) در گمراهی و ضلالت نیست)). چه ضلالتی از این بالاتر که انسان سعی و کوشش خود را در راهی که هرگز او را به مقصد نمی رساند، به کار برد، خسته و ناتوان شود، امّا نتیجه و بهره ای نگیرد. (۲۱۲) زیرا کسی که غیر حق را می خواند و از باطل که چیزی جز پندار و توهم نیست، حل مشکلش را می جوید، رابطه دعا را از دست داده و در حقیقت دعایش را گم کرده است. بو العجب وردی به دست آورده ای لیک سوراخ دعا گم کرده ای بنا بر این خواستن از خدا که هم آگاهی دارد و هم قدرت بر انجام خواسته، حق است و تقاضا از غیر خدا، باطل و پوچ و بیهوده است.

۲۰- مثل آب و کف

((أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّيْدُ فَيَنْذَهُبْ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَمَيِّنُ النَّاسَ فَيَمُكُّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ. (۲۱۳)

((خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاریشد ، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد ؛ و از آنچه (در کوره ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی ، آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می آید خداوند ، حق و باطل را چنین مثل می زند ! اما کفها به بیرون پرتاب می شوند ولی آنچه به مردم سود می رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می ماند ؛ خداوند این چنین مثال می زند)). آب را نازل نمود او ز آسمان رودها ز ان پس به هر سو شد روان در هر آن وادی به قدر وسع و تاب نی فزون ز اندازه تا سازد خراب پس کفی را حمل کرد آن سیل بر یعنی آورد از تموج (۲۱۴) بر زبر (۲۱۵) و ز هر آنچه بر فروزند آن به نار بهر زیور یا مطاعی اهل کار هست چون آن کف که باشد روی آب همچنان که ذکر شد در انتصاب حق زند مر حق و باطل را مثل بر چنان آبی که آید در محل در منابع می رود بعضی از او در عروق ارض هم بعضی فرو هست بالای فلز یا روی آب قول باطل چون کفی در انقلاب پس رود کف ساقط و مطروح و پست وان فلز ماند به قعر اندر نشست وان چه باشد نفع مردم را در آن پس بماند در زمین صافی روان حق مثلها را زند این سان تمام تا که عبرت باشد آن بر خاص و عام (۲۱۶) وجه تشبیه خداوند متعال در اینجا برای حق و باطل مثلی زده و حق را به آب صاف زلال (و ماده خالص طلا و نقره) تشبیه کرده که همیشه مفید و سودمند است و باطل را به کفهای روی آب (و اجرام بی خاصیت فلزات) تشبیه نموده است . وجه شباهت در حق ((سودمندی و ثبات و پایداری)) و در باطل ((بی خاصیتی و ناپایداری)) است . نکته ها : ۱- بهره ها و ظرفیتها ((ءَوْدِيَّةٌ)) : جمع وادی به معنای درّه ها و گودالهاست و معنای جمله (فَسَالَتْ اءَوْدِيَّةٌ بِقَدَرِهَا) این است که : ((درّه ها و گودالها و نه‌رهای روی زمین هر کدام به اندازه گنجایش و ظرفیت خود بخشی از آب باران را پذیرا می شوند)). این جمله اشاره به این نکته است که در مبداء فیض الهی هیچ گونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست ؛ ابرهای آسمان بدون قید و شرط ، همه جا باران می پاشند ، ولی قطعه های مختلف زمین و درّه ها هر کدام به مقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می گیرند ، زمین کوچکتر بهره اش کمتر و زمین وسیع تر سهمش بیشتر است . مولوی می گوید : گریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای (۲۱۷) یعنی اگر آب دریا را در کوزه ای سرازیر کنی ، کوزه بیش از ظرفیتش نمی تواند در خود آب جای دهد و این محدودیت از ناحیه کوزه است ، نه از آب دریا . بنا بر این دل‌های آدمیان و ارواح آنها در برابر فیض الهی نیز چنین است . امام علی علیه السلام در نهج البلاغه به ((کمیل نخعی)) می فرماید : ((إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ اءَوْعِيَّةَ فَحِثُّهَا اءَوْعَاها ... ؛ این دلها ظرفهایی است (که حقایق و معارف الهی را در خود نگه می دارد) و بهترین آنها دلی است که اسرار و علوم را بهتر در خود نگاه دارد)). (۲۱۸) ۲- معنای ((زَیْدٌ)) و ((رَبِیُّ)) ((زَیْدٌ)) به معنای کف روی آب و یا هر گونه کف می باشد و ((رَبِیُّ)) به معنای بلندی و برتری است ، در نتیجه معنای جمله (فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا) این است که : ((سیلاب ، کفهایی را بر بالای خود حمل می کند)) ، یعنی باطل همواره مستکبر ، بالانشین و همچون کف روی آب خود نما و میان تهی است ، ولی حق همیشه پر محتوا و سنگین وزن است . بعضی از مفسران گفته اند : ((در آیه بالا در حقیقت سه تشبیه است : الف ((نزول آیات قرآن)) از آسمان وحی ، تشبیه شده به نزول قطرات حیاتبخش باران . ب ((دل‌های انسانها)) تشبیه شده به زمین ها و درّه ها که هر کدام به اندازه وسعت وجودیشان بهره می گیرند . ج ((وسوسه های شیطانی)) به کفهای آلوده روی آب تشبیه شده است که این کفها از آب پیدا نشده ، بلکه از آلودگی محل ریزش آب به وجود می آید و به همین جهت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست ، بلکه از آلودگی قلب انسان است و به هر حال سرانجام ، این وسوسه ها از دل مؤمنان بر طرف می گردد و آب زلال وحی که مایه هدایت و حیات انسانهاست باقی می ماند)). (۲۱۹) ۳- کف آب و کف فلزات عبارت (وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيٍّ اَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ) اشاره به این مطلب است که : پیدایش کفها منحصر به نزول باران و جاری شدن سیلاب نیست ، بلکه در فلزاتی که به وسیله آتش ذوب می شوند تا از آن زینت آلات یا وسایل زندگی بسازند ، نیز کفهایی همانند کفهای روی آب وجود دارد . جمله (وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ) اشاره به کوره هایی است که فلزات را در آن ذوب می کنند که هم آتش در زیر مواد فلزی وجود دارد و هم در روی آن ، به این معنا که

یک طبقه آتش در زیر است و سپس روی آن را سنگهایی که مواد کافی دارد، می گذارند و مجدداً روی آن آتش می ریزند و این بهترین نوع کوره است که از هر طرف، آتش مواد قابل ذوب را احاطه می کند. ۴- پرتاب شدن باطل به خارج ((جُفَاء)) به معنای پرتاب شدن و بیرون پریدن است. جمله (فَاءَ مَا زَبَدُ الْزَبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً) نکته لطیفی در بر دارد و آن این که: باطل به جایی می رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می گردد و این در همان حال است که حق به جوشش می آید، هنگامی که حق به خروش افتاد، باطل همچون کفهای روی دیگ به هنگام جوشش به بیرون پرتاب می شود و این خود دلیلی است براین که حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد. (۲۲۰) ۵- بقا به میزان سود رسانی عبارت (وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) اشاره به این نکته است که: ((بقای هر چیزی بسته به میزان سود رسانی اوست))، نه تنها آب که مایه حیات است می ماند و کفها از میان می روند، بلکه در فلزات چه آنها که برای ((حلیه)) و زینتند و چه آنها که برای تهیه ((متاع)) و وسایل زندگی، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیباست، می ماند و کفها را به دور می افکنند. به همین ترتیب انسانها، گروه ها، مکتبها و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقا و حیات دارند و اگر می بینیم انسان یا مکتب باطلی مدتی سرپا می ماند، این به خاطر آن مقدار از حقی است که با آن آمیخته شده که به همان نسبت، حق حیات پیدا کرده است. (۲۲۱) ۶- زندگی در پرتو تلاش و جهاد مثال زیبای آیه مورد بحث این اصل اساسی زندگی انسانها را نیز روشن می سازد که حیات بدون جهاد و بقا و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست، چرا که می گوید: آنچه را مردم برای تهیه وسایل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره ها می فرستند، همواره زَبَد و کفهایی دارد و برای به دست آوردن این دو (وسایل ضروری و وسایل رفاهی اِثْبَاءً حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره آمیخته با اشیای دیگر است، در زیر فشار آتش در کوره قرار داد و آنها را تصفیه و پاکسازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید و این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود. اصولاً طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گلها، خارها و در کنار نوشها، نیشها و پیروزیها در لابلای سختیها و مشکلات قرار دارد. از قدیم گفته اند: ((گنجها در ویرانه هاست و در بالای هر گنجی ازدهای خطرناکی خفته است)) آیا آن ویرانه و این ازدها چیزی جز همان انبوه مشکلاتی است که در به دست آوردن هر موفقیتی وجود دارد. در داستانهای ایرانی خودمان نیز ((رستم)) برای رسیدن به پیروزی مجبور بود از ((هفت خوان)) بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات بوده که در مسیر هر فعالیت مثبتی است. (۲۲۲)

۷- تداوم مبارزه حق و باطل قرآن در اینجا برای مجسم ساختن هویت حق و باطل مثالی زده که مخصوص به زمان و مکان معینی نیست، صحنه ای است که همیشه و در همه جا مقابل چشم انسانها مجسم می شود و این نشان می دهد که پیکار حق و باطل یک درگیری موقت و موضعی نیست، این رگ رگ آب شیرین و شور همواره بر خلاقیت تا نفخ صور جریان دارد مگر آن زمانی که جهان و انسانها به صورت یک جامعه ایده آل (همچون جامعه عصر قیام حضرت مهدی علیه السلام) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشکر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود و بشریت وارد مرحله تازه ای از تاریخ خود گردد. (۲۲۳) چنانکه خداوند متعال چنین جامعه ای را نوید می دهد و می فرماید: (... جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زَهُوقًا) (۲۲۴)؛ ((حق فرا رسید و باطل نابود شد؛ زیرا باطل یقیناً نابود شدنی است)). از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: ((إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ؛ هنگامی که امام قائم علیه السلام قیام کند، دولت باطل برچیده خواهد شد)). (۲۲۵) خداوند در سوره انبیاء می فرماید: (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبُطْلِ فَيَذْمُغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ...) (۲۲۶)؛ ((بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می شود)). تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد، باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود و موضع گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داد.

((مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَا لِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبُعِيدُ)).
 ((۲۲۷)) اعمال کسانی که بر پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تند باد در یک روز طوفانی! آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را که انجام داده اند به دست آورند؛ و این همان گمراهی دور و درازی است)). اینست وصف آن کسان کز حالشان بر خدا باشد به کفر اعمالشان همچو آن خاکستری که تند باد بگذرد بر وی به وقت اشتداد می کند آن را پراکنده چنان که نماند زاو اثر اندر مکان فعل نیک کافران باشد چنین تخم حنظل کی دهد بار انگبین نیستشان قدرت به چیزی در جزا زانچه کردند اکتساب از چیزها هر عمل کان نیست از حزم و حضور هست گمراهی و از مقصود دور (۲۲۸) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه اعمال کافران را به خاکستری تشبیه کرده است که در برابر تند باد در یک روز طوفانی قرار گرفته باشد. همانگونه که باد خاکستر را پراکنده می سازد و جمع آوری آن برای هیچ کس مقدور نیست، همین گونه اعمال کافران پراکنده و نابود می گردد و اثری از آن باقی نمی ماند. جمله (... فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ...) (در یک روز طوفانی) مطلب را تاءکید می کند. زیرا اگر تندباد محدود و موقت باشد، ممکن است خاکستری را از نقطه ای بلند کند و در نقطه ای نه چندان دور بریزد، اما اگر روز، روز طوفانی باشد که از صبح تا به شام بادها از هر سو می وزند، بدیهی است چنین خاکستری آنچنان پراکنده می شود که هر ذره ای از آن در نقطه دور دستی خواهد افتاد به طوری که با هیچ قدرتی نمی توان آن را جمع کرد. (۲۲۹) بنابر این وجه شباهت در این تشبیه ((بیهودگی و بی خاصیتی عمل)) است. همانگونه که خاکستر هیچ خاصیتی و ثمر قابل ذکری ندارد و از خروارها خاکستر حتی علف هرزه ای نمی روید، اعمال کافران هم چون از قصد قربت و نیت و انگیزه الهی تهی است، هیچ اثر مثبتی از آن ایجاد نخواهد شد. عده ای از مفسران گفته اند: منظور از اعمال کافران، کارهای نیکی است که آنها در دنیا انجام می دهند، مانند: صلّه رحم، آزاد کردن برده، تکریم مهمان، دستگیری از مستمندان و امثال اینها. بعضی دیگر گفته اند: مراد تمام اعمال و کارهای آنهاست. آیا مخترعان و مکتشفان کافر نزد خدا پاداش دارند؟ در اینجا سؤال مطرح می شود و آن این است که آیا مخترعان و مکتشفانی همچون ((ادیسون)) که در اختراع برق زحمات جانکاهی متحمل شد و شاید جان خود را در این راه نیز از دست داد، اما دنیایی را روشن ساخت و یا مانند ((پاستور)) که با کشف میکروب میلیونها انسان را از خطر مرگ رهایی بخشید و دهها مانند اینها، در برابر عمل خود نزد خداوند پاداشی خواهند داشت، یا نه؟ و اصولاً وضعیت اینها چگونه خواهد بود؟ پاسخ این سؤال به طور خلاصه این است که از نظر اسلام هر عملی با توجه به ((نیت)) و انگیزه آن ارزیابی می شود، نیت به منزله روح و جان عمل است که گفته اند: ((إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ)) بنا بر این باید دید، نیت و قصد مخترعان و مکتشفان در اختراع و اکتشافشان چه بوده و چیست؟ مسلماً نیت و قصد از سه صورت خارج نیست: ۱ گاهی هدف اصلی از اختراع صرفاً یک عمل تخریبی است، (همانند کشف انرژی اتمی که نخستین بار به منظور ساختن بمبهای اتمی صورت گرفت) سپس در کنار آن منافع برای نوع انسان نیز به وجود آمده که هدف واقعی مخترع یا مکتشف نبوده و یا در درجه دوم قرار داشته است. تکلیف این دسته از مخترعان کاملاً روشن است، که نه تنها پاداشی ندارند، بلکه در برابر ((نیت)) و عمل تخریبی خود مجازات نیز خواهند شد. ۲ گاهی مخترع یا مکتشف، هدفش بهره گیری مادی و یا اسم و آوازه و شهرت است و در حقیقت، حکم تاجری را دارد که برای در آمد بیشتر، تاءسیسات عام المنفعه ای به وجود می آورد و برای گروهی ایجاد کار و برای مملکتی محصولاتی به ارمغان می آورد، بی آنکه هیچ هدفی جز تحصیل در آمد داشته باشد و اگر کار دیگری در آمد بیشتری داشت، به سراغ آن می رفت. البته چنین تجارت یا تولیدی اگر طبق موازین مشروع انجام گیرد، کار خلاف و حرامی نیست، ولی عمل فوق العاده مقدسی هم محسوب نمی شود. از این گونه مخترعان و مکتشفان در طول تاریخ کم نبودند. نشانه این طرز تفکر همان است که اگر ببینند، آن در آمد یا بیشتر از آن از طرقی که مضربه حال جامعه است، تاءمین می شود مثلاً: در صنعت داروسازی بیست درصد سود می

برند و در هروئین سازی ۵۰ درصد این دسته خاص ، دومی را ترجیح می دهند (یعنی به فکر درآمد زیاد هستند ، هرچند مضرّ به حال جامعه باشد) . تکلیف این گروه نیز روشن است ؛ اینها هیچ گونه طلبی نه از خدا دارند و نه از همنوعان خویش و پاداش اینان همان سود و شهرتی است که می خواسته اند و به آن رسیده اند . ۳ گروه سوّمی هستند که مسلماً انگیزه های انسانی دارند و گاهی سالیان دراز از عمر خود را در گوشه لابراتوارها با نهایت فلاکت و محرومیت به سر می برند به امید اینکه خدمتی به همنوع خود کنند و ارمغانی به جهان انسانیت تقدیم دارند . بدون شک این گونه افراد پاداش مناسبی از خداوند دریافت خواهند داشت این پاداش ممکن است در دنیا باشد ، و ممکن است در جهان دیگر باشد ، مسلماً خداوند عالم و عادل آنها را محروم نمی کند ، اما چگونه و چطور ؟ جزئیاتش بر ما روشن نیست ، همین اندازه می توان گفت : ((خداوند اجر چنین نیکوکارانی را ضایع نمی کند)) . البته اگر آنها در نپذیرفتن ایمان ((جاهل قاصر)) باشند ، نه ((جاهل مقصّر)) . مسأله بسیار روشن تر است . (۲۳۰) بنا بر این پاداش هر عملی بستگی به ((نیت آن)) دارد و از این جهت ارزیابی می شود که اگر نیت خیر و نیک باشد ، پاداش نیک خواهد داشت . هر چند آنچه را که فرد خیر نیت و قصد کرده واقع نشود و یا خلاف آن واقع شود . چنانکه گفته اند : شخصی در مسیر مسافرت ، بر سر چاهی رسید ، میخی از چوب درست کرد و بر زمین کوبید و افسار اسب خود را به آن بست و پس از صرف غذا و استراحت ، از آنجا حرکت کرد و آن میخ را همانجا باقی گذاشت به این نیت که مسافران مرکب خود را به آن ببندند و استراحت کنند و خداوند در برابر این کار خیر ، به او پاداش عطا کند . از قضا پس از چندی شخصی پیاده از کنار آن چاه می گذشت ، ناگاه پایش بدان میخ برخورد و بر زمین افتاد و بلافاصله برخاست آن میخ را از جای برکند تا دیگران همانند او از آن آسیب نبینند . گفته اند : این دو هرچند عملشان ضد یکدیگر بود ، ولی چون هر دو نیتشان خیر بود ، در اجر و پاداش الهی یکسان هستند ؛ زیرا اوّلی نیتش خیر رساندن به مسافران و دوّمی نیتش دفع ضرر از آنان بوده است . در پایان ، این سؤال نیز پیش می آید که هم از بعضی آیات و هم از بسیاری از روایات ، چنین استفاده می شود که ((ایمان)) و یا حتی ((ولایت)) شرط قبولی اعمال و یا ورود در بهشت است ، بنا بر این اگر بهترین اعمال هم از افراد بی ایمان سریزند ، مقبول درگاه خدا نخواهد بود . به سؤال فوق چنین می توان پاسخ گفت که : مسأله ((قبولی اعمال)) مطلبی است و ((پاداش مناسب)) داشتن مطلب دیگر . قبول عمل همان مرتبه عالی عمل است . اگر خدمات انسانی و مردمی با ایمان همراه باشد ، عالی ترین محتوا را خواهد داشت ، ولی در غیر این صورت به کلی بی محتوا و بی پاداش نخواهد بود . در زمینه ورود به بهشت نیز همین پاسخ را می توان گفت که : پاداش عمل لازم نیست منحصر ((ورود)) در جَنّت باشد . (۲۳۱)

۲۲- مثل درخت پاکیزه و درخت ناپاک

(اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا- كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَعْصَلُمْهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي اُكْلَهَا (۲۳۲) كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ (۲۳۳) مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثْبِتُ اللَّهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِيْنَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَآءُ) . (۲۳۴))) آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبّه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است ؟ !)) (این درخت)) میوه های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می دهد و خداوند برای مردم مثلاًها می زند ، شاید متذکر شوند (و پند گیرند و همچنین) کلمه خبیثه (و سخن آلوده) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد خداوند کسانی را که ایمان آوردند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ، استوار می دارد ؛ هم در این جهان و هم در سرای دیگر ! و ستمگران را گمراه می سازد (و لطف خود را از آنها می گیرد) خداوند هر کار را (بخواهد و مصلحت بداند) انجام می دهد)) . هیچ آیا ننگری ای دیده و حق مثلاًها چون زند در خیر و شرّ مر کلام پاک گفت اندر سرشت چون درخت پاک باشد در بهشت

آن سخن، تحلیل و توحید خداست اصل ثابت، فرع آن اندر سماءست چو شجر که اصل آن باشد به خاک شاخ ایمان رفته از وی بر سِماک (۲۳۵) هر زمان از رخصت پروردگار میوه شیرین و خوش آرد به بار می زند حق این مثلها ز اختصاص تا که در یابند آن را عام و خاص یا که باشد حب ایمان آن درخت اصل اندر دل به توحید است سخت شاخها باشد عملهای نکو کز زمین بر چرخ هفتم رفته او هر زمان از مشیت حق بارور اهل دانش می خورند از وی ثمر و آن کلام کفر باشد در مثل چون درختی کان خبیث است از ازل همچو حنظل تلخ و ناخوش بوی بد رسته از روی زمین بی بیخ و حد نیست او را هیچ پایان و قرار هم نه اندر اصل و فرعش اعتبار می کند بر مؤمنان، ثابت خدای مر به قولی ثابت اندر عقل و رای در حیات دنیوی بی معذرت همچنین اندر سرای آخرت یا به دنیا بدهد ایشان را ثبات تا به آخر در کلامی بر نجات هم کند ثابت به مؤمن در جزا وعده خود را در اکرام و عطا ظالمان را هم نماید گمراه او تا نیاید ره به توحیدش عدو و اگذار یعنی اندر گمراهی تا نگویند آن کلام از آگاهی می کند آن را که می خواهد خدای مصلحت را بر عباد از اقتضای (۲۳۶) وجه تشبیه خداوند متعال در آیات بالا، کلمه توحید (یعنی اعتقاد راسخ و ایمان راستین به یگانگی اش) را به درختی تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و مستحکم و شاخه های آن سر به آسمان کشیده و دارای میوه همیشگی است. همچنین کلمه کفر (یعنی عقیده سست و باطل) را به درخت بی ریشه و بی پایه ای تشبیه نموده است که از روی زمین کنده شده و در برابر طوفانها، هر روز و هر لحظه به گوشه ای پرتاب می شود و هیچ گونه قرار و ثباتی از خود ندارد. بعضی از اهل تحقیق در وجه تشبیه ایمان به درخت گفته اند: چون درخت بر سه چیز پابرجاست: ۱ ریشه ثابت و فرورفته در زمین؛ ۲ تنه محکم و استوار؛ ۳ شاخه های سر به هوا کشیده. درخت ایمان نیز بر سه چیز ثابت و پا بر جاست: ۱ تصدیق به قلب؛ ۲ اقرار به زبان؛ ۳ عمل به ارکان. چنانکه امام علی علیه السلام می فرماید: ((الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ) (۲۳۷)؛ ایمان معرفت و شناخت قلبی و اقرار به زبان، و عمل به اعضا و جوارح است)). بعضی دیگر در وجه این تشبیه گفته اند: همانگونه که درخت در زمین ثابت و راسخ گشته و ریشه هایش را در اعماق زمین رسانیده و آب از آن می خورد و شاخه های آن برافراشته و سر به فلک کشیده است، همچنین معنای کلمه شهادت در دل مؤمن ثابت و راسخ شده و از سرچشمه تصدیق آب می آشامد، و شاخه آن که عبارت از گفتار به زبان است، چون از زبان بر آید بدون هیچ مانعی به آسمان رسد چنانکه خداوند می فرماید: ((... إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...)) (۲۳۸)؛ ((سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند، و عمل صالح را بالا می برد)). در تفسیر ((کاشفی)) آمده است که: خداوند متعال درخت ایمان را که اصل و ریشه آن در دل مؤمن ثابت است و اعمال او به جانب اعلی علین بلند است و در هر زمان ثواب و پاداش به او می رسد، به درخت خرما تشبیه کرده است که ریشه آن در زمین مستقر و شاخه آن به طرف آسمان برافراشته، و همیشه مردم از آن بهره برند. (۲۳۹) مؤید این نظریه، حدیثی است که مرحوم شیخ کلینی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده که می فرماید: ((الْمُؤْمِنُ كَمِثْلِ شَجَرَةٍ لَا يَتَحَاتُّ وَرَقُهَا فِي شَتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هِيَ؟ قَالَ: النَّخْلَةُ؛ مؤمن مانند درختی است که برگش در زمستان و تابستان نمی ریزد، پرسیدند: ای رسول خدا، آن چه درختی است؟ فرمود: درخت خرما)). (۲۴۰) علامه طباطبایی قدس سره ذیل آیه مورد بحث می گوید: ((مراد از ((کلمه طیبه)) اعتقاد حق و عقیده ثابت است. به دلیل این که بعد از ذکر مثل به عنوان نتیجه گیری از مثلها می فرماید: ((يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...)) (۲۴۱) و منظور از ((قول ثابت)) همان کلمه است که در صدر آیات ذکر گردید، لکن نه هر کلمه و لفظی، بلکه کلمه ای که بر اساس اعتقادی ثابت و عزمی راسخ باشد و انسان پای آن استقامت ورزد و در هیچ وضعیتی نلغزد، چنان که می فرماید: ((الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا...)) (۲۴۲) که ثبات قدم در دنیا و آخرت نتیجه و ثمره همان قول ((رَبُّنَا اللَّهُ)) است. بنا بر این منظور از ((کلمه طیبه))، کلمه توحید و اعتقاد راستین به یگانگی خداست و این عقیده و استقامت در راه آن، گفتار حقی است دارای اصلی ثابت که از هر گونه دگرگونی و نابودی محفوظ می باشد و آن اصل خداوند متعال و یا زمینه حقایق است. و شاخه هایی دارد که بدون هیچ

مانعی از آن جوانه می زند و آن عبارت است از اعمال نیکو و اخلاق پسندیده که انسان با ایمان به وسیله آن حیات طیبیه می یابد و جهان انسانیت بدان رونق و آبادانی پیدا می کند . و مؤمنان راستین که می گویند : (رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا) ، قول ثابت و کلمه طیبیه در آنان جامه عمل می پوشد و اینها کسانی هستند که مردم همواره از برکات وجود آنان بهره می برند . و هر کلمه حق و هر عمل صالحی مثلش چنین است که دارای اصلی ثابت و فروعی پر رشد و نمو است و همیشه ثمرات پاک و سودمند خواهد داشت) .

(۲۴۳) بنا بر این کلمه ((طیبیه)) که به ((شجره طیبیه)) تشبیه شده دارای مفهوم وسیعی است که شامل هر گونه ((برنامه و مکتب الهی)) ، ((تفکر و اندیشه صحیح)) ، ((گفتار نیک)) ، ((عمل شایسته)) ، ((مراکز مهم علمی و دینی)) و ((انسانهای برجسته)) می شود ، چنانکه مقام معظم رهبری آیت الله العظمی خامنه ای ادام الله ظلّه طی سخنانی در دیدار با روحانیون و طلاب و مردم قم ، حوزه علمیه قم را از مصادیق ((شجره طیبیه)) بر شمرده ، فرمودند : ((قم قُبَّةُ الْإِسْلَام)) ، مرکز اسلام ، مرکز روحانیت و دین است و در دوره انقلاب هم مرکز انقلاب بود ... قم مرکز بسیار مهمی است ؛ ((هم حوزه مبارکه قم)) که حقیقتاً یک کلمه ((طیبیه)) و ((شجره طیبیه)) است ، (أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) . و هم مردم و جوانان و نیروهای حزب الهی و مؤمن قم ، هر دو مهم است ...)) . (۲۴۴) ((کلمه خبیثه)) نیز که به درخت خبیثه تشبیه شده است معنای گسترده ای دارد که هر گونه ((گفتار زشت)) ، ((برنامه های باطل و گمراه کننده)) و ((انسانهای ناپاک و آلوده و خبیث)) را شامل می شود و اگر در روایات اسلامی ((شجره طیبیه)) به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی ، فاطمه و فرزندان معصومان علیهم السلام و ((شجره خبیثه)) به ((بنی امیه)) تفسیر شده ، ناظر به مصادیق بارز و روشن این دو ((شجره طیبیه)) و ((شجره خبیثه)) است . نکته ها : ۱- کلمات چهار گانه توحیدی مرحوم شیخ صدوق رحمه الله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که آن حضرت روزی به اصحاب خود فرمود : ((أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيْءٍ أَصْلُهُ فِي الْأَرْضِ وَفَرْعُهُ فِي السَّمَاءِ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: يَقُولُ أَحَدُكُمْ إِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ الْفَرِيضَةِ: ((سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ)) ثَلَاثِينَ مَرَّةً فَإِنَّ أَصْلَهُنَّ فِي الْأَرْضِ وَفَرْعُهُنَّ فِي السَّمَاءِ وَهُنَّ يَدْفَعْنَ الْهَدْمَ وَالْحَرَقَ وَالْغَرَقَ وَالتَّرْدِيْفِي الْبُرِّ وَأَكْلَ السَّجْعِ وَمِثَّةَ السَّوِّ وَالْبَلِيَّةِ الَّتِي تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى الْعَبْدِ فِي ذَلِكِ الْيَوْمِ وَهُنَّ الْبَاقِيَاتُ)) . (۲۴۵) ((آیا راهنمایی نکنم شما را به چیزی که ریشه اش در زمین ، و شاخه های آن در آسمان است ؟ گفتند آری ، فرمود : هر کس بعد از نماز واجب سی بار بگوید : ((سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ)) این اذکار ریشه اش در زمین ، و شاخه هایش به آسمان سر کشیده و این ذکرها از زیر آوار رفتن و سوختن و غرق شدن و در چاه افتادن و پاره شدن به دندان درندگان ، و از هر مردن بدی و از هر بلایی که از آسمان نازل می شود در آن روز انسان را حفظ می کند ، و این ها باقیات صالحات است)) . کسی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد چرا کعبه را کعبه نامیدند ، آن حضرت فرمود : ((لَا نَهَا مُرَبَّعَةٌ فَقِيلَ لَهُ وَلِمَ صَارَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ مُرَبَّعًا؟ قَالَ لَا نَهَ بِحِذَاءِ الْعَرْشِ وَهُوَ مُرَبَّعٌ فَقِيلَ لَهُ وَلِمَ صَارَ الْعَرْشُ مُرَبَّعًا؟ قَالَ: لَا نَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ أَرْبَعٌ وَهِيَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ)) . (۲۴۶) ((چون کعبه چهار دیوار دارد به او کعبه می گویند . عرض کرد : چرا چهار دیوار دارد . فرمود : چون بیت المعمور که در آسمانها هست چهار دیوار دارد . عرض کرد : چرا بیت المعمور چهار دیوار دارد . فرمود : برای آنکه عرش خدا چهار ضلع دارد . عرض کرد : چرا عرش خدا چهار ضلع دارد . فرمود : برای اینکه کلمات توحیدی خدا چهار تا است : ((سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ)) . اسمای حسنی حق به این چهار کلمه توحید و تحمید و تهلیل و تکبیر بر می گردد : به وحدانیت خدا ، به بزرگداشت خدا ، به مجد و کبریائی خدا به منزله بودن آن سبوح قدوس ؛ انسان در این کلمات خدا را می ستاید . یک انسان مکه می رود برای این که این چهار دیواری را زیارت کند ، او ظاهر حج را دیده است ؛ کسی به مکه می رود و معرفتش تا بیت المعمور است ؛ کسی به مکه می رود ، معرفتش تا عرش خدا است ؛ کسی به مکه می رود و به این کلمات تأملات عارف شده است ، این سرّ حج است . اینطور نیست که هر کسی دور کعبه بگردد ، باطن این معنا را هم بیابد و

برگردد. جواب امام سلام الله عليه اين بود كه اين كعبه را، بيت المعمور را، عرش را، بر اساس توحيد و تحميد و تكبير حق ساختند)). (۲۴۷) ۲- دستگيري الهی به هنگام مرگ يا در قبر در بسياری از روايات آمده است كه مراد از (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ)؛ به هنگام ورود در قبر است كه خداوند متعال مؤمن را از خطا و لغزش در برابر سؤال الهي كه فرشتگان از هويت او مي كنند، حفظ مي كند و او را بر خط ايمان ثابت نگاه مي دارد.

۲۳- مَثَلِ بَرْدِ وَ آزَادِ

(صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) . (۲۴۸) ((خداوند مثالی زده : برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست ؛ و انسان (با ایمانی) را که از جانب خود ، رزقی نیکو به او بخشیده ایم و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده ، انفاق می کند . آیا این دو نفر یکسانند ؟ ! ستایش ویژه خداست ، ولی اکثر آنها نمی دانند)) . حق مثل زد عبد مملوکی که هیچ قدرتش نبود به چیزی در بسیج هم مر آزادی که از نزدیک خویش رزق نیکو داده باشیمش به پیش پس کند انفاق زان فاش و نهان این دو یکسانند آیا در نشان پس چو عبد عاجزی با مالکش نیست یکسان گر که دانی اندکش هر دو باشند ارچه مرزوق یکی همچنین مملوک یک کس بی شکی پس چسان اصنام بی روح و اثر باشد از وجهی شریک دادگر حق سزاوار است بر حمد و ثنائی جز او از خلق نادار گدا تا چه جای آن که باشد مستحقّ بر پرستش غیر او از ما خلق او ز توحیدش بما بنموده راه وین ندانند اکثر از راءى تباہ (۲۴۹) وجه تشبیه خداوند متعال در اینجا ((مشرکان)) را به برده مملوکی که توانایی هیچ چیز را ندارد و ((مؤمنان)) را به انسان آزاد و توانگری که از امکانات خدا دادی همگان را بهره مند می سازد ، تشبیه کرده است . آنگاه این دو را با هم مقایسه نموده ، می گوید : (هَلْ يَسْتَوُونَ) ؛ ((آیا این دو مساوی و برابرند ؟ !)) . پر واضح است که هرگز این دو یکسان نخواهند بود ؛ یعنی همانگونه که برده زر خریدی که هیچ گونه اختیاری از خود ندارد ، با انسان آزاده توانمندی که در بذل و بخشش امکانات خود ، آزادی کامل دارد ، مساوی نیستند ، آدم مشرک و بت پرستی که اسیر بتهای سنگی و چوبی و بشرهای ضعیف بت گونه است و در چنگال خرافات و موهومات گرفتار می باشد ، با انسان مؤمن و موحدی که از همه تعلّقات و دلبستگی ها و وابستگیهای غیر الهی رسته و فقط اتّکال و اعتمادش بر قدرت لایزال الهی است ، هرگز یکسان نیستند .

۲۴- مَثَل گنگ مادر زاد و انسان سالم

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ إِتَّخَذَهُمَا أَعْبَادُكُمْ (۲۵۰) لَا يَفْقِدُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ (۲۵۱) عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) . (۲۵۲) ((خداوند (برای مشرک و مؤمن) مثال (دیگری) زده است : دو نفر را ، که یکی از آن دو ، گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می باشد ؛ او را در پی هر کاری بفرستد ، خوب انجام نمی دهد ، آیا چنین انسانی با کسی که امر به عدل و داد می کند و بر راهی راست قرار دارد ، مساوی است ؟)) . حقّ مثل زد بر دو مردی کابکم است زان دو یک قادر نه بر شیء هست هست از فهم سخنها بی تمیز وز صنایع می نداند هیچ چیز هست بر مولای خود ثقل و وبال جملگی درمانده مولایش به حال هر کجا او را فرستد بهر کار باز ناید بر نکوئی سوی یار زانکه عاجز باشد از گفت و شنود نه بفهمد نه بفهماند به زود او بود آیا مساوی با کسی کوست مَنْ يَأْمُرُ به عدل ای دون بسی یعنی او باشد سخنگو در مقام با کفایت باز و با رشدی تمام وصف او بر عدل زان کرد از کمال زانکه باشد عدل جامع در خصال باشد او در نفس خود بر راه راست قصدش از هر کار حاصل بی خطاست (۲۵۳) وجه تشبیه به دنبال مثال پیش که خداوند متعال مشرکان را به ((برده مملوک)) و مؤمنان را به ((آزاده توانگر)) تشبیه کرده بود ، دگر بار مثال گویای دیگری می زند و بت پرست را به

((گنگ مادر زادی)) که در عین حال برده و ناتوان است و فرد با ایمان را به ((انسان آزادی)) که همواره به عدل و داد دعوت می کند، تشبیه نموده است. در این آیه ((چهار صفت منفی)) برای آدم ((بت پرست)) و ((دو صفت مثبت)) برای انسان ((خداشناس)) ذکر شده است و آن چهار صفت منفی به ترتیب عبارتند از: ۱ ((اَبْكَمُ))؛ یعنی گنگ مادر زاد که هم کراست و هم لال. ۲ ((لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ))؛ یعنی چون گنگ است، توانایی بر هیچ کاری ندارد. زیرا نه گوش شنوا دارد که بتواند چیزی را بفهمد و نه زبان گویا دارد که آن را به دیگری تفهیم کند. ۳ ((كَلَّ عَلَى مَوْلَاةٍ))؛ ((سربار صاحبش است))، یعنی کسی که نه نیروی درک و فهم دارد و نه منطق رسا، نانخور زیادی و سربار جامعه خواهد بود. ((كَلَّ)) به معنای بار سنگین است. ۴ ((اَيُّنَمَا يُوجِّهُهُ لَأَيَّاتٍ بِخَيْرٍ))؛ هنگامی که او را در پی هر کاری بفرستند، خوب انجام نمی دهد؛ یعنی او با این طرز تفکر در هر مسیری گام بگذارد، ناکام خواهد بود و به هر سو روی آورد، خیری نصیبش نخواهد شد. و آن دو ویژگی مثبتی که برای مؤمن راستین بیان داشته است عبارتند از: ۱ ((يَأْتِيهِمْ بِالْعِذْلِ))؛ ((او همواره)) به عدل و داد دعوت می کند. ۲ ((وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ))؛ ((و خودش هم)) بر راهی راست قرار دارد. این دو صفت خود بیانگر صفات دیگری است، زیرا کسی که همیشه شیوه اش این است که مردم را به عدل و داد فرا می خواند ممکن نیست شخصی گنگ یا ترسو و بی شخصیت بوده باشد، بلکه چنین کس، زبانی گویا، منطقی محکم، اراده ای نیرومند، شجاعت و شهامت کافی نیز خواهد داشت. مقایسه ویژگیهای ((مشرک)) و ((مؤمن)) با هم، بیانگر فاصله زیادی است که بین طرز تفکر ((بت پرستی)) و ((خدا پرستی)) وجود دارد و روشن کننده تفاوت این دو برنامه و پرورش یافتگان این دو مکتب است. مقایسه عربهای مشرک عصر جاهلیت با مسلمانان موحد آغاز اسلام می تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد؛ همانها که تا دیروز آنچنان گرفتار جهل و تفرقه و انحطاط و بدبختی بودند که غیر از محیط محدود و مملو از فقر و فساد خود را نمی شناختند، پس از آنکه گام در وادی توحید نهادند، از چنان وحدت و آگاهی و قدرتی برخوردار شدند که سراسر جهان متمد آن روز را در زیر بال و پر خود گرفتند. بنا بر این بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، مساءله ((توحید)) و ((شرک)) یک مساءله صرفاً ذهنی نیست، بلکه در تمام زندگی انسان اثر می گذارد و همه را به رنگ خود در می آورد. ((توحید)) افق دید انسان را گسترش داده و او را از وابستگیهای موهوم جهان ماده رهایی بخشیده و به بی نهایت پیوندش می زند، به عکس ((شرک)) فکر آدمی را محدود نموده و در جهان بتهای سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت گونه فرو می برد و مقدرات و سرنوشت او را به دست بتها و یا انسانهای استعمارگر می سپارد و او را همانند برده زر خرید اسیر جهان ماده و گرفتار و پایبند تعلقات مادی می سازد. (۲۵۴)

۲۵- مثل منطقه امن

((وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا إِتَّمَتُوا أَمَانَةً مُّطْمَئِنِّةً يَأْتِيهِمْ رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَّا قَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ)). (۲۵۶) ((خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می رسید؛ اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید. پیامبری از خود آنها به سراغشان آمد، او را تکذیب کردند و در نتیجه عذاب الهی آنها را فرا گرفت در حالی که ظالم بودند!)). زد خداوندت مثل وانست این مردمی که بوده معمور و متین ایمن و آسوده از کل زیان رزقشان آمد فراخ از هر مکان پس به نعمتهای حق کافر شدند زایمی بر فسق و کفران آمدند پس چشاند از لباس خوف و جوع حق مرایشان را به هنگام وقوع زانچه کردند از ره نابخردی فسق و عصیان، ناسپاسی و بدی (۲۵۷) کیفر کفران نعمت خداوند متعال در این آیات، برای افراد و ملتیهایی که کفران نعمت می کنند، منطقه یا شهر و یا کشوری را مثل می زند که مردم آن از همه نعمتهای زندگی برخوردار بودند؛ هم نعمت امتی

و آرامش و هم نعمت فراوانی مواد غذایی . از همه مهمتر و بالاتر نعمت رهبری بود که خداوند ، پیامبری از خودشان در میان آنها فرستاد . ولی آنان به جای اینکه از نعمتهای مادی درست استفاده کنند ، به اسرافکاری و ریخت و پاش و تجمل گرایی پرداختند و به جای پیروی از دستورات رهبری الهی ، او را تکذیب نمودند . خداوند هم به خاطر ناسپاسیشان همه نع..... را از آنان گرفته و به قحطی و گرسنگی و ترس و ناامنی گرفتارشان کرد و سرانجام عذاب الهی آنها را فرو گرفت . تعبیر (ءَدَا قَهَا اللّٰهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ) ، کنایه از این است که قحطی و ناامنی آنچنان آنها را فرا گرفت که گویی همانند لباس ، بدنشان را لمس می کرد ، و با زبان آن را می چشند ، یعنی فقر و فلاکت و ناامنی و ترس سراسر وجود و محیط زندگی آنان را در بر گرفته بود . در حقیقت همان گونه که نعمت امانیت و رفاه تمام وجود و محیط آنها را فرا گرفته بود ، بر اثر کفران نعمت ، همه آنها رخت بر بست و ((فقر)) و ((ناامنی)) به جای آن نشست ؛ شکر نعمت ، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند (۲۵۸) در این که این منطقه کجا بوده در میان مفسران گفت و گو است : گروهی معتقدند اشاره به سرزمین ((مکه)) است که یک منطقه تولید کننده مواد غذایی نبوده ، بلکه مردم آنجا آذوقه خود را از طریق خشکی و شاهراه تجارتي یمن و شام ، یا از طریق دریای احمر (مدیترانه) می آوردند . ولی چون آن مردم کفران نعمت کردند ، خداوند از آنان انتقام گرفت و آن شاهراه مسدود شد و از آن پس آذوقه کافی به آنها نرسید و دچار خشکسالی و خشکامی هم شدند و حدود ((هفت سال)) قحطی و گرسنگی و ناامنی آنها را احاطه کرده بود . ظاهراً هفت سال اول هجرت بود که خشکسالی و کم آبی حجاز را فرا گرفته بود . بعضی دیگر گفته اند این داستان مربوط به گروهی از ((بنی اسرائیل)) است که در منطقه آبادی می زیستند و بر اثر کفران نعمت دچار قحطی و ناامنی شدند . شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود : ((این آیه درباره گروهی از بنی اسرائیل نازل شده و آنان چنان زندگی مرفهی داشتند که (حتی از مواد غذایی مجسمه های کوچک می ساختند و گاهی) با خمیر نان ، خود را نیز پاک می کردند (وقتی گویندگان آنان را از این کار زشت نهی می کردند) در پاسخ می گفتند : خمیر از سنگ نرم تر و برای تطهیر بهتر است ، همین کفران نعمت و سبک شمردن آن ، باعث شد که دچار خشک سالی و قحطی شدید شوند ، به گونه ای که مجبور شدند همان نانهای خشکیده آلوده را جمع کنند و بخورند ، بلکه آنهم جیره بندی شد و سر تقسیمش باهم دعوا می کردند)) . (۲۵۹) (این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به داستان قوم ((سباء)) باشد که در سرزمین آباد ((یمن)) می زیستند و چنانکه قرآن در سوره سباء آیات ۱۵ تا ۱۹ داستان زندگی آنها را بازگو کرده ، سرزمین بسیار آباد و پر میوه و امن و امان و پاک و پاکیزه ای داشته اند که بر اثر غرور و طغیان و استکبار و کفران نعمتهای خدا آن چنان سرزمینشان ویران و جمعیتشان پراکنده شد که عبرتی برای همگان گشت)) . (۲۶۰) بعضی از مفسران معاصر این مثل را موضوع کاملی برای تمثیل حال مردم اروپا و شهرهای آن ممالک دانسته اند ، که آذوقه و مواد غذایی آنجا از طریق خشکی و دریا به آن شهرها وارد می شد ، ولی مردم آن سامان به لذتها و تجملات مادی سرگرم و فریفته شدند ، و خداوند آنان را به جنگهای هولناک جهانی تنبیه فرمود ، و آن شهرهای آباد و زیبا رو به ویرانی نهاد . و مردم آن به ترس و گرسنگی گرفتار گشتند . ((فَهَ ذَا الْمَثَلُ لِلّٰهِ لِأَهْلِ مَكَّةَ وَلَنَا وَلِكُلِّ إِنْسَانٍ فِي الْأَرْضِ (۲۶۱) ؛ بنابر این ، مثل را خداوند برای اهل مکه و برای ما و برای هر انسانی که نعمتهای خدا را کفران کند زده است)) . نکته ها : ۱- رابطه امانیت و روزی فراوان ((در آیات مورد بحث برای منطقه آباد خوشبخت و پر برکت ، ((سه ویژگی)) ذکر شده است که نخستین آنها ((امنیّت)) سپس ((اطمینان به ادامه زندگی در آن)) ، و بعد از آن مسأله ((جلب روزی و مواد غذایی فراوان)) می باشد که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکل که در آیه آمده ، صورت حلقه های زنجیری علّت و معلول دارد ، چرا که تا امنیّت نباشد ، کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی کند ، و تا این دو نباشند ، کسی علاقه مند به تولید و سرو سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود . و این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می خواهند سرزمینی آباد و آزاد و مستقل داشته باشند ، باید قبل از هر چیز به مسأله ((امنیّت)) پرداخت ، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه امیدوار ساخت ، و به دنبال آن

چرخهای اقتصادی را به حرکت در آورد. ولی این نعمتهای سه گانه مادی هنگامی به تکامل می رسند که با نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگ گردند، به همین دلیل در آیات بالا- بعد از ذکر نعمتهای سه گانه می گوید: (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ)؛ ((پیامبری از جنس آنها برای هدایتشان مأموریت پیدا کرد)). (۲۶۲) ۲- معنای کفران نعمت ((کفران نعمت)) تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا گوید، بلکه هر گونه بهره گیری نادرست و سوء استفاده از مواهب الهی، کفران نعمت است. اصولاً حقیقت کفران نعمت همین است و ناسپاسگویی در درجه دوم قرار دارد. همان گونه که شکر نعمت به معنی صرف نعمت در راه آن هدفی است که برای آن آفریده شده، و سپاسگویی با زبان در درجه بعد است. اگر هزار بار با زبان ((الْحَمْدُ لِلَّهِ)) بگویی، ولی عملاً از نعمت سوء استفاده کنی، کفران نعمت کرده ای! در همین عصری که ما زندگی می کنیم، بارزترین نمونه کفران نعمت، به چشم می خورد، زیرا نیروهای مختلف جهان طبیعت در پرتو هوش و ابتکار خدادادی بشر به دست انسان مهار شده، و در مسیر منافع او به کار افتاده است؛ اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی چهره این جهان را دگرگون ساخته، بارهای سنگین از روی دوش انسانها برداشته شده و بر دوش چرخهای کارخانه ها قرار گرفته است. مواهب و نعمتهای الهی بیش از هر زمان دیگر است و وسایل نشر اندیشه و گسترش علم و دانش و آگاهی از همه اخبار جهان در دسترس همگان قرار گرفته و می بایست در چنین عصر و زمان مردم این جهان از هر نظر انسانهایی خوشبخت باشند، هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی. ولی به خاطر کفران نعمت و صرف کردن نیروهایی شگرف طبیعت در راه طغیان و بیدادگری و به کار گرفتن اختراعات و اکتشافات در طریق هدفهای مخرب به گونه ای که هر پدیده تازه صنعتی نخست مورد بهره برداری تخریبی قرار می گیرد و جنبه های مثبت آن در درجه بعد است. خلاصه این ناسپاسی بزرگ که معلول دور افتادن از تعلیمات سازنده پیامبران خداست، سبب شده که جامعه را به سوی نابودی کشانده و همه را گرفتار جنگهای مخرب منطقه ای و جهانی کرده و این همه نا امنی ها و ظلمها و فسادها و استعمارها و استثمارها را ایجاد نموده که سرانجام دامن بنیانگذارانش را نیز می گیرد)). (۲۶۳)

۲۶- مثل زندگی دنیا و گیاه

(وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَهْنَتْهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا (۲۶۴) تَذْرُوهُ (۲۶۵) الزَّيْجَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا). (۲۶۶) ((ای پیامبر!) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم؛ و به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می شود و) در هم فرو می رود، اما بعد از مدتی می خشکد؛ و بادهای آن را به هر سو پراکنده می کند؛ و خداوند بر همه چیز تواناست)). زن مثال زندگانی جهان بهرشان مانند آبی که خود آن ما فرستادیم آن را از سما پس به آن شد مختلط نبت و گیاه رسته شد آنچ از زمین پس بامداد خشک و برکنده همانا شد زباد سبز و تر نبود به گیتی مستمر حقّ به هر چیز است مانا مقتدر حاصل آنکه زندگانی را مَثَل بر گیاهی می زند ربّ اجلّ کز زمین می روید از آب سما پس شود بی نفع و خشک از بادهای تا شوی از زندگانی شادکام رخت باید زود بربست از مقام (۲۶۷) وجه تشبیه در این آیه زندگی دنیا به آب بارانی تشبیه شده است که بر زمین بیارد و گیاهان زیادی به وسیله آن بروید و صفحه زمین را سرسبز و شاداب و به زیباترین شکلی مزین کند، اما دیری نمی پاید که این طراوت و خرمی تبدیل به ((گیاه خشک)) و کم وزن، یعنی ((هشیم)) می شود و باد آن را به هر سو پراکنده می سازد، چنان که گویی نبوده است! وجه شباهت در این تشبیه ((ناپایداری زرق و برق دنیا و زود دگرگون شدن آن)) است. آری، همه خوشیهها، عیش و نوشها و جوانی و کامرانی زندگی ۵۰ ۶۰ ساله دنیا، همانند گیاهی است که بین طراوت و شادابی و خشک شدن و نابودی آن، چندان فاصله ای نیست. مرحوم ((طبرسی)) می گوید: ((این مَثَل در باره متکبرانی است که به مال و ثروت خود مغرور شده و از همنشینی با تهی دستان، خود داری می ورزند. خداوند متعال بدین وسیله به آنها هشدار می دهد که به زرق و برق دنیا دلبستگی پیدا نکنند دنیا مورد توجه او نیست. زندگی دنیا به گیاه سبزی می ماند که با ریزش قطرات

باران می‌روید و سبز و خرم می‌شود اما همین که باران چند صباحی قطع شد، می‌خشکد و هشیم می‌شود که دیگر قابل استفاده نخواهد بود)). (۲۶۸) یکی از نیک مردان می‌گوید: وقتی مرا به کوفه کاری پیش آمد، آنگاه که به قصر ویران شده ((نعمان بن منذر)) پادشاه حیره در ((خورنق)) و ((سدیر)) گذشتم، ساعتی در فکر فرو رفته و عبرت گرفتم و آنگاه با حال تعجب خطاب به آن ویرانه‌ها گفتم: ((اَیْنَ سِکَّانُکَ؟ وَاَیْنَ حِیرَتُکَ؟ وَاَیْنَ اَمْوَالُکَ؟ وَاَیْنَ خَدْمُکَ؟؛ ساکنانت کجایند؟ همسایگانت کجا رفتند؟ اموالت چه شد؟ خدمتگذارانت چه شدند؟!)) در این هنگام صدایی از هاتفی شنیدم که می‌گفت: ((اَفَنَاهُمْ حِدَثَانُ الدُّهُورِ وَالْحَقْبِ وَاَهْلَکَهُمُ الْمَصَائِبُ وَالْثُوبُ؛ (۲۶۹) رویدادهای روزگار آنها را از بین برد و مصائب و حوادث نابودشان کرد)). در تفسیر کشف الاسرار منسوب به خواجه عبدالله انصاری ذیل آیه مورد بحث آمده است: ((سلمان فارسی، هرگاه به خرابه‌ای می‌گذشت در آن توقف می‌کرد و با حالت تضرع و ناله رفتگان آن منزل را یاد می‌کرد و می‌گفت: کجایند آنهایی که این بنا را بر پا نهادند! دل بدادند و مال و جان در باختند تا آن غرفه‌ها را بیاراستند چون دل بر آن نهادند و چون گل بر باد بشکفتند و از باد بریختند و در گل خفتند!)). می‌گویند روزی ((خالد بن ولید)) از دختر ((نعمان بن منذر)) پرسید: ((چگونه شما از اوج عزت و شوکت، به خواری و ذلت افتاده اید؟ گفت: خلاصه سخن آن که روزی آفتاب بر آمد که هر رونده و آرمنده در ((خورنق)) و ((سدیر)) زیر دست ما بود، اما همین که آفتاب غروب کرد چنان شدیم که هر کس مارا می‌دید دلش به حال ما می‌سوخت)). (۲۷۰) از عبدالملک بن عمیر نقل شده است که می‌گوید: ((من سر امام حسین علیه السلام را در قصر ((دارالاماره)) که در مقابل عبیدالله بن زیاد علیه اللعنه نهاده شده بود دیدم و سر عبیدالله را در مقابل مختار و سر مختار را نزد مصعب بن زبیر و سر مصعب را در مقابل عبدالملک بن مروان مشاهده کرده‌ام و این همه را در مدت دوازده سال دیده‌ام)). (۲۷۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: ((مَا امْتَلَأَتْ دَارٌ حَبْرَةً اِلَّا امْتَلَأَتْ عَبْرَةً وَمَا کَانَ فَرْحَةً اِلَّا یَتْبُعُهَا تَرْحَةٌ؛ پر نشد خانه‌ای از سرور مگر آنکه پر شد از باریدن اشک و نمی‌باشد سروری مگر آنکه دنبال او خواهد بود حزنی)). هرگز به باغ دهر گیاهی وفا نکرد هرگز ز دست چرخ خدنگی خطا نکرد خیاط روزگار به بالای هیچکس پیراهنی ندوخت که آن را قبا نکرد (۲۷۲) نکته‌ها: ۱- زرق و برق ناپایدار ((قرآن مجید در آیه مورد بحث، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی امکان‌پذیر نیست، با ذکر یک مثال زنده و روشن در آستانه حس آنها قرار می‌دهد. به انسانها می‌گوید: آغاز و پایان زندگی شما همه سال در برابر چشمانتان تکرار می‌شود، اگر شصت سال عمر کرده‌اید، شصت بار این صحنه را تماشا نموده‌اید. در بهاران گامی به صحرا بگذارید و آن صحنه زیبا و دل‌انگیز را که از هر گوشه‌اش آثار حیات و زندگی نمایان است بنگرید، در پاییز نیز به همان صحرای سرسبز فصل بهار گام بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه‌ای نمایان است. آری، شما هم یک روز کودکی بودید همچون غنچه نوشکوفه، بعد جوانی می‌شوید همچون گلی پر طراوت، سپس پیر و ناتوان می‌شوید، به مانند گل‌های پژمرده و خشکیده و برگ‌های زرد و افسرده و سپس طوفان اجل، شما را درو می‌کند و بعد از چند صباحی خاک‌های پوسیده شما به کمک طوفانها به هر سو پراکنده می‌گردد)). (۲۷۳) تازه، این در صورتی است که آدمی عمر طبیعی خود را طی کند، ولی اگر چنانچه در معرض مرگ‌های ناگهانی از قبیل زلزله‌ها، تصادفها، سرطانه‌ها، سگته‌ها که در این زمان خیلی رایج است، قرار گیرد، حسابش معلوم است، چنانکه مثل آن در سوره یونس، آیه ۲۴ (مثل ۱۷) گذشت که زندگی دنیا را به آب بارانی تشبیه کرده که بر زمین فرو ریزد و گیاهان گوناگونی از آن بروید و همین که این گیاهان سرسبز شده و صفحه زمین را زینت بخشیده‌اند، ناگهان سرما و یا صاعقه‌ای بر آن اصابت نموده، چنان نابودش می‌کند که گویی از اصل نبوده است. به هر صورت زندگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند، دیر یا زود دست فنا دامنش را خواهد گرفت. ۲- عوامل غرور شکن بسیاری از مردم هنگامی که به مال و مقام می‌رسند، مغرور می‌شوند و این ((غرور)) دشمن بزرگی برای سعادت انسانهاست. لذا قرآن که یک کتاب عالی تربیتی است، از طرق مختلف برای درهم شکستن این دشمن درون استفاده می‌کند: گاه فنا و

نیستی و ناپایدار بودن سرمایه های مادی را مجسم می کند (مانند آیه مورد بحث) . گاه هشدار می دهد که همین سرمایه های شما ممکن است دشمن جانتان شود ؛ چنانکه در سوره توبه آیه ۵۵ می فرماید : ((فرونی اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد ، خدا می خواهد آنها را به وسیله آن در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند)) گاهی با ذکر سرنوشت مغروران تاریخ ، همچون ((قارونها)) و ((فرعونها)) به انسانها بیدار باش می دهد . گاهی دست انسان را گرفته و به گذشته زندگی او ، یعنی زمانی که نطفه بی ارزش و یا خاک بی مقداری بود ، می برد و یا آینده او را که نیز همین گونه است ، در برابر چشمانش مجسم می سازد تا بداند در میان این دو ضعف و ناتوانی ، غرور ، کار احمقانه ای است . (۲۷۴) قرآن کریم می فرماید : - (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ) ؛ (۲۷۵) ((انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است ! (او) از یک آب جهنده آفریده شده است)) . و در آیه دیگر این چنین می فرماید : (إِن يَخْسَبِ الْإِنْسَانُ أَن يَتْرَكَ سَيْدَىٰ أَلَمْ يَكُ نَظْفَةً مِّن مَّيِّ يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عُلْفَةً فَخُلِقَ فَسَوَىٰ) ؛ (۲۷۶) ((آیا انسان می پندارد که بی هدف رها می شود ؟ ! آیا او نطفه ای از منی که در (رحم) ریخته می شود ، نبود ؟ ! سپس به صورت خون بسته شد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت)) . بنابراین یکی از راههای درهم شکستن ((خوی شیطانی غرور)) ، این است که آدمی هرگاه به قدرت و مقام و ثروتی می رسد ، وضعیت گذشته خویش را به یاد آورد . چنانکه بعضی از عالمان وارسته برای این که مبادا دچار غرور علم و یا مقام شوند ، از این شیوه قرآنی برای تهذیب و تربیت خود استفاده می کردند . در حالات ((شیخ جعفر کاشف الغطاء)) نوشته اند : گاهی به هنگام مناجات خود در دل شب ، خطاب به خویشتم می گفت : ((كُنْتُ جُعْفِرًا ، ثُمَّ صِرْتُ جَعْفَرًا ، ثُمَّ الشَّيْخُ جَعْفَرٌ ، ثُمَّ شَيْخُ الْعِرَاقِ ، ثُمَّ رَئِيسُ الْإِسْلَامِ ؛ (۲۷۷) تو جعفر کوچولو بودی ، سپس جعفر شدی ، بعد شیخ جعفر ، بعد از آن شیخ العراق و آنگاه به شیخ الاسلام مشهور گشتی)) . ؛ یعنی اینها همه مرحله به مرحله به عنایت خدا شامل حال شده ، و مبادا تو اوائلت را فراموش کنی و دچار غرور شوی . مقام علمی مرحوم ((کاشف الغطاء)) در فقه به گونه ای بود که از خودش نقل شده که می گفت : ((اگر همه کتب فقه را بشویند ، من از حفظ از طهارت تا دیات (که متجاوز از پنجاه کتاب فقهی است) را می نویسم)) . (۲۷۸) این فقیه نامدار با آن مقام بلند علمی اش ، چنان متواضع و فروتن بود که گفته اند : ((با تحت الحنک عمومه خود غبار نعلین سید مهدی بحر العلوم را پاک می کرد)) . (۲۷۹) در حالات ((ایاز)) نوشته اند که وی نخست خارکن بود ، به تدریج کارش بالاگرفت تا جایی که یکی از نزدیکان و مشاوران مخصوص و مورد اعتماد ((سلطان محمود)) شد . برای اینکه مقام و ریاست او را مغرور نکند ، ((چارق)) و ((پوستین)) دوران فقر و فلاکتش را در حجره ای آویخته بود و هر روز به تنهایی در آن حجره می رفت و به آن چارق و پوستین کهنه می نگرست . حسودان و سخن چینان به سلطان محمود گزارش دادند که : ((ایاز)) زر و سیم و جواهرات سلطان را در حجره ای نهاده و در آن را محکم بسته و هیچ کس را به درون آن راه نمی دهد . سلطان محمود عده ای از امیران را مأمور بازرسی حجره ایاز کرد و آنان در نیمه شب مشعل به دست و شادی کنان به سوی آن حجره روانه شدند . ایاز هم برای پنهان داشتن این راز ((پوستین و چارق)) که مبادا دنیا پرستان او را متهم به جنون و یا سالوس گری کنند ، قفل بسیار سختی برای در آن حجره انتخاب کرده بود . بالاخره آن مأموران با کوشش تمام و حرص و آز و هوس فراوان در حجره را باز کردند و چیزی در آن جز یک جفت چارق دریده و یک پوستین کهنه نیافتند . گفتند : ممکن است جواهرات را در کف حجره دفن کرده باشد ، لذا زمین را کردند ، چیزی پیدا نکردند و سرانجام خسته و کوفته و غبار آلود و شرمنده و سرافکنده به حضور سلطان آمدند ! ((مولوی به طرز زیبایی این قصه را ترسیم نموده و خلاصه اش چنین است که می گوید : از منی بودی منی را واگذار ای ایاز آن پوستین را یاد آر آن ایاز از زیر کی انگیخته پوستین و چارقدش آویخته می رود هر روز در حجره خلا- چارقت این است منگر در علا (۲۸۰) شاه را گفتند او را حجره ایست اندر آنجا زر و سیم و خمره (۲۸۱) ایست راه می ندهد کسی را اندر او بسته می دارد همیشه آن در او شاه فرمود ای عجب آن بنده را چیست خود پنهان و پوشیده زما پس اشارت کرد میری را که رو نیم شب بگشای در ، در حجره شو هرچه یابی مر تورا یغماش کن سرّ او را بر ندیمان فاش کن نیمه شب

آن میر با سی معتمد در گشادِ حجره او رای زد مشعله بر کرده چندین پهلوان جانب حجره روانه شادمان آن امیران بر در حجره شدند طالب گنج و زر و خمره بدند قفل را بر می گشادند از هوس با دو صد فرهنگ و دانش چند کس زانکه قفل صعب بر پیچیده بود از میان قفلها بگزیده بود نی ز بخل سیم و مال زرّ خام از برای کتم آن سرّ از عوام که گروهی بر خیالی برتند قوم دیگر نام سالوسم کنند (۲۸۲) پیش با همت بود اسرار جان از خسان محفوظ تر از لعل کان (۲۸۳) زر به از جانست نزد ابلهان زر نثار جان بود پیش شهان می شتایند تفت از حرص زر عقلشان می گفت : هان آهسته تر (۲۸۴) حجره را با حرص و صد گونه هوس باز کردند آن زمان آن چند کس اندر افتادند در هم ز ازدحام همچو اندر دوع گنبدیده هوام عاشقانه در فتد در کز و فر خوردن امکان نی و بسته هر دو پر (۲۸۵) بنگریدند از یسار و از یمین چارق بدریده بودو پوستین جمله گفتند این مکان بی بوش نیست چارق اینجا جز پی روپوش نیست (۲۸۶) هین بیاور سیخهای تیز را امتحان کن حفره و کاریز (۲۸۷) را هر طرف کنند و جستند آن فریق حفره ها کردند و گوهای (۲۸۸) عمیق حفرهاشان بانگ می زد آن زمان کندهای خالیم ای گندگان (۲۸۹) زان سگالش (۲۹۰) شرم هم می داشتند کندها را باز می انباشتند جمله در حیل که چه عذر آورند تا از این گرداب جان بیرون برند عاقبت نوید دست و لب گزان (۲۹۱) دستها بر سر زنان همچون زنان (۲۹۲)

۲۷- مثل مگس

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسٍ يَتَمَعُّوْا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوْا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوْا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْنَهُمْ ذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِذُوْهُ مِنْهُ ضَعْفُ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوْبُ). ((ای مردم! مثلی زده شده است، گوش به آن فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند! (نه تنها توان آفریدن مگس را ندارند بلکه) هرگاه مگس چیزی از آنها بر باید نمی توانند آنرا باز پس گیرند! هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، هم آن معبودان!)). ائیه‌ها الناس این مثلها شد زده در پرستش مرتبان را نیک و به بشنود آنرا مر آنان را شما که همی خوانید از غیر خدا نافرینند آن به هرگز یک ذباب مجتمع چندان که گردند از شتاب و ر باید زان بتان چیزی مگس نی توانند آن که تا گیرند پس طالب و مطلوب بس باشند سست هم ذباب و هم بتان یعنی نه (۲۹۴) چست (۲۹۵) وجه تشبیه خداوند متعال در این مثل، شدت ضعف و ناتوانی بتان و بت پرستان را ترسیم نموده، می فرماید: این بتهایی که شما آنها را معبود خود قرار داده اید و آنها را حاکم بر سرنوشت خویش و حلال مشکلات خود می دانید، هرگز نمی تواند موجود ضعیفی همچون ((مگس)) بیافریند، هرچند بتهای و همه معبودهای بی جان و جاندار همچون فرعونها و نمرودها و حتی همه دانشمندان و متفکران و مخترعان دست به دست هم بدهند، قادر بر آفرینش مگسی نیستند، نه تنها توان این کار را ندارند، بلکه اگر مگسی چیزی از آنها بر باید، نمی توانند آنرا باز پس گیرند. مگس در ادبیات، ((ضرب المثل)) ضعف و ناتوانی است چنان که می گویند: مگسی را که تو پرواز دهی، شاهین است. ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود می بری و زحمت ما می داری به هر صورت، مثل مگس بیانگر ضعف و ناتوانی مخلوقات و قدرت و توانایی خالق یکتاست. در روایت است که روزی ((منصور عباسی)) حضور امام صادق علیه السلام نشست بود و مگسی روی صورت (یا بینی) منصور نشست، منصور آن را از خود دور کرده دو باره آمد، باز هم آن را راند، بار سوم آمد، باز هم ردش کرد (تا آن جا که مگس خشم منصور را برانگیخت) رو کرد به امام صادق علیه السلام و گفت: خدا مگس را برای چه آفرید؟ امام در پاسخ فرمود: ((لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَّارِينَ؛ مگس را برای این آفرید که به وسیله این موجود ضعیف غرور جباران و متکبران را در هم بشکند و پوزه آنان را به خاک بمالد)). (۲۹۶) یعنی انسانی که در برابر موجود ضعیفی همچون مگس، ناتوان و عاجز است، غرور و تکبر در او چه معنا دارد! ((شیخ عطار))، این حالت ضعف و ناتوانی انسان را در قالب اشعار زیبایی چنین ترسیم نمود بر دیوانه بی دل شد آن شاه که ای دیوانه، از من حاجتی

خواه چو خورشید است چرخ تاج بخش ام چرا چیزی نخواهی تا بیخشم؟ به شه دیوانه گفت ای خفته در ناز مگس را دار امروزی زمن باز که چندان این مگس بر من گزیده است تو گوئی در جهان جز من ندیده است شهنش گفتا که این کار، آن من نیست مگس در حکم و در فرمان من نیست بدو دیوانه گفتا، رخت بردار که تو عاجزتری از من به صد بار چو تو بر یک مگس فرمان نداری برو شرمی بدار از شهریاری (۲۹۷) صاحب تفسیر ((کشف الاسرار)) می گوید: ((خداوند متعال مگس را ضعیف و گستاخ آفریده و شیر را قوی رمنده خلق کرده است. اگر آن وقاحت و گستاخی که در مگس است در شیر می بود، هیچ کس روی زمین از زخم وی در امان نبود. لیکن به کمال حکمت و نفاذ قدرت هر چیز را سزای خویش بداد و با ضعف مگس وقاحت سزا بود و با قدرت شیر نفرت و رمندگی سزا بود. هر چیز به جای خویش آفرید و به سزای خویش بداشت)). (۲۹۸) سعدی می گوید: گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی آدمی را نزد خود نگذاشتی (۲۹۹) پاسخ به یک سؤال ((ممکن است در اینجا گفته شود که انسان امروز با نیروی علم و دانش خود توانسته است اختراعاتی کند که به مراتب از یک مگس برتر و بالاتر است؛ وسایل نقلیه سریع السیر و بادپیمایی ساخته که در یک چشم بر هم زدن مسافت زیادی را طی می کند. مغزهای الکترونیکی دقیقی را اختراع کرده که پیچیده ترین معادلات ریاضی را در یک لحظه حل می نماید، آیا این گفت و گوها در باره انسان عصر مانیز صادق است؟ در پاسخ می گوئیم: ساختن این وسائل محیر العقول بدون شک، دلیل بر پیشرفت فوق العاده صنایع بشر است، اما همه اینها در برابر مسأله آفرینش یک موجود زنده و خلقت حیات، مسائلی ساده و پیش پا افتاده است. اگر کتبی را که در باره فیزیولوژی موجودات زنده و فعالیت‌های بیولوژیکی و حیاتی یک حشره کوچک، مانند مگس بحث می کند، به دقت بررسی کنیم، خواهیم دید که ساختمان مغز یک مگس و سلسله اعصاب و دستگاه گوارش او به مراتب از ساختمان مجهزترین هواپیماها برتر است و اصلاً قابل مقایسه با آن نیست. اصولاً ((مسأله حیات)) و حس و حرکت موجودات زنده و نمو و تولید مثل آنها هنوز به صورت معمای در برابر دانشمندان قرار گرفته است؛ و ریزکاریها و ظرافتهایی که در ساختمان این موجودات به کار رفته، خود معماهای دیگری است معماهایی که هنوز به هیچ وجه حل نشده. به گفته دانشمندان علوم طبیعی چشمهای فوق العاده کوچک بعضی از همین حشرات، خود مرکب از صدها چشم است! یعنی همان چشمی را که مابه زحمت می بینیم و شاید به اندازه یک سر سوزن بیش نیست، از چند صد چشم کوچکتر تشکیل یافته که مجموعه آنها را ((چشم مرکب)) می نامند! به فرض که انسان بتواند از مواد بی جان سلول زنده ای بسازد، چه کسی می تواند صدها چشم کوچک که هر کدام از آنها خود دارای دوربین ظریف و طبقات و دستگاههایی است، در کنار هم بچیند و رشته ارتباطی آنها را در مغز حشره پیوند دهد و اطلاعات را به وسیله آنها به مغز حشره منتقل سازد و حشره بتواند در موقع مناسب، عکس العمل نسبت به حوادثی که اطراف او می گذرد نشان دهد؟ آیا اگر همه انسانها جمع شوند، قدرت بر آفرینش چنین موجود ظاهراً ناچیز اما در واقع بسیار پیچیده و اسرار آمیز را خواهند داشت؟! و باز به فرض انسان همه این مسائل را عملی سازد، ولی آیا می توان نام آن را خلقت گذاشت؟ یا ترکیب و ((مونتاژی)) است از وسایل موجود در همین جهان آفرینش؟ آیا کسانی که قطعات پیش ساخته اتومبیلی را به هم مونتاژ می کنند، مخترع محسوب می شوند و نام عمل آنها را ابداع و اختراع می توان گذاشت؟)). (۳۰۰)

۲۸- مثل چراغ و چراغدان

((اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)). (۳۰۱) ((خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته

می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی ؛ (آن چنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود ؛ نوری است بر فراز نوری و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند و برای مردم مثلهمی زند و خداوند به هر چیزی داناست)) . حق بود نور سماوات و زمین آفرینش جمله زاو روشن جبین هر کسی نوعی کند تعبیر نور زین یکی کاشیا ز وی دارد ظهور او پدید آورنده ارض و سماست مر منور ماسوی را در ضیاست لیک بر تعبیر ارباب شهود نور نبود جز به معنای وجود اوست یعنی عین هستی بی غلو هستی نبود به جز هستی او هستی اشیاء نمود است و حباب چون شکست آن نیست چیزی غیر آب کن ز هست عارضی صرف نظر بین چه ماند بعد از او باقی دگر بس دقیق است اندکی کن التفات حق بود پاک از نشان ممکنات هستی حق نی که با اشیاء یکی است بلکه اشیاء جز نمودی هیچ نیست وصف نور هستی حق در مثال همچو مشکات است بی نقص و زوال و اندران باشد چراغی در وضوح چون جسد کان روشن است از نور روح و آن حواس آمد منافذ کز درون روشنی روح از آن تابد برون در زجاجه باشد آن مصباح نور یعنی آن قلب منور در ظهور که ز نور روح باشد متصل همچو قندیل از چراغ مشتعل روشن او ، زان شعله تابنده است غیر خود را روشنی بخشیده است باشد آن قندیل پر ضوء و بها چون بزرگ استاره اندر سما مر فروزان گشته آن روشن چراغ از درختی کوست زیتون در سراغ پس مبارک باشد آن نیکو شجر هم کثیر النفع در دهن و اثر نفس قدسیه است مانا آن درخت در فضای قلب بر گسترده رخت شرقی و غربی نباشد بلکه آن هست او خود این و آن را در میان بین شرق روح و غرب جسم او باشد اندر کر و فر و های و هو نه وجودش واجب آمد نه محال شد به لا شرقی و لا غربی مثال هستش اخلاق و عمل نفع و ثمر و آن کمالات و ترقی در اثر هم دگر نور وجود و نور عقل هست از نور علی نورت به نقل یا که هم بر نور استعداد خود آن کمال حاصلت افزوده شد می نماید حق به نور خویشتن هر که را خواهد هدایت بر علن حق مثلها را زند هر جابه جاش می کند معقول را محسوس و فاش تا که در یابند مردم از مثل آنچه مقصود است بی نقص و خلل حق به هر چیزی است دانا بالتمام داند آنچه کرده خلق از هر مقام (۳۰۲) وجه تشبیه در این آیه شریفه ، نور الهی که همان نور ((هدایت و ایمان)) است به ((چراغدانی)) تشبیه شده است که در آن ((چراغی پر فروغ)) باشد و آن چراغ در ((شیشه ای بلورین)) قرار گیرد و با روغنی صاف و خالص یعنی ((روغن درخت زیتون)) افروخته شود . بدین ترتیب ((چهار عامل)) برای استفاده کامل از نور چراغ ذکر شده است : ۱ ((مشکاة)) ، یعنی چراغدان و محفظه ای که در قدیم معمول بود و چراغها را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می نهادند . ۲ ((زجاجه)) ، یعنی شیشه بلورین و حبابی که روی چراغ گذاشته می شد تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را از طرف پایین به بالا تنظیم نماید تا بر نور و روشنایی شعله بیفزاید . ۳ ((مصباح)) ، یعنی خود چراغ که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است . ۴ ((ماده انرژی زا)) ، که عبارت است از همان روغن درخت مبارک زیتون . جمله ((يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ)) اشاره به همین ماده انرژی زای فوق العاده مستعد برای چراغ است . چرا که ((روغن زیتون)) از درخت پر بار و پر برکتی گرفته شود ، یکی از بهترین روغنها برای اشتعال است ، آن هم درختی که نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند و در نتیجه میوه آن نمی رسیده و نیمه نارس و روغنش ناصاف گردد ، بلکه تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد تا هم میوه اش کاملاً رسیده باشد و روغنش صاف و خالص شود . ((نور ایمان)) که در قلب مؤ منان است ، دارای همان ((چهار عملی)) است که در یک چراغ پرفروغ موجود است : ((مصباح)) ، همان شعله های ایمان است که در قلب مؤ من آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود . ((زجاجه)) ، و حباب ، قلب مؤ من است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند . ((مشکات)) ، سینه مؤ من و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار اوست که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد . ((شجره مبارکه زیتونه)) ، همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا و پاکی می باشد و ایمان مؤ منان به وسیله آن شعله ور و پر بار می گردد . درحقیقت این ((نور خدا)) می باشد ؛ همان ((نوری)) است که آسمانها و زمین را روشن

ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر برآورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند . دلائلی را که از عقل و خرد دریافته اند ، با نور وحی آمیخته می شود و مصداق ((نور علی نور)) می گردد . و هم در این جا است که دل‌های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می شوند و مضمون (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ) در مورد آن محقق می شود . بنا بر این برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه ای از معارف و آگاهیها و خود سازیها و اخلاق لازم است که همچون ((مشکاتی)) این ((مصباح)) را حفظ کند . و نیز قلب مستعد و آماده ای می خواهد که همچون ((زجاجه)) برنامه آن را تنظیم نماید . و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون (شَجَرَةُ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ) به آن انرژی بخشد . و این ((نور وحی)) باید از آلودگی به گرایشهای مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می شود ، برکنار باشد . آن چنان صاف و زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند و مصداق (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) (۳۰۳) گردد . هر گونه تفسیر به راء و پیشداوریهای نادرست و اعمال سلیقه های شخصی و عقیده های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این (شجره مبارکه) را آلوده کند ، از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد . این است مثالی که خداوند در این آیه برای ((نور خود)) بیان کرده و او از همه چیز آگاه است . از آنچه در بالا ذکر شده ، این نکته روشن می شود که اگر در روایات ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر این آیه رسیده است ((مشکاة)) گاهی به قلب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ((مصباح)) نور علم و ((زجاجه)) وصی او ، علی علیه السلام و ((شجره مبارکه)) به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از اوست و جمله ((الشرقیة و لا غربیة)) به نفی گرایشهای یهود و نصارا تفسیر شده است ، در حقیقت چهره دیگری از همان ((نور هدایت و ایمان)) و بیان مصداق روشنی از آن است ، نه این که منحصر به همین مصداق باشد . و نیز اگر بعضی از مفسران این نور الهی را به ((قرآن)) یا ((دلائل عقلی)) یا ((شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم)) تفسیر کرده اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر بالا دارد . (۳۰۴) نکته ها : بخشی از نکات در ضمن بیان وجه تشبیه ، آورده شد ، امّا ذکر چند روایت برای تکمیل این بحث لازم است : ۱ در کتاب ((روضه کافی)) از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ((نور)) روایت شده که فرمود : ((مشکات قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم)) است و مصباح نور علم و زجاجه علی علیه السلام است که بعد از رحلت پیامبر این مصباح در آن قرار گرفت)) . (۳۰۵) ۲ در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرمود : ((مشکاة ، نور علم در سینه پیامبر است و زجاجه سینه علی است و نور علی نور امامانی از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که یکی بعد از دیگری می آیند و مؤید به نور علم و حکمتند و این رشته از آغاز خلقت تا پایان جهان ادامه داشته و دارد ، اینها همان اوصیایی هستند که خداوند آنان را خلفای خود در زمین و حجت خویش بر بندگانش قرار داده است و در هیچ عصر و زمانی صفحه روی زمین از آنها خالی نبوده است)) . (۳۰۶) ۳ در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام : ((مشکات به فاطمه علیها السلام و مصباح به حسن علیه السلام و زجاجه به حسین علیه السلام تفسیر شده است)) . (۳۰۷) البته همان گونه که قبلاً اشاره شد ، آیه شریفه مفهوم وسیعی دارد که هر یک از روایات مذکور بیان مصداق روشنی از آن است و بین آنها هیچ گونه تضادی نیست . ۴ در آیه مورد بحث ، درخت زیتون به عنوان ((شجره مبارکه)) (درخت پربرکت) توصیف شده است که دارای خواص و منافع ویژه ای است . دانشمندان گیاه شناس می گویند : از درخت زیتون محصولی به دست می آید که از مفیدترین و پر ارزش ترین روغن‌هاست و برای سلامت بدن بسیار مفید و مؤثر است . از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود : ((كُلُوا الزَّيْتِ وَاَذْهَبُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةِ مُبَارَكَةٍ ؛ از روغن زیتون هم برای خوردن و هم برای چرب کردن بدنتان استفاده کنید ، زیرا آن از درخت پر برکت تولید می شود)) . (۳۰۸) از ابن عباس نقل شده است که می گوید : ((این درخت (زیتون) تمام اجزایش مفید و سودمند است حتی در خاکستر آن نیز فائده و منفعتی است (که برای شستن ابریشم به کار می رود) و اولین درختی است که بعد از طوفان نوح علیه السلام روید و پیامبران در حق آن دعا کرده اند که درخت پر برکتی باشد)) . (۳۰۹)

۲۹- مثل سراب و ظلمات

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوا كَسَرَابٍ (۳۱۰) بِقِيعَةٍ (۳۱۱) يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ (۳۱۲) مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ أَوْ كَظُلُمٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ (۳۱۳) يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ (۳۱۴) ظَلَمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذْ أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ لَهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ . (۳۱۵) ((و کسانی که کافر شدند ، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر ، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد ، اما هنگامی که به سراغ آن می آید ، چیزی نمی یابد ! و خدا را نزد آن می یابد ! که حساب او را به طور کامل می دهد و خداوند سریع الحساب است ! یا همچون ظلماتی است در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانیده ، و بر فراز آن موج دیگری ، و بر فراز آن ابری تاریک است ؛ ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگری آنگونه که هر گاه دست خود را خارج کند ، ممکن نیست آن را ببیند ! و کسی که خدا نوری برایش قرار نداده ، نوری برای او نیست)) . و آن کسان که نگرویدند از بتر هست اعمال نکوشان سربه سر چون سرابی بر زمین صاف و راست تشنه پندارد که آب آن بی خطاست پس چو آرد سوی او از دور رو می نیابد چیزی اندر جستجو نزد خود یابد خدا را در عذاب کش تمام آرد جزا را در حساب حق نماید هر حسابی را به زود تا عملها چیست در یوم الورد یا بود کردار نیک آن فریق همچو در تاریکی بحری عمیق که بپوشد روی آن را موحها فوق هم ، اندر حسیض و اوجها فوق آن باشد سحابی در هجوم که شود ز آن ستر انوار نجوم بعضی از آن تیرگیهای چنان فوق بعض دیگر آمد در مکان پس کسی که اندر میان آن ظلم مانده باشد غرق اندر موج و یم (۳۱۶) دست خود را چون برون آرد به پیش نیست نزدیک آنکه بیند دست خویش هر که او را می نگرداند اله نوری ، او را نیست نور ، از هیچ راه نیست یعنی رهنمایی یا رهی عقل روشن یا که قلب آگهی (۳۱۷) وجه تشبیه خداوند متعال در آیات گذشته ، ویژگیهای ایمان و مؤ منان را در قالب مثل ((نور)) ترسیم نموده است و به دنبال آن برای تکمیل بحث و مقایسه میان ((نور)) و ((ظلمت)) و ((ایمان)) و ((کفر)) ، حالات کافران و منافقان را در ضمن دو مثال مجسم فرموده است . در مثل اول ، اعمال آنان را به ((سراب)) و آب نمایی تشبیه کرده است که انسان تشنه در ((کویر)) آن را از دور آب می پندارد و به سراغ آن می رود ، ولی هر چه به دنبال آن می رود ، چیزی نمی یابد . وجه تشبیه در این مثل ((پندار بیهوده و حسرت و ناکامی)) است ؛ یعنی همان گونه که انسان تشنه در کویر خشک و بی آب ، سراب را از دور آب می پندارد و در پی آن می رود ، وقتی به آنجا می رسد چیزی نمی یابد ، حسرت زده و ناکام می ماند ، کافران و منافقان نیز ، عمل خود را نیک می پندارند ، و گمان می برند در برابر آن پاداشی دارند ، اما وقتی مرگشان فرا می رسد و به پیشگاه خدا می روند ، اثری از اعمال خود نمی بینند ، مایوس و ناکام می گردند و حسرت می خورند که چرا عمرشان را بیهوده در جهت اعمال سرابی تلف نموده اند . در ضمن فرا رسیدن مرگ و در حال ناکامی به پیشگاه خدا رفتن ، به رسیدن بر ((سراب)) تشبیه گردیده است . خداوند در باره اعمال کافران و منافقان می فرماید : (... كَذٰلِكَ لِكُیْرِیْهِمُ اللّٰهُ اَعْمَلُوْهُمْ حَسِرٰتٍ عَلَیْهِمْ ...) (۳۱۸) ؛ ((این چنین خداوند اعمال آنها را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد)) . از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می فرماید : ((این آیه در باره افرادی است که اموال خود را بیکار می گذارند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند و نسبت به آن بخل می ورزند و آنگاه از دنیا می روند ، و آن اموال را برای کسانی به ارث می گذارند که آنها آن را یا در راه طاعت خدا صرف می کنند و یا در جهت معصیت الهی ، اگر در راه طاعت خدا خرج کنند ، صاحب مال در قیامت می بیند که مال او میزان عمل دیگری را سنگین و ارزشمند کرده است ، حسرت می خورد ، که چرا خودش آن را در راه خدا صرف نکرده است (تا امروز از مهلکه عذاب نجاتش دهد) . و اگر مالش را در مسیر معصیت خدا صرف کنند ، (بازهم بر حسرت و عذابش افزوده می شود) که مال او ورثه را در نافرمانی خدا کمک و تقویت کرده است)) . (۳۱۹) در مثل دوم ، اعمال کافران ، به ظلمتهایی تشبیه شده که در یک اقیانوس پهناور قرار گرفته و موج آن را پوشانده و بر فراز موج ، موج دیگری است و بر

فراز آن، ابر تاریکی قرار دارد. به این ترتیب سه ظلمت بر روی هم متراکم شده است: ظلمت اعماق آب، ظلمت امواج خروشان و ظلمت ابر تاریک. بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیا، قابل رؤیت نخواهد بود، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش بیاورد، آن را نمی بیند؛ (إِذْ آءَاخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرُهَا). بعضی از مفسران گفته اند: این ظلمتهای سه گانه ای که افراد بی ایمان در آن غوطه ورنند، عبارتند از: ((ظلمت اعتقاد غلط))، ((ظلمت گفتار نادرست)) و ((ظلمت کردار بد))؛ و به تعبیر دیگر، اعمال افراد بی ایمان هم از نظر زیر بنا و عقیدتی تاریک است و هم از نظر رفتار و اخلاق ظاهری. بعضی دیگر گفته اند: از آنجا که عامل اصلی شناخت سه چیز است: ((قلب))، ((چشم)) و ((گوش)) و چون کفار این سه را از دست داده اند، در ظلمتها غوطه ورنند. بعضی دیگر گفته اند: این ظلمتهای سه گانه عبارت از مراحل جهل آنهاست: نخست اینکه نمی دانند، دوم این که نمی دانند که نمی دانند، سوم این که با این حال، فکر می کنند می دانند که همان جهل مرکب است چنانکه فخر رازی در این باره می گوید: آن کس که بداند و بداند که بداند اسب شرف از گنبد گیتی بجهاند و آن کس که بداند و نداند که بداند بیدارش کنید زود که بس خفته نماند (۳۲۰) و آن کس که نداند و بداند که نداند آخر خرک لنگ به منزل برساند (۳۲۱) و آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند (۳۲۲) اینک به عراق اندر، شهریست معظم کآن را همدان خوانی و او هیچ نداند (۳۲۳) به هر صورت وجه شباهت در این تشبیه ((ظلمانی و در ضلالت بودن)) است، یعنی ((ظلمت اندر ظلمت)) درست به عکس مؤمنان که زندگی و افکارشان ((نور علی نور)) است، وجود کافران و افکار و اعمال و اخلاقتشان ((ظلمت بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ)) است؛ مؤمنان از تیرگی دور آمدند لا-جرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل را فکر تست حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است در حدیث آمده است که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: ((امت تو در روز قیامت از صراط چگونه خواهند گذشت؟ فرمود: امت من به واسطه نور علی علیه السلام از صراط عبور می کند و علی به وسیله نور من و من به نور خدا می گذرم. پس نور امت من از علی است و نور علی از من و نور من از خدا و هر کس به ما تولی نکند (یعنی ولایت ما را نپذیرد) او را نور نباشد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت فرمود: (وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ)). (۳۲۴) نکته ها: ۱- سه تشبیه برای اعمال کافران در قرآن شریف برای اعمال کافران سه مثل زده شده است: الف مثل ((سراب)) که اعمال نیک کافران معاند را به ((آب نما)) تشبیه کرده است که از اصل، چیزی جز خیال و وهم نیست و هیچ واقعیت و حقیقتی ندارد. ب مثل ((ظلمات)) که اعمال زشت کافران معاند را به تاریکیهای دریای عمیق تشبیه نموده که ظلمت اندر ظلمت است: ظلمت کفر و عناد، ظلمت اعمال زشت و ظلمت خوی و نیت پلید. ج مثل ((خاکستر و تند باد)) که شرحش در مثل ۲۱ گذشت. مثل سوم ناظر به کارهای نیک است که کافران در حال غیر عناد به حکم فطرتشان به قصد قربت و برای رسیدن به سعادت انجام می دهند، مانند: انفاق، نیکی به بندگان خدا، صله رحم، حمایت از مظلوم و امثال اینها، ولی بعد به سبب عناد و کفرشان آن اعمال نیک خود را نابود می کنند؛ زیرا مقصود از کافران در اینجا هر غیر مسلمان نیست، بلکه کسانی است که در مقابل حقیقت می ایستند و کفر و عناد و لجاجت می ورزند. ۲- سخنی از امام خمینی رحمه الله در باره فطرت خدا جویی چنانکه از مثل ((سراب)) استفاده می شود هر انسانی به حکم فطرت، خواهان کمال و سعادت است، لیکن آدمی در راه رسیدن به کمال، گاهی به اشتباه می رود، فطرتش او را به سوی آب حقیقی که مایه حیات و شادابی واقعی است، دعوت می کند، ولی او سراب را به جای آب می پندارد و دنبال آن می رود؛ آب در کوزه دارد و تشنه لبان می گردد، یار در خانه دارد و دنبال اغیار می دود و سرانجام از یار می ماند و به مقصد نمی رسد. امام خمینی قدس سره کراراً در بیاناتشان به این مطلب اشاره می کردند، از جمله در سال ۱۳۵۹ در جمع نمایندگان مجلس شورای اسلامی، طی سخنان مبسوطی فرمودند: ((و این بشر یک خاصیتیهایی دارد که در هیچ موجودی نیست، من جمله این است که در فطرت بشر طلب قدرت مطلق است، نه قدرت محدود، طلب کمال مطلق است، نه کمال محدود. علم مطلق را می خواهد، قدرت مطلقه را می خواهد و چون قدرت مطلق در غیر حق

تعالی تحقق ندارد، بشر به فطرت حق را می‌خواهد و خودش نمی‌فهمد، یکی از ادله محکم اثبات کمال مطلق، همین عشق بشر به کمال مطلق است. عشق فعلی دارد به یک کمال نه به توهم کمال مطلق به حقیقت کمال مطلق. عاشق فعلی بدون معشوق فعلی محال است. در اینجا توهم و ساختن نفی تاءثیر ندارد برای اینکه فطرت دنبال واقعیت کمال مطلق است نه دنبال یک توهم کمال مطلق، تاکسی می‌گوید بازی خورده است. فطرت بازی نمی‌خورد... اگر تمام عالم را، تمام این کهکشانها و تمام این سیارات و ثوابت و هرچه هست در تحت سلطه یک نفر بیابد. باز قانع نمی‌شود برای اینکه اینها کمال مطلق نیست... فرض کنید که رئیس جمهور آمریکا نصف قدرت این سیاره را دارد و خیال می‌کند که اینکه کم است آنکه من می‌خواهم این نیست خیال می‌کند که اگر شوروی را هم شکست بدهد و منزوی کند و همه این سیاره در تحت قدرت او بیایند بس است این نمی‌فهمد که اینجور نیست، این نمی‌فهمد که عاشق خداست نه عاشق دنیا. دلیل این است که وقتی رسید به آنجا می‌بیند کافی نیست اگر به او گفتند در سیاره مشتری هم یک چیزهایی هست می‌خواهی به او بررسی؟ هیچ ممکن نیست که بگوید: نه، می‌گوید: آری هیچ سیر نمی‌شود... در تمام فطرتها بلااستنا تمام فطرتها بی استثنا عشق به کمال مطلق است عشق به خداست، عذاب برای این است که ما نمی‌فهمیم ما جاهلیم عوضی می‌گیریم مسائل را، اگر روی همین فطرت ما پیش برویم به کمال مطلق می‌رسیم اینکه انسان را معذب خواهد کرد، این است که کمال را عوضی گرفته است. خیال می‌کند کمال رئیس شدن است رئیس اداره شدن است. رئیس اداره که می‌شود، می‌بیند اینکه کم است، اداره چه است رئیس یک کشور شدن است، وقتی رسید می‌رود سراغ کشور دیگر آن هم وقتی رسید می‌رود سراغ دیگری همه عالم را به او بدهند باز سیر نمی‌شود برای این است که کمال مطلق آرزوی انسان است فطرت انسان (... فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ...) (۳۲۵) که این فطرت توحید است، فطرت کمال مطلق است تا آنجا نرسیده‌ی می‌خواهید، دنبال یک گمشده‌ی شما هستید، عوضی می‌گیرید آن گمشده را... پس اینقدر دنبال این ورق و آن ورق و این جبهه و آن جبهه و این طرف و آن طرف نگردید زحمت ندهید خودتان را شما سیر نخواهید شد... آنی که انسان را از تزلزل بیرون می‌آورد آن ذکر خداست، یاد خداست که تزلزل‌ها ریخته می‌شوند، اطمینان پیدا می‌شود... (۳۲۶) و در اواخر عمر شریف خود در نامه‌ی به ((گورباچف))، صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی آن وقت نوشتند: ((انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می‌خواهد و شما خوب می‌دانید که انسان می‌خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نبسته است اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن نبندد، آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم گرچه خود ندانیم. انسان می‌خواهد به ((حق مطلق)) برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است...)) (۳۲۷)

۳۰- مَثَلِ عَنكَبُوت

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَعْوَظَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ إِنَّ اللَّهَ يَغْلِبُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَلَتَكُ الْأَمْثَلُ نُصْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) . (۳۲۸) ((مَثَلِ كَسَانِي كِه غِير از خدا را اولیای خود بر گزیدند مَثَلِ عَنكَبُوت است كه خانه ای برای خود انتخاب كرده ؛ در حالی كه سست ترین خانه ها ، خانه عنكبوت است اگر می دانستند خداوند آنچه را كه غیر از او می خوانند ، می داند و او شكست ناپذیر و حكیم است اینها مثالهایی است كه ما برای مردم می زنیم و جز دانایان آن را درك نمی كنند)). داستان آن كسان كه دوستان جز خدا بگرفته اند از این و آن در مثل باشند همچون عنكبوت كه فرا گیرد زبهر خود بُیُوتِ سُیست تر ، بیت آنچه بینی از بیوت می نباشد خود زبیت عنكبوت نه و

را سقف است و دیوار و ستون نه پناه از حَرّ و برد اندر سکون نیم بادی گر وزد او را برد تار تارش، جمله را از هم دَرَد هیچ اگر باشند دانا در عمل هست با دینشان موافق این مَثَل هر چه را جز حق تو گیری یار و دوست همچو بیت عنکبوت آن حَبّ اوست حق بداند آنچه را خوانند باز از هر آن چیزی جز او بی امتیاز او به ملک خود عزیز است و حکیم غالب و استوده کردار از قدیم این مثلها می زنیم از بحر ناس غیر دانایان نفهمند از شناس (۳۲۹) وجه تشبیه در این جا معبودهای باطل و اولیا و رهبران غیر الهی، به ((خانه عنکبوت)) تشبیه شده اند که سست ترین و بی پایه ترین خانه هاست، زیرا نه دیوار دارد و نه سقف و نه در و پیکر که بتواند صاحبش را از گرما و سرما و غیره حفظ کند و به اندازه ای سست است که با اندک بادی می لرزد و تار و پودش در هم می ریزد. افرادی که به غیر خدا تکیه نموده و سرپرستانی، جز رهبران الهی برای خود برمی گزینند، به خود ((عنکبوت)) تشبیه گردیده اند که چنین خانه سستی برای خویش اتخاذ می کند. بنا بر این، وجه شباهت در این تشبیه ((سستی و بی اعتباری)) است. در امثال و ادبیات فارسی گاهی برای سستی و بی اعتباری چیزی به ((تار عنکبوت)) نیز مثل می زنند: چنانکه می گویند: ((از آنچه عنکبوت بافد، جامه نشاید دوختن)). صاحب ((بحر الحقایق)) می گوید: ((عنکبوت هر چند بر خود می تند، زندان برای نفس خود می سازد و قید بر دست و پای خود می نهد. پس خانه او محبس او است. همچنین کسانی که بدون خدا اولیا گیرند، یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان می کنند، به سلاسل و أغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و در که بُغید و حرمان افتاده، معاقب و معذب گردند)). (۳۳۰) ((شیخ عطار)) بی ثباتی و بی اعتباری دنیا را به ((خانه عنکبوت)) و اندوخته های دنیا پرستان را به ((مگس صید شده در آن)) تشبیه نموده است، چنانکه می گوید: دیده آن عنکبوت بی قرار در خیالی می گذارد روزگار پیش گیرد وهم دور اندیش را خانه ای سازد به کنجی خویش را بوالعجب (۳۳۱) دامی بسازد از هوس تا مگر در دامش افتد یک مگس بعد از آن خشکش کند در جایگاه قوت خود سازد از او تا دیرگاه ناگهی باشد که آن صاحب سرای چوبی اندر دست برخیزد ز جای خانه آن عنکبوت و آن مگس جمله ناپیدا کند در یک نفس هست دنیا آنکه در وی ساخت قوت چون مگس در خانه آن عنکبوت (۳۳۲) خاقانی در این باره قطعه ای دارد که می گوید: اقوال به عندلیب (۳۳۳) بسپار اشکال به عنکبوت بگذار از هندسه عنکبوت را چیست کز قوت (۳۳۴) حرام بایدش زیست آنکس که حریف (۳۳۵) عنکبوت است ماءوای گهش ((اءَوْهَنُ الْبُيُوتِ)) است (۳۳۶) از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: ((نَظَّفُوا بُيُوتَكُمْ مِنْحَوْكِ الْعَنْكَبُوتِ فَإِنَّ تَوَكُّهَ فِي الْبَيْتِ يُورِثُ الْفَقْرَ؛ خانه های خود را از تار عنکبوت نظیف و پاکیزه کنید، زیرا وا گذاشتن آن در خانه باعث فقر و تهی دستی است)). (۳۳۷) نکته ها: ۱- تفاوت در کها از مثالهای قرآن علامه طباطبایی قدس سره می گوید: ((جمله (وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ لِنُضْرِبِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعِلْمُونَ) اشاره به این نکته است که مثالهای قرآن هرچند برای همه مردم زده می شود و همه آن را می شنوند، ولی حقیقت و لبّ معانی و مقاصد آن را تنها دانشمندانی درک می کنند که در حقایق امور تدبّر و تفکر می نمایند و بر ظواهر آن جمود و تعصّب نمی ورزند. بنا بر این درک افراد نسبت به مثالهای قرآن متفاوت است. برخی از شنوندگان فقط به ظاهر آن بسنده نموده و در عمق آن هیچگونه تدبّر و تعقل نمی کنند، و برخی دیگر به اعماق و ژرفای آن می اندیشند و حقایق باریک و دقیق آن را درک می کنند)). (۳۳۸) ۲- اسراری از زندگی عنکبوتها عنکبوتها که انواعشان مختلف است زندگی جالب و پر ماجرا و شگفت آوری دارند، دانشمندان زیست شناسی تا کنون به گوشه هایی از زندگی و حالات سراسر اسرار آمیز و سیاست و تدابیر مختلف عنکبوتها پی برده اند که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می گردد: الف حمله زنبورها و تاکتیک عنکبوتها ((زنبوران زرد دشمنان عنکبوتها هستند. این زنبورها هرجا شکاری پیدا کنند، به آن حمله کرده نیش خود را در مراکز عصبی او فرو برده و پاها و فکهای عنکبوت را فلج می کنند و آنگاه شکار خود را در سوراخی که برای این منظور کنده اند، دفن می نمایند تا ذخیره ای برای نوزادانشان باشد. حتی عنکبوت معروف منطقه حازه هم که طولش ((۹)) سانتیمتر است از نیش زنبور زرد در امان نیست. پاره ای از زنبورها در بدن عنکبوتها تخم ریزی می کنند و این تخمها بعد از

شکفته شدن، از جسد میزبان خود تغذیه می نمایند تا به حد رشد و بلوغ برسند و بعد مانند پدر و مادر خود به شکار عنکبوت پردازند. عنکبوتها برای دفاع در برابر حملات ناگهانی زنبوران هر کدام چاره ای اندیشیده حيله ای به کار می برند؛ بعضی از انواع عنکبوت به جای اینکه در وسط کار خود جای گیرد، زیر برگ در انتهای شبکه ای که بافته، پنهان می شود یا برای خود مخفیگاه دیگری تهیه می کند. بعضی دیگر در نزدیکی کار خود ((زنگهای خطر)) می بافند، این زنگها از چند تار تهیه شده است که اگر زنبورها از آن اطراف عبور کنند، یقیناً با آنها برخورد خواهند کرد. ارتعاش تارها، عنکبوت را از خطر آگاه می سازد و در سوراخی پنهان می شود. ((کارتونک)) عنکبوت علاوه بر اینکه وسیله شکار حشرات است، مثل دستگاههای گیرنده، اصوات مختلف را به گوش عنکبوت می رساند که اگر به صورت خطرناک بود، خود را مخفی سازد. بعضی دیگر از انواع عنکبوتها به محض اینکه صدای زنبور را می شنوند، شروع به نوسان شدید می کنند و مانند پروانه هواپیما که در حال حرکت قابل رؤیت نیست آنها نیز به چشم نمی آیند در نتیجه زنبور نمی تواند آنها را پیدا کند. ب حيله عنکبوت نقّاش حيله ((عنکبوت نقّاش)) از همه جالب تر است. این نوع عنکبوتها که در مناطق گرم زندگی می کنند، در وسط تارهای خود نقشی می بافند که کاملاً به خودشان شبیه است و خود در گوشه ای از تار، در کمین طعمه و به انتظار آن می نشیند. پاره ای از زنبورها گول می خورند و به سوی آن نقش حمله می برند و تا هنگامی که به اشتباه خود پی ببرند، عنکبوت خود را نجات داده است. ج حيله عنکبوت یک تار ((عنکبوت استرالیایی)) به جای شبکه فقط یک تار از غده خود بیرون می دهد یک سر آن را با ماده چسبناک به محلی محکم می کند و سر دیگر آن را با یکی از پاهای خود نگاه می دارد و در کمین می نشیند و آن را در هوا می چرخاند. به محض اینکه حشره ای را نزدیک خود می بیند، یک سر تار را به سوی او پرتاب می کند. اگر تار به بال مگس هم بخورد، به آن می چسبد و خوراک عنکبوت مهیّا است. د حيله عنکبوت آفریقایی نوعی عنکبوت آفریقایی جنوبی، تمام روز روی شاخه درخت می ماند، به قسمی که کسی نمی تواند او را از جوانه درخت تشخیص دهد. هنگام شب پس از اینکه دشمنانش به خواب رفته اند، با الیاف چسبناکی شبکه ای مابین پاهای خود می تند که به اندازه تمر پست است. اگر پروانه یا پشه ای نزدیک شود، پاها را از یکدیگر دور می کند به قسمی که سطح آن شش برابر سطح اولیه اش می شود و آن را بر سر راه حشره می گیرد. حشره در دام می افتد و عنکبوت آن را می بلعد. ه قصر حبابی عنکبوت آبی عنکبوتهایی که در آب زندگی می کنند گوناگون هستند، ولی مهم ترین و باهوش ترین آنها شاید ((عنکبوت زجاجی)) باشد که علاوه بر ساختن حباب بلور که برای تنفسش لازم است و حرکات او را در آب آسان تر و سریع تر می کند، در موقعی که مزاحمتی از طرف جریان آب یا حشرات و ماهیهای مختلف احساس نکند، شروع به ساختمان قصر باشکوهی می کند و از عجایب اینکه قصر او نیز مانند حباب بلورش مملوّ از هوای متراکم و فشرده و متبلور و درخشان و دارای قسمتهای جداگانه است که اطاق خواب و اطاق غذا خوری و حجله عروسی و اطاق زایمانش در آن قرار دارد، منتها جانور آن را در تاریکی بنامی کند تا از شر دشمنان مصون بماند. غذای او الک و علفهای ریز و خزه می باشد. و طناب مارپیچی عنکبوت دکتر ((ونسون)) می گوید: عنکبوت نوع موریس در وسط دام خود رشته ای سفید رنگ و نسبتاً ضخیمی به صورت مار پیچ می تند که همیشه آن را به حال تابیده نگاه می دارد. اگر حشرات کوچکی مثل مگس و پشه و غیره در دام افتادند، سایر تارهای دام آنها را در خود فرو می گیرند و عنکبوت به طعمه خود دست پیدا می کند ولی اگر شکار بزرگی مثل ملخ در آن افتاد و نیروی تارهای متعدد برای نگه داشتن آن در تله مؤثر نبود رشته سفید رنگ و ضخیمی که به صورت مارپیچ در وسط دام تنیده، باز می شود و چون کابل محکم و آهنینی گرداگرد جثه ملخ را فرا می گیرد و او را عاجز می سازد و آنگاه عنکبوت به شکار لذیذ خود دست پیدا می کند. در واقع رشته سفید رنگ و سطائی چون قوای ذخیره ای است که جانور از آن برای به دام کشیدن حشرات بزرگ تر و قوی تر استفاده می نماید. (۳۳۹) ز تارهای عنکبوت ((تارهای عنکبوت از مایع لزجی ساخته می شود که در حفره های بسیار کوچکی همچون سر سوزن در زیر شکم او قرار دارد، این مایع دارای ترکیب خاصی است

که هر گاه در مجاورت هوا قرار گیرد ، سخت و محکم می شود . عنکبوت آن را به وسیله چنگال مخصوصش از این حفره ها بیرون کشیده و تارهای خود را از آن می سازد . می گویند : هر عنکبوت قادر است با همین مایع بسیار مختصر که در اختیار دارد ، در حدود پانصد متر از این تارها بتند ! بعضی نوشته اند که سستی این تارها بر اثر نازکی فوق العاده است (۳۴۰) و گر نه از تار فولادینی که به ضخامت آن باشد محکم تر است ! عجیب اینکه این تارها گاهی هر کدام از چهار رشته تشکیل شده و هر رشته نیز خود از هزار رشته تشکیل یافته که هر کدام از سوراخ بسیار کوچکی که در بدن او است ، بیرون می آید . اکنون فکر کنید هر یک از این تارهای فرعی چه اندازه ظریف و دقیق و باریک تهیه می شود . علاوه بر عجایی که در مصالح ساختمانی خانه عنکبوت به کار رفته ، شکل ساختمانی و مهندسی آن نیز جالب است ، اگر ((به خانه های سالم عنکبوت)) دقت کنیم ، منظره جالبی همچون یک خورشید با شعله هایش بر روی پایه های مخصوصی از همین تارها مشاهده می کنیم . البته این خانه برای عنکبوت خانه مناسب و ایده آلی است ، ولی در مجموع سست تر از آن تصوّر نمی شود ، و این چنین است معبودهایی که غیر از خدا می پرستند . (بنا بر این) خانه عنکبوت و تارهای او با اینکه ضرب المثل در سستی می باشد ، خود از عجایب آفرینش است که دقت در آن انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می کند . (۳۴۱) ۳- ضعف انسان نسبت به سایر موجودات ((در قرآن سوره ای به نام عنکبوت نامگذاری شده و با توجه به اینکه سور قرآن نیز ((وحي)) است به اهمیت این حشره می توان پی برد . عجیب تر اینکه دو سوره دیگر قرآن نیز به نام دو حشره که زندگی اسرار آمیزی دارند ، نامگذاری شده یکی سوره نحل (زنبور عسل) و دیگری سوره نمل (مورچه) . شاید منظور این باشد که انسان به هیچ موجودی به دیده حقارت ننگرد و از هیچ آیت الهی به سادگی نگذرد ؛ زیرا در جهان آفرینش هر مخلوقی ، عالمی از عجایب و شگفتیها به همراه دارد و جهانی اسرار پیچیده و کشف نشده ! توجه و تعمق در زندگی مورچگان و زنبوران عسل و عنکبوت و پشه و مگس و . . . ، انسان را به این حقیقت معترف می کند که از او مخلوقی ضعیف تر وجود ندارد ؛ (۳۴۲) آری ، ضعیف تر از مورچه و ناتوان تر از مگس و پشه ! یک ((مورچه)) می تواند ((شصت برابر وزن خود)) را به آسانی حمل کند و به این جهت بارهای سنگینی چون ران ملخ ، مگس درشت ، تخمه هندوانه و . . . را به آسانی به سوی لانه می کشاند و اگر به همین نسبت یک انسان ۷۰ کیلوگرمی می توانست ۶۰ برابر وزن خود را حمل کند ، قادر بود ۴۲۰۰ کیلوگرم بار را از زمین بردارد و به جای دیگر ببرد . ((کک)) که قهرمان پرش شناخته شده ، می تواند با یک جهش سی سانتی متر از زمین بلند شود که این فاصله دویست برابر طول بدن اوست . اگر بشر به اندازه کک قدرت پرش می داشت ، در مسابقات جهانی پرش ، صحبت از ۳۰۰ متر و ۴۰۰ متر می شد ، نه دو تا سه متر ! . . . با این ترتیب باید تصدیق کرد که ((انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است)) و موجود ناتوان نباید به خود ببالد و موجودات تواناتر از خود ، حتی میکروبی را که به چشم دیده نمی شود از نظر دور دارد)) . (۳۴۳)

۳۱- مَثَل اصحاب قریہ

(وَاَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقرْيَةِ اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ اِثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا (۳۴۴) بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ قَالُوا مَآ اَعْنَتُمْ اِلَّا- بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذِبُونَ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ اِنَّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا اِلَّا الْبَلَّغُ لِنُبَيِّنَ قَالُوا اِنَّا تَطَيَّرْنَا (۳۴۵) بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ اَلِيمٌ قَالُوا طَبَرُكُمْ مَعَكُمْ اَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ اَعْنَتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ) . (۳۴۶)) (و برای آنها اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن ، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند ؛ آنگاه که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم ، و آنها آن دو را تکذیب کردند ؛ لذا برای تقویت آن دو ، شخص سوّمی فرستادیم ، آنها همگی گفتند : ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم . آنها در جواب گفتند : شما جز بشری همانند ما نیستید ، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده ، شما فقط دروغ می گوئید . (رسولان ما) گفتند : پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به

سوی شما هستیم ، و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست . آنان به (رسولان) گفتند : ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما را شوم می دانیم) و اگر (از این سخنان) دست برندارید ، شما را سنگسار خواهیم کرد و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید . (رسولان) در پاسخ گفتند : شومی و (نحسی) شما از خود شماست اگر درست بیندیشید ، بلکه شما گروهی اسرافکارید) . مکیان را ای محمد کن بیان این مثل کز حالشان باشد نشان اهل آن ده که در انطاکیه بود چون رسولان آمدند آنجا فرود بهر دعوت از حواریین دو مرد خود روان عیسی با انطاکیه کرد . . . داشتند آن هر دو تن را بر دروغ پس به ثالث یافتند ایشان فروغ هر سه پس گفتند با آن قوم چون یک زبان إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسِلُونَ قوم گفتند از تغافل که شما نیستید الْبَشَر مانند ما حق نفرستاد هیچ از وحی چون بر شما إِنِ اَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ رَبِّ مَا گفتند داند بی گمان این که ما باشیم زافرستادگان نیست بر ما جز بلاغی آشکار آنچه را داریم امر از کردگار قوم گفت إِنَّا نَطَيِّرُنَا بِكُمْ بد گرفتیم از شما بی اُشْتَلُم (۳۴۷) خود شما بودید بر ما فال بد از قدمتان گشت قحطی در بلد دانه شد نابود و خشک اشجار ما موش قحط افتاده در انبار ما باز گر نی ایستید از حرف و کار می کنیم اکنون شما را سنگ سار بر شما باشد یقین بیم هلاک می رسد و زما عذاب دردناک می بگفتند آن رسولان فال بد با شما باشد ببینید آن زخود پند داده گر شما آیا شوید نسبت آن را به فال بد دهید گر کسی گوید که اندر راه تو هست چاهی بین نیفتی تا در او یا که منشین زیر این سقف ای فلان که خراب است و در افتد ناگهان تو نمایی حمل آن بر فال بد پس تویی آن فال بد را ریشه خود بل شما باشید از سر گشتگان هم ز حدّ خویشتن بگذشتگان (۳۴۸) وجه تشبیه این آیات و چندین آیه بعد که مجموعاً ۱۸ آیه می شود ، درباره سرگذشت چند تن از پیامبران پیشین یا (مبلّغان و فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام) است که مأمور هدایت قوم بت پرستی بودند که قرآن از آنها به عنوان (اَصْحَابُ الْقَرْيَةِ) یاد کرده است . آنها به مخالفت برخاسته و مأموران الهی و مبلّغان دینی را تکذیب و تهدید کردند و تعدادی از پیروان و ایمان آورندگان را که نوشته اند حدود چهل نفر بودند ، به سخت ترین وضع شهید نمودند که از جمله آنان حبیب نجّار ، ((مؤ من آل یاسین)) بود و سرانجام دچار عذاب الهی شدند و صاعقه ای آمد و همه آن مردم سرکش را یک جا نابود کرد . جملگی مردند در یک لحظه چون صیحه آمد فَاذَا هُمْ خَامِدُونَ همچو آتش که بمیرد در سیل جملہ مردند از خروش جبرئیل ای تاءسف بر عبادی کاین چنین عمرشان شد صرف کفر و فسق و کین هم رسولی نامد ایشان را جز آن که بر اوشان بود استهزاء عیان هیچ آیا ننگرند از پیش چون ما تبه کردیم بسیار از قرون (۳۴۹) خداوند به پیامبر اسلام می فرماید : این سرگذشت را به عنوان ((ضرب المثل)) و نمونه لجاجت و سرکشی ، برای مردم مگه باز گو کن تا هم هشداری باشد برای مشرکان مگه و هم مایه تسلّی و دلداری برای پیامبر و مؤ منان اندک آن روز ، به هر حال تکیه بر این سرگذشت در قلب ((سوره یاسین)) که خود قلب قرآن است ، به خاطر شباهت تامّی است که با موقعیت مسلمانان آن روز دارد . ((قریه)) در لغت عرب و در قرآن مجید ، هم به روستا گفته می شود و هم به شهر . در آیات مورد بحث مراد از ((اصحاب قریه)) طبق گفته مفسّران ، مردم شهر ((انطاکیه)) است که از شهرهای بسیار قدیم شامات بوده و هم اکنون از نظر جغرافیایی جزء قلمرو کشور ((ترکیه)) است . نکته ها : ۱- فال بد و نحوست حربه ضدّ دیانت ((تَطْيِير)) از ماده ((طیر)) به معنای پرنده است ، و چون عرب جاهلی گاهی ((بانگ کلاغ)) را شوم می دانست ، و پریدن پرنده را از دست چپ ، نشانه تیره بختی می پنداشت ؛ این کلمه به معنای فال بد زدن آمده است . در قرآن کراراً به این مطلب اشاره شده است . از جمله در آیات مورد بحث از قول بت پرستان شهر ((انطاکیه)) نقل می کند که آنها به پیامبران الهی (و یا مبلّغان و فرستادگان حضرت مسیح) گفتند : ((إِنَّا نَطَيِّرُنَا بِكُمْ)) ؛ ((ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما شوم ، و مایه بدبختی شهر و دیار ماست)) . بعضی از مفسّران گفته اند : مقارن آمدن آن مأمور الهی و مبلّغان دینی ، مدّتی نزول باران قطع شده بود و مشکلاتی بر اثر خشکسالی در زندگی مردم آن دیار ایجاد شده بود . ولی چنان که از دنباله سخن آنان استفاده می شود ، این یک بهانه و سوژه ای بیش نبود و عامل اصلی خوفی بود که آنها از ایمان آوردن بعضی از مردم ، خصوصاً ، نسل جوان در خود احساس کرده بودند ، زیرا در ادامه گفتند : ((لَبِن لَّمْ تَنْتَهُوْا لَتُوجَمَنَّكُمْ)) ؛ ((اگر

((از تبلیغات خود) دست بردارید، شما را سنگسار می‌کنیم)). معلوم می‌شود از تبلیغات مبلغان و بیدار شدن مردم به ویژه جوانان وحشت داشتند. اصولاً، فال بد زدن و نحس شمردن، حربه‌ای است که دشمنان خط پیامبران در طول تاریخ، بدان متوسل شده‌اند و با این حربه مردم ساده‌اندیش را نسبت به پیغمبران الهی و مبلغان و مروجان دینی، دلسرد و بدبین می‌کنند. چنانکه اشاره شد، قرآن مجید در موارد متعدّد این مطلب را بازگو فرموده است. از جمله در مورد قوم حضرت صالح علیه السلام که گویا دچار خشکسالی و کمبود مواد غذایی شده بودند، چنین نقل می‌نماید: (قَالُوا أَطِيزُنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ ...)؛ (۳۵۰) ((آنها گفتند ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفته ایم))، یعنی این گرفتاریها و کمبودها و مثلاً: گرانیها، همه از قدم نامیمون تو و یاران توست، شما مردم شومی هستید برای جامعه ما بدبختی به ارمغان آورده‌اید. در سوره ((اعراف)) می‌فرماید: (... وَإِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةُ يَطِيرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ ...)؛ (۳۵۱) ((و هنگامی که بدی (و بلا) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: از شومی موسی و کسان اوست)). در صدر اسلام نیز هرگاه مسلمانان دچار مشکل و کمبودی می‌شدند، منافقان آن را به دین و سوء مدیریت دینی نسبت داده و با کمال گستاخی می‌گفتند این نارسایی‌ها همه از ناحیه خود پیغمبر است، چنانکه قرآن می‌فرماید: (... وَإِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةُ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ...)؛ (۳۵۲) ((و اگر مشکلی دامنگیر آنها شود، می‌گویند: این از ناحیه توست)). آری، اتهام ((نحوست)) از حربه‌های دیرینه‌ای است که دشمنان در طول تاریخ، در برابر پیامبران و پیروانشان بدان متوسل شده و مردم ساده لوح و سطحی‌نگر را نسبت به رهبران الهی و مبلغان و مروجان دینی، دلسرد و بدبین می‌کنند؛ رژیم منحوس پهلوی نیز، برای مقابله با روحانیت از همین حربه استفاده می‌کرد و تا اندازه‌ای این سوژه برای پیشبرد اهداف شومشان مؤثر واقع شده بود، چنانکه امام خمینی قدس سرّه در کتاب ((کشف الاسرار)) که در زمان طاغوت آن را نوشته‌اند، در این باره می‌فرماید: ((ملاًها از همان روزهای اوّل تصدّی، رضاخان را بر خلاف مصالح کشور تشخیص دادند و تا توانستند عمومی و وقتی نشد مخفیانه و خصوصی فسادهای خانمانسوز او را به مردم گوشزد کردند ولی تبلیغات آن دسته به توسط روزنامه‌های آن روز که ننگ ایران بودند و امروز نیز بعضی از آنها بازیگر می‌دانند آنها را، از نظر مردم ساقط کرد تا آنجا که آنها را سوار اتومبیل نمی‌کردند و هر عیبی اتومبیل می‌کرد از قدم آخوند می‌دانستند)). (۳۵۳) امام امت رحمه الله بعد از پیروزی انقلاب نیز در موارد مختلف ضمن سخنانشان به این مطلب اشاره نمودند، از جمله در سال ۱۳۵۷ طی سخنان مبسوطی در این زمینه فرمودند: ((مقالاتی که می‌نوشتند مقالاتی بود که به ضدّ روحانیت بود و آن وقت با کمال وقاحت می‌نوشتند و تبلیغات می‌کردند، همه گروه‌ها را وادار کرده بودند که به ضدّ این طایفه انجام وظایف خودشان را بدهند... در آن وقت این نقشه‌ای که آنها (بر ضدّ روحانیت) کشیده بودند و احتیاط این بود که مبادا آخوندها یک کاری بکنند، حالا که دیدند آخوندها با دعوت خودشان و با همراهی همه قشرهای ملت از دانشگاه گرفته تا بازار، تا کارگر و تا کشاورز، همه اینها باهم بودند و یک همچو کار بزرگی را کردند، حالا بیشتر از آن وقت در صدد هستند... که ملت را از این طایفه (روحانیت) جدا کنند و دانشگاه را از مدرسه (علمیه) جدا کنند و بلکه همه قشرها را باهم بد بین کنند و به جان هم بیندازند)). (۳۵۴) ۲- تاءثیر فال نیک و بد فرستادگان الهی در پاسخ به اظهارات بت پرستان شهر ((انطاکیه)) که نسبت به ایشان فال بد زده و آنان را شوم می‌پنداشتند، فرمودند (طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ)؛ ((شومی و نحسی از ناحیه خود شماست))؛ یعنی همین عقیده خرافی که چوب ساخته دست خود را کار ساز و مشکل گشا می‌پندارید، و نیز همین طرز تفکری که تبلیغات دینی را به فال بد می‌گیرید، خود بدترین نوع نحوست و تیره بختی است. اصولاً فال نیک و بد که در میان بسیاری از ملّت‌ها و اقوام مختلف رایج است، اثر روانی دارد. فال نیک غالباً مایه امیدواری و حرکت است، ولی فال بد موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است. شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از ((فال نیک)) نهی نشده، اما ((فال بد)) به شدّت محکوم گردیده است. در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت می‌فرماید: ((تَفَاءَلُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ؛ کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید)). (۳۵۵) ((دمیری)) که از نویسندگان قرن هشتم

هجری است، در یکی از نوشته های خود اشاره به همین مطلب کرده و می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فال نیک را دوست می داشت، به خاطر آن بود که انسان هر گاه امیدوار به فضل پروردگار باشد در راه خیر گام بر می دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن مایه سوء ظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است)). (۳۵۶) در روایتی از امام صادق علیه السلام به این اثر روانی اشاره شده است که می فرماید: ((الطَّيْرَةُ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا، إِنَّ هَوْنَهَا تَهَوَّنَتْ وَإِنْ شَدَّذَتْهَا تَشَدَّدَتْ وَإِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئًا لَمْ تَكُنْ شَيْئًا؛ فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می پذیری، اگر آن را سبک بگیری، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری پر اثر، و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت)). (۳۵۷) میان اهل تاریخ معروف است که: ((هاشم))، با ((عبد شمس)) توأم بوده و هنگام تولد انگشت هاشم به پیشانی عبد شمس چسبیده بود. موقع جدا کردن، خون سرشاری جاری شد و این پیشآمد سبب شد که مردم آن را به فال بد گیرند. حلبی در سیره خود می نویسد: ((که این فال بد، اثر خود را بخشید. زیرا جنگ و خونریزی پس از اسلام، میان بنی عباس از فرزندان هاشم و بنی امیه که از صلب عبد شمس بودند حکم فرما بود)). گویا نویسنده سیره، وقایع جانگداز فرزندان علی را نادیده گرفته است. در صورتی که آن صحنه های خونین که فرزندان امیه با ریختن خونهای پاک فرزندان پیامبر بوجود آوردند، زنده ترین گواه بر وجود خصومت میان این طایفه است. ولی معلوم نیست چرا نویسنده نامبرده از این جریانها نامی نبرده است؟!)). (۳۵۸) بعضی از مورخان نوشته اند: ((هنگامی که اسیران آل رسول را به شهر شام وارد کردند) یزید، بر بام قصر جیرون رفت، تا کاروان را پیش از آنکه به درون کاخ شود، بنگرد. چشمش که به سرهای شهیدان افتاد، کلاغی بانگ برداشت. بانگ کلاغ را عرب به فال بد می گیرد. یزید شعری بدین مضمون سرود: وقتی که نور سرها بر باره قصر جیرون بتافت کلاغی بانگ برداشت بدو گفتم: بانگ بر آری یا بر نیآوری من کار خود را کردم و طلبهای خود را از پیغمبر بگرفتم!!)). (۳۵۹) منظور یزید از طلبها اجداد و نیاکانش بود که در جنگ ((بدر)) به رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به دست امام علی علیه السلام کشته شده بودند و از جمله آنان ((عتبه)) پدر هند و جد مادری معاویه و ((شیهه)) برادر عتبه و ((ولید)) پسر عتبه و دایی معاویه و ((حفظه)) برادر معاویه بودند. حضرت علی علیه السلام در نامه ای به معاویه به این مطلب اشاره نموده و می فرماید: ((وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي اَعْصَصْتَهُ بِجَدِّكَ وَخَالِكَ وَاءَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ؛ و شمشیری که با آن به جد تو و به دایت و برادرت در یک جا زدم نزد من است)). به هر صورت در اسلام از فال بد زدن به شدت مذمت شده ولی از فال نیک نهی نشده است. عجیب این است که موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکرو حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان غریبها رد شدن از زیر نردبان، افتادن نمکدان، هدیه دادن چاقو، منزل، صندلی و اتاقی که شماره آن سیزده باشد به شدت به فال بد گرفته می شود و عدد ((سیزده)) را نحس می دانند و هنگام نوشتن آن ((۱۲ + ۱)) می نویسند و یا اصلاً عدد سیزده را حذف می کنند. می گویند: در سازمان ملل متحد آسانسور از طبقه ۱۲ به طبقه ۱۴ منتقل می شود و طبقه سیزده اصلاً وجود ندارد، در حقیقت طبقه سیزده واقعی همان طبقه چهارده زبانی است. هنوز هم بازار رمالان و فالگیران در میان جوامع به اصطلاح متمدن غربی گرم و داغ است و مسأله موهوم بخت و طالع در میان آنها مشتری فراوان دارد؛ فالگیران کنونی مانند گذشته دوره گرد نیستند، بلکه در دفتر کار خود می نشینند و به وسیله نامه یا تلفن به ارباب رجوع وقت خصوصی می دهند و طبق قرار قبلی آنان را می پذیرند. مردم نادان مبالغی می پردازند و مدتی به گفته های موهوم ((فالگیران عصر فضا)) گوش می دهند.

۳۲- مَثَل غلام یک خواجه و غلام چند خواجه

((ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْاَحْمَدُ لِلَّهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)). (۳۶۱) ((خداوند مثالی زده است: مردی را که برده و مملوک شریکانی است که در باره او پیوسته باهم به مشاجره مشغولند، و مردی که

تنها تسلیم یک نفر است ؛ آیا این دو یکسانند ؟ ! حمد ، مخصوص خداست ، ولی بیشتر آنان نمی دانند)). حق زد اندر شرک و توحید این مثل هست مردی را شریکان در محلّ چند مولا باشدش گریخته بر خلاف یکدیگر جوینده هر شریکش خدمتی گوید زدور هیچ یک ناید به اتمام ، آن امور هم از او نبوند راضی هیچ یک نقش او خواهند تا سازند حک تا بود مردی غلام یک نفر هر دم از خود سازدش خوشنودتر در شباهت این دو باشد مثل هم هیچ آیا همچنانکه مدح و ذمّ (۳۶۲) وجه تشبیه خداوند متعال در اینجا ((آدم مشرک)) را به غلام و برده ای تشبیه کرده است که دارای چند ارباب است و هر کدام او را به کاری ضد یکدیگر وامی دارند ؛ یکی می گوید فلان برنامه را انجام بده و دیگری وی را از آن کار نهی می کند ، سومی دستور دیگری بر خلاف آن دو به او می دهد و همین طور مرتّب حیران و سرگردان است ، نمی داند چه کند و خود را با نوای کدام یک هماهنگ سازد . و ((انسان موحد و یکتا پرست)) را به فردی تشبیه نموده است که تنها تسلیم یک نفر است . خط و برنامه او مشخص و صاحب اختیارش معلوم است و بدون هیچ گونه دغدغه و سرگردانی کارش را انجام می دهد و با اطمینان خاطر و آرامش روح گام بر می دارد . بنا بر این ((وجه شباهت)) در آدم مشرک ((تخیر و سرگردانی)) و در فرد مؤمن ((اطمینان و آرامش روحی)) است ؛ یعنی مشرک همواره در میان انواع تضادها ، تناقضها و تزلزلها غوطه ور و سردرگم است و مویّد همیشه آرامش خاطر و قلبی مطمئن دارد ، چون فقط دل در گرو عشق خدا دارد . یک دوست بسنده کن که یک دل داری گر مذهب عاشقان عاقل داری ((مُشاکِشُونَ)) از ماده ((شکاسه)) به معنای سوء خلق و دعوا و خصومت است ؛ بنا بر این ((متشاکس)) به کسانی گفته می شود که با عصبانیت و بد خلقی به جرّ و بحث و نزاع مشغولند)). (۳۶۳) ((سَلَم)) ، یعنی خالص و بدون شریک ، ملک خالص یک نفر بودن . در روایتی از حضرت علی علیه السّلام نقل شده که فرمود : ((إِنَّا ذَاكَ الرَّجُلُ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ ؛ منم آن مردی که همواره تسلیم رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم بود)). در حدیث دیگری آمده : ((الرَّجُلُ السَّلَامُ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلَى وَشِيعَتِهِ ؛ مردی که حقیقتاً تسلیم بود ، علی علیه السّلام و شیعه او بودند . و در پایان آیه می فرماید : ((حمد و سپاس مخصوص خداوند است)). (۱) لَحْمِدُ لِلَّهِ . خداوندی که با ذکر این مثلهای روشن راه را به شما نشان داده ، و دلایلی واضح را برای تشخیص حق از باطل در اختیار شما قرار داده است ، خداوندی که همه را به اخلاص دعوت می کند و در سایه اخلاص آرامش می بخشد ، چه نعمتی از این بالاتر ، و چه شکری و حمدی از این لازم تر ؟ ((ولی اکثر آنها نمی دانند)) و با وجود این دلایل روشن به خاطر حبّ دنیا و شهوات سرکش به حقیقت راه نمی برند . (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) . (۳۶۴)

۳۳- مَثَل یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

((مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا (۳۶۵) سَجْدًا (۳۶۶) يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرَضُوا نَأْسِيمًا لَهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطُهُ (۳۶۷) فَازْرَهُ (۳۶۸) فَاسْتَغْلَظَ (۳۶۹) فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوَاقٍ (۳۷۰) يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً ءَاجِرًا عَظِيمًا) . (۳۷۱)) ((محمّدصلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست و کسانی که با او هستند ، در برابر کفار سر سخت و شدید ، و در میان خود مهربانند ؛ پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی ، در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند ؛ نشانه آنان در صورتشان از اثر سجده نمایان است ، این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است ، همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است ، و به قدری نموّ و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد ! این برای آن است که کافران را به خشم آورد ، (ولی) خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند ، وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است)). حق بود کافی و هم بر وی گواه که محمّد شد فرستاده إله وانکسانکه با ویند از مؤمنین سخت بر کفار و بس پر قهر و کین بینی ای بیننده ایشان را مدام راکع و ساجد به هر حال

و مقام از خدا جویند فضلی بر مزید همچنین خوشنودی او با امید هست ایشان را علامت در وجوه از نشان سجده حق با شکوه قصد از این سیما بود نور شهود که بتابد از رخ اهل سجود وان بینند اهل عرفان و یقین نی کسی کاورا نباشد نور دین باشد این وصف از نشان مؤ منان گشته در تورات و انجیل آن بیان یعنی ایشان را ستوده در کتاب زین صفت ربّ العباد اندر ثواب همچو دانه کاشته کاندن نخست شاخه ها آرد برون باریک و سست پس قوی گرداند آن را پس شود او سطر و سخت و بر ساق ایستد آن چنان گردد تناور که عجب زو کنند اهل زراعت در طلب این مثال احمد است و مؤ منان که شدند ایشان به تدریج آن چنان بعد ضعف اعنی قوی گشتند و سخت همچو بعد از رستن و ماندن درخت گفت این تشبیه بهر اهل دین تا شود کفّار زایشان خشمگین وعده کرد آن مؤ منان را کردگار که بود کردارشان نیک از عیار در جهان و در جنان پر نعیم هستشان آمرزش و اجر عظیم (۳۷۲) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه که آخرین آیه ((سوره فتح)) است، اصحاب خاصّ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را از لسان تورات به ((پنج صفت)) ممتاز توصیف نموده، سپس به نقل از انجیل آنان را به ((زراعتی)) تشبیه کرده است که جوانه های خود را خارج ساخته، آنگاه به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است، و به قدری رشد و نمو کرده و پربرکت شده که زارعان را به شگفتی و می دارد. وجه تشبیه ((نمو سریع و نیرومند شدن چشمگیر)) است؛ یعنی همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و پیروان راستین خط آن حضرت که در آغاز بعثت بسیار اندک و ضعیف بودند، طولی نکشید که روز به روز بر تعداد و نیروی آنها اضافه شد، به گونه ای که شوکت و بزرگی آنان اعجاب آور گردید. (۳۷۳) آن پنج صفت که از تورات نقل شده به ترتیب عبارتند از: ۱ (اَشِدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ)؛ ((آنان در برابر کافران (و دشمنان اسلام)، سرسخت و محکم هستند)). ۲ (رُحِمَاءٌ بَيْنَهُمْ)؛ ((در بین خود رحیم و مهربانند)). ((آری، آنها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و همکیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان. در حقیقت عواطف آنها در این ((مهر)) و ((قهر)) خلاصه می شود)). (۳۷۴) ۳ (رُكَّعًا سُجَّدًا)؛ ((پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی (و به عبادت خدا مشغولند)). ۴ (يَتَّبِعُونَ فُضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا)؛ ((آنان همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند))؛ ((یعنی نیت آنها پاک و خالص برای خداست. نه برای تظاهر و ریا قدم بر می دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس)). (۳۷۵) ۵ (سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ اَثَرِ السُّجُودِ)؛ ((نشانه آنان در صورتشان از اثر سجده نمایان است)). ((سیما)) در اصل به معنای علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود. به تعبیری دیگر ((قیافه)) آنها به خوبی نشان می دهد که آنها انسانهایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند، نه تنها در صورت آنها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است. (۳۷۶) جالب این که در توصیف دوم که در انجیل آمده، نیز پنج وصف عمده برای مؤ منان و یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلّم ذکر شده است: ۱ ((جوانه زدن))؛ (كَزَّرَعٍ اَخْرَجَ شَطْطُهُ)؛ ((مانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته)). ۲ ((کمک کردن برای پرورش))؛ (فَازَرَهُ)؛ ((سپس به تقویت آن پرداخته)). ۳ ((محکم شدن))؛ (فَاسْتَعْلَظَ)؛ ((محکم شده)). ۴ ((بر پای خود ایستادن))؛ (فَاسْتَوَى عَلَى سَوْفِهِ)؛ ((بر پای خود ایستاده است)). ۵ ((رشد و نمو چشمگیر و اعجاب انگیز داشتن))؛ (يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ)؛ ((به قدری نمو و رشد (سریع) کرده که حتی زارعان (و کشاورزان) که پیوسته با این مسائل سروکار دارند) در شگفتی فرو می روند)). ((در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده، صفاتی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و اما اوصافی که در انجیل آمده، بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه های مختلف است (دقت کنید). آری، آنها انسانهایی هستند با صفات والا، که آنی از ((حرکت)) باز نمی ایستند، همواره جوانه می زنند و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند. آری، آنها

هرگز از پای نمی نشینند و دائماً روبه جلو حرکت می کنند. در عین عابد بودن، مجاهدند و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته، باطنی پیراسته، عواطفی نیرومند و نیاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق، مظهر خشم خدایند و در برابر دوستان حق، نمایانگر لطف و رحمت او)). (۳۷۷) ((این نکته نیز قابل توجه است که جمله (وَالَّذِينَ مَعَهُ)؛ ((کسانی که با او هستند))، مفهومی هم نشین بودن و مصاحبت جسمانی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از (مَعَهُ) به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقواست)). (۳۷۸) بنا بر این، آیه شامل کسانی می شود که در خط رسول الله باشند، هر چند مصاحبتی جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشند، چنانکه امام خمینی قدس سره در سال ۱۳۶۰ به هنگام تنفیذ حکم ریاست جمهوری، مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله العظمی خامنه ای، معظم له را خدمتگذار اسلام و ملت و طرفدار قشر مستضعف و مصداق (... اَشِدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ...) توصیف کرده اند. (۳۷۹)

۳۴- مثل خوردن گوشت برادر مرده

((... وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا إِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ...)) (۳۸۰) ((و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید)). از شما بعضی که باشد عقل مند غیبت بعضی نباید تا کنند دوست دارد از شما آیا چو مرد مر برادر لحم او را تا که خورد پس شما اکراهتان باشد از این پس کنید اکراه از غیبت چنین (۳۸۱) وجه تشبیه در این آیه، ((غیبت)) به خوردن گوشت برادر مرده خود تشبیه شده است! یعنی آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن اوست و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همانند خوردن گوشت بدن اوست. تعبیر به ((میتا)) (مرده) به خاطر آن است که ((غیبت)) در غیاب افراد، صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر به دفاع از خویش نیستند، و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد. ((وجه شباهت)) در این تشبیه ((شدت زشتی عمل)) است و بیانگر فوق العاده قبیح بودن غیبت و گناه عظیم آن می باشد (۳۸۲) و کمتر گناهی است که در اسلام به اندازه غیبت زشت و قبیح شمرده شده باشد. در حقیقت غیبت کنندگان به سگها و لاشخورها تشبیه شده اند! یعنی همانگونه که سگها و لاشخورها دور لاشه ای جمع می شوند و آن را تکه تکه می کنند و می خورند، افرادی هم که دور هم جمع می شوند و پشت سر مؤمنی حرف می زنند و سر او را فاش و آبرویش را می ریزند، در حقیقت همانند لاشخوری هستند که گوشت بدن او را دریده و قطعه قطعه می کنند و می بلعند! هر چند ظاهر عمل غیبت کنندگان حرکت زبان و دهان و فک است، ولی باطن آن مردار خواری است که اگر بدون توبه بمیرند، بعد از مرگ و روز (تُبَلَى السَّرائِر) آن حالت آشکار می شود. صاحب کتاب ((جامع السعادات)) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که آن حضرت فرمود: ((كَذِبَ مَنْ رَعَمَ آتَهُ وَلَدٌ مِنْ حَلَالٍ وَهُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغَيْبِ، فَاجْتَنِبِ الْغَيْبَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ؛ (۳۸۳) دروغ می گوید کسی که خودش را حلال زاده می پندارد، در حالی که گوشت مردم را به وسیله غیبت کردن می خورد. پس از غیبت اجتناب کن، زیرا غیبت خوراک (یا خورش) سگان جهنم است)). در حدیثی از امام حسین علیه السلام نقل شده که شخصی در حضور آن حضرت از کسی غیبت می کرد، امام خطاب به او فرمود: ((يَا هَذَا كُفَّ عَنِ الْغَيْبِ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ؛ (۳۸۴) ای مرد! از غیبت خودداری کن، زیرا غیبت خوراک سگان جهنم است)). در بعضی از روایات، غیبت به ((بیماری خوره)) تشبیه شده که دین غیبت کننده را می خورد. چنانکه ((مرحوم کلینی)) از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: ((الْغَيْبَةُ أَشْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ؛ (۳۸۵) اثر سوء غیبت در دین مسلمان از بیماری خوره ای که داخل جسم او وارد شود، سریعتر است)). ((آکله)) که در فارسی به آن ((جذام)) گفته می شود یک نوع بیماری مُسری خطرناک بی دردی است که گوشت بدن را از داخل می خورد و این مرض به گونه ای است

که فرد مریض در آغاز متوجه آن نمی شود ، چون درد ندارد و پس از آن که عضوی را خورد و نابود کرد ، آنگاه کشف می شود که دیگر کار از کار گذشته است . شاید ((تشبیه غیبت)) به این بیماری خطر ناک همان ((بی درد بودن)) باشد ، زیرا غیبت هم از امراض روحی خطرناک بی درد است . امام خمینی قدس سرّه در کتاب ((جهاد اکبر)) می فرماید : ((خدا نکند انسان به امراض بی درد مبتلا گردد . مرضهایی که درد دارد انسان را وادار می کند که در مقام علاج بر آید ، به دکتر و بیمارستان مراجعه کند ، لیکن مرضی که بی درد است و احساس نمی شود بسیار خطرناک می باشد وقتی انسان خبردار می گردد که کار از کار گذشته است . . . مرض ((غرور)) و ((خودخواهی)) و ((غیبت)) بی درد است معاصی دیگر بدون ایجاد درد ، قلب و روح را فاسد می سازد این مرضها نه تنها درد ندارد ، بلکه ظاهر لذّت بخشی نیز دارد ، مجالس و محافلی که به غیبت می گذرد ، خیلی گرم و شیرین است ! حُب نفس و حُب دنیا که ریشه همه گناهان است لذّت بخش می باشد . مستسقی از آب تلف می شود ولی تا آخرین نفّس از آشامیدن آن لذّت می برد و قهراً اگر انسان از مرض لذّت برد و درد هم نداشت ، دنبال معالجه نخواهد رفت و هرچه به او اعلام خطر کنند که این کشنده است ، باور نخواهد کرد)) . (۳۸۶) در بعضی از روایات ، غیبت به ((آتش)) تشبیه شده است ، همانگونه که آتش هیزم را می خورد ، غیبت نیز اعمال نیک آدمی را می خورد و نابود می سازد . (۳۸۷) نکته ها : ۱- غیبت ((غیبت)) چنانکه از اسمش پیداست ، این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتها سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد ، خواه این عیب جسمانی باشد ، یا اخلاقی ، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتّی در اموری که مربوط به او است ، مانند لباس ، خانه ، همسر و فرزندان و مانند اینها . بنا بر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند ، غیبت نخواهد بود ، مگر اینکه قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است ، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سیاه رنگ یا کوسه ! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیّتی که باشد غیبت و حرام است . و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است ، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه . اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در طرف باشد ، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد ، داخل در عنوان ((تهمت)) خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است . . . و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند ، مسموع نیست ، مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست ، بلکه صفت او است ! در حالی که اگر صفتش نباشد ، تهمت است نه غیبت . یا اینکه می گوید : این سخنی است که در حضور او نیز می گویم ، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایداء ، گناه سنگین تری را به بار می آورد)) . (۳۸۸) بعضی برای توجیه عمل زشت خود در آغاز سخن می گویند : غیبتش نباشد ، آنگاه شروع می کنند به غیبت کردن ! خیال می کنند این جمله ((غیبتش نباشد)) مجوّز غیبت است ! و آن را حلال می کند . بعضی دیگر با ژست مقدّس مآبی غیبت می کنند ، مثلاً می گویند : فلانی چه آدم خوب و درستکاری است ، ولی افسوس ! دلم آنقدر برایش می سوزد که چرا آدم به این خوبی با زن و بچه اش سازگار نیست ! آنگونه مقدمه چینی و تظاهر به دلسوزی می کند تا این گونه به او نیش بزند ! و علمای علم اخلاق گفته اند : این نوع غیبت خطرناکترین غیبت هاست و گناهش شدیدتر است ، زیرا با ریاکاری و تظاهر به دین داری شنونده را فریب می دهد که دلسوزی و درد دین مرا واداشت که پشت سر او حرف بزنم ! و این در حقیقت دو گناه مرتکب شده : گناه ((ریا و خودنمایی)) و گناه ((غیبت)) . این نکته نیز قابل توجّه است که نه تنها غیبت کردن حرام است ، گوش دادن به غیبت و در مجلس غیبت حضور یافتن نیز حرام و گناه کبیره است ، بلکه طبق پاره ای از روایات بر شنونده واجب است که ردّ غیبت کند و از حیثیت برادر مسلمانی که غیبتش شده ، دفاع نماید و چنانچه توان دفاع داشته باشد و دفاع نکند ، گناهش از گناه غیبت کننده بیشتر است . (۳۸۹) با کمال تأسّف بعضی ها نه تنها دفاع نمی کنند ، بلکه با سخنی و ذکری طرف را بیشتر تشویق به ادامه غیبت می کنند ؛ مثلاً : وقتی سخنی از غیبت کننده می شنوند ، می گویند : ((سبحان الله !)) ، ((لا إله الا الله)) ، ((اَءَسَیْتَغْفِرُ اللهَ)) و . . . ۲- چرا غیبت به شدّت تحریم شده ؟ ((سرمایه بزرگ انسان در زندگی ، حیثیت و آبرو

و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد، مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ((ترور شخصیت)) از ترور شخص مهم تر محسوب می شود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است. یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ برباد نرود و حرمت اشخاص در هم نشکند و حیثیت آنها را لکه دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند. نکته دیگر این که ((غیبت)) ((بدبینی)) می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد((۳۹۰)) و در نتیجه وحدت و انسجام جامعه اسلامی را که اسلام اهمیت فوق العاده ای برای آن قائل شده است، تضعیف می کند. ((از اینها گذشته ((غیبت)) بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد. خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده، به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است)). (۳۹۱) ۳-

عوامل و انگیزه غیبت علمای علم اخلاق عوامل متعددی برای انگیزه غیبت ذکر کرده اند، مانند: ((غضب))، ((کینه توزی))، ((حسد))، ((دلقک بازی)) و امثال اینها. بعضی از محققان معاصر، عامل دیگری برای انگیزه غیبت بر شمرده و آن عبارت از ((بیکاری)) است و گفته اند: بیکاری و بی برنامه ای و عاطل و باطل بودن سرمنشاء بسیاری از گناهان، از جمله غیبت کردن است و به تجربه هم ثابت شده که افراد بیکار و تنبل بیشتر به فساد اخلاقی، مانند غیبت و تهمت و سخن چینی و امثال آن آلوده می شوند. بنا بر این ((بیکاری)) از عوامل غیبت کردن است. آیت الله مطهری (ره) در این باره می گوید: ((زنها در قدیم مشهور بودند که زیاد غیبت می کنند. شاید این به عنوان یک خصلت زنانه معروف شده بود که زن طبیعتش این است و جنساً غیبت کن است؛ در صورتی که چنین چیزی نیست، زن و مرد فرق نمی کنند. علتش این بود که زن مخصوصاً زنهای متعینات، زنهایی که کلفت داشته اند و در خانه، همه کارهایشان را کلفت و نوکر انجام می دادند هیچ شغلی و هیچ کاری، نه داخلی و نه خارجی نداشت، صبح تا شب باید بنشینند و هیچ کاری نکنند، کتاب هم که مطالعه نمی کرده و اهل علم هم که نبوده؛ باید یک زن هم شاءن خودش پیدا کند؛ با آن زن چه کند؟ راهی غیر از غیبت کردن به رویشان باز نبوده، و این برایشان یک امر ضروری بوده؛ یعنی اگر غیبت نمی کردند واقعا بدبخت و بیچاره بودند... در یکی از شهرها یا ایالات آمریکا در خانواده ها قمار آنقدر رایج شده بود که زنها به آن عادت کرده بودند و در خانه ها به صورت یک بیماری رواج یافته بود، و شکایت همه این بود که زنها دیگر کاری غیر از قمار ندارند. اول این را به عهده واعظها گذاشتند که آنها این بیماری را از سر مردم بیرون ببرند. ولی آخر بیماری علت دارد؛ تا علتش از میان نرود که بیماری از بین نمی رود. واعظها شروع کردند به موعظه در زیانهای قمار و آثار اخروی آن؛ ولی اثر نداشت. یک شهردار پیدا شد و گفت که من این بیماری را معالجه می کنم. آمد و کارهای دستی از قبیل بافتنی را تشویق کرد و برای زنها مسابقه های خوب گذاشت و جایزه های خوب تعیین کرد. طولی نکشید که زنها دست از قمار کشیده و به این کارها پرداختند. آن مرد علت را تشخیص داده و فهمیده بود که علت پرداختن زنها به قمار، بیکاری و احتیاج آنها به سرگرمی است. کار دیگری برایشان به وجود آورد تا توانست قمار را از میان ببرد یعنی در واقع یک خلا روحی در میان آنها وجود داشت و آن خلا- منشاء این گناه بود؛ آن آدم فهمید که این خلا- را باید پر کرد تا بشود قمار را از بین برد و تا آن خلا به وسیله دیگری پر نشود نمی توان آن را از میان برداشت)). (۳۹۲) خلاصه این که یکی از عوامل آلوده شدن به ((غیبت)) و گناهان دیگر ((بیکاری)) است و یکی از راههای مهم جلوگیری از آن ((اشتغال)) به کار و پرهیز از بیکاری و تنبلی می باشد؛ و بهترین کار این است که انسان به بررسی عیوب خویش بپردازد تا بدین وسیله از عیب جویی دیگران در امان بماند، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: ((یا ایها الناس طوبی لمن شغلته عیبه عن عیوب الناس؛ (۳۹۳) ای مردم خوشا به حال کسی که اشتغال به عیب خودش او را از عیبجویی دیگران باز دارد)). ۴- علاج غیبت و توبه آن ((غیبت)) مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد و از این که پیوسته آبروی

این و آن را بریزد، احساس رضا و خوشنودی می‌کند و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند، بپردازد؛ انگیزه هایی همچون ((بخل)) و ((حسد)) و ((کینه توزی)) و ((عداوت)) و ((خود برتر بینی)). باید از طریق خود سازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که به بار می‌آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد. سپس در مقام ((توبه)) برآید و از آنجا که غیبت جنبه ((حق الناس)) دارد، اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی‌کند، از او عذر خواهی کند، هر چند به صورت سربسته باشد، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی خبری از شما غیبت کرده ام، مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه ای شود و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد)). (۳۹۴) ۵- موارد استثنا در غیبت ((آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت، مانند هر قانون دیگر استثنایی دارد، از جمله اینکه گاه در مقام ((مشورت)) مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است، ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد، حرام نیست. همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد. البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح ((متجاهر به فسق)) است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است)). (۳۹۵) و علنی آن را انجام می‌دهد نه گناهی که به طور غیر علنی و در خفا از او سر می‌زند.

۳۵- مَثَلِ زندگی دنیا و آب باران

(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ اءْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرْلَهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَّعٌ الْغُورِ). (۳۹۶) (بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود! و در آخرت، عذاب شدید است، یا مغفرت و رضای الهی؛ (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست)). می‌دانید اینکه نبود بی‌ز سهو این حیات دنیوی جز لعب و لهو بازی اطفال و مشغولی بد بازتان دارد ز خیرات ابد جز تفاخر جز تکاثر زینتش نیست در مال و ولد یا نعمتش نیست جز آرایشی یعنی که آن هم مباهات و تفاخر بیتان در فرونی مال اولاد و عدد تا چه بخشد حاصل این مال و ولد زود این بازیچه گردد بر طرف ماند از وی بر تو اندوه و اسف شادیش گردد به دل بر غم همه زینتش ریزد فرو از هم همه آنهمه فخر و مباهاتی که بود چون شراره آتش افتد از نمود مرتضی گفت اولش دنیا بکاست اوسطش باشد عنا و آخر فناست (۳۹۷) حق به دنیا می‌زند این سان مثل کان بود مانند باران در محل بر زمین آید بروید زان گیاه کافران را در شگفت آرد بگاه مؤمن اعجابش ز دنیا عبرتست کافران را هم شگفت از زینت است مؤمن و کافر ز اشیای عجیب مر تعجب هر دو را باشد نصیب آن شود بر قدرت حق منتقل و ین شود بر صورت آن مشغول آن شود ادراک معقولش فزون و ین ز محسوسات پا ننهد برون از سیاحت کم خرد در شهرها ننگرد جز باغها و نهرا یا که اسباب و عمارات رفیع یا که صنعتها و اشیای بدیع عارف از یک پَر گاهی در نمود (۳۹۸) پی برد بر اصل و عنوان وجود احمق ار بیند زمین و آسمان ننگرد جز خاک از این، جز دود از آن از طبعی دانشان بینی دو تن هر دو را اندر کمال آن علم و فن آن یکی نهاده بیرون پا ز لَوْن (۳۹۹) و ین دگر بیند

مُكُون (۴۰۰) را ز كُون (۴۰۱) این زبرگ رَز (۴۰۲) ببیند كَيْفِ مَی (۴۰۳) وان ببیند سبزی و ترکیب وی برگ گردد روز دیگر خشک و زرد می فراید بر شکوه و زور مرد گفت زان تُم یهیج فتراهُ زرد و خشک از بعد سبزی آن گیاه بعد زردی خشک و شکسته شود همچنین مال جهان فانی بُود نورد بر وی خردمند التفات زانکه او را نیست جز روزی ثبات در جهان باشد زوال آن پدید لیک اندر آخرت رنجش شدید چونکه برگردد از این صورت ورق هست خوشنودی و آمرزش ز حق زندگی این جهان پر شرور می نباشد جز متاعی از غرور (۴۰۴) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه زندگی دنیا را در پنج مرحله ((بازی))، ((سرگرمی))، ((تجمل پرستی))، ((تفاخر)) و ((تکاثر)) ترسیم نموده و آنگاه آن را به بارانی تشبیه نموده که از آسمان نازل می شود و چنان زمین را زنده می کند که گیاهانش حتی زارعان را در شگفتی فرو می برد، سپس زرد و خشک و درهم شکسته و به کاه تبدیل می گردد. از شیخ بهائی قدس سره نقل شده که گفته است: ((این پنج خصلتی که در آیه شریفه ذکر شده ناظر به سنین عمر آدمی و دوران زندگی اوست. نخست دوران ((کودکی)) است که در این دوره علاقه شدیدی به ((لعب)) و بازی دارد. سپس وارد دوره ((نوجوانی)) می شود، در این دوره به ((لهو)) و سرگرمیها روی می آورد. بعد دوره ((جوانی)) فرا می رسد که در این دوره به ((زینت)) و تجمل و آرایش می گراید و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیه کند، مرکب جالب توجهی سوار شود، منزل زیبایی داشته باشد و... و از این مرحله که بگذرد، دوره ((پیری و کهولت)) فرا می رسد. در این دوره بیشتر به فکر ((تفاخر)) به حسب و نسب می افتد و حس فخر طلبی در او زنده می شود. و سرانجام به مرحله پنجم یعنی دوره ((سالخوردگی)) می رسد که در این دوره ((تکاثر)) و فزونی در اموال و فرزندان فکرش را به خود جلب می کند)). (۴۰۵) ((... بعضی معتقدند که هر دوره ای از این دوره های پنجگانه هشت سال از عمر انسان را می گیرد، و مجموعاً به چهل سال بالغ می گردد، و هنگامی که به این سن رسید شخصیت انسان تثبیت می گردد. این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسانها شخصیت شان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر ((بازی و سرگرمی و معرکه گیری)) باشند و یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد، و ذکر فکرشان تا دم مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد، اینها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک (!)). (۴۰۶) لازم به یادآوری است که تشبیه زندگی دنیا به آب ((باران)) در ((سوره یونس)) آیه ۲۴ (مثل ۱۷) و در ((سوره کهف)) آیه ۴۵ (مثل ۲۶) نیز آمده است. بعضی گفته اند: در این سه تمثیل عنصر اصلی ((گیاه)) است و ((آب)) در درجه دوم قرار دارد، زیرا خلاصه معنای هر سه مثل چنین است که زندگانی این جهان، همانند حیات گیاهان، کوتاه مدت و زود گذر و فانی است. (۴۰۷) در ((سوره یونس)) پایان زندگی گیاهان را ((حصید)) (درو شده)، در ((سوره کهف)) ((هشیم)) (در هم شکسته شده) و در آیه مورد بحث ((حُطام)) (اجزای پراکنده کاه) تعبیر کرده است. توضیح لغات و نکته ها ۱ ((لعب)) (بر وزن لزج) در اصل از ماده ((لعب)) (بر وزن غبار) به معنی آب دهان است که از لبها سرازیر گردد و این که بازی را لعب می گویند، به خاطر آن است که همانند ریزش لعب از دهان است که بدون هدف انجام می گیرد)). (۴۰۸) ۲ ((لهو)) به معنای هر عمل سرگرم کننده ای است که انسان را از کارهای مهم و حیاتی باز دارد. بنا بر این آنهایی که تنها به دنیا دل بسته اند و جز آن نمی جویند و نمی طلبند، در واقع کودکان هوسبازی هستند که یک عمر به بازی و سرگرمی پرداخته و از همه چیزی بی خبر مانده اند! دلا تا کی در این کاخ مجازی کنی کنی مانند طفلان خاکبازی تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازیها و سرگرمیها معمولاً کارهای توخالی و بی اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند، نه پیروزی اش حقیقت دارد و نه شکستش، زیرا پس از پایان بازی همه چیز به جای خود باز می گردد! بسیار دیده می شود که کودکان در بازی یکی را ((امیر)) و دیگری را ((وزیر))، یکی را ((دزد)) و دیگری را ((قافله)) می نامند، اما ساعتی نمی گذرد که نه خبری از امیر است و نه وزیر و نه دزد و نه قافله و یا در نمایشنامه هایی که به منظور سرگرمی انجام می شود، صحنه هایی از جنگ یا عشق یا عداوت مجسم می گردد، اما پس از ساعتی خبری از هیچکدام نیست. دنیا به نمایشنامه ای می ماند که بازیگران آن، مردم این

جهانند و گاه این بازی کودکانه حتی افراد خردمند را به خود مشغول می‌دارد، اما چه زود پایان این سرگرمی و نمایش اعلام می‌گردد. (۴۰۹) ۳ ((زینت)) به معنای آرایش و نمایشی است که بیننده را مجذوب کند، مثلاً: آرایش در غذاهای رنگارنگ، لباسهای فاخر گوناگون، آپارتمانهای آسمانخراش، مرکبهای مدرن و آخرین سیستم و... ولی آنچه در اسلام مورد نکوهش واقع شده، نمایش زینت و تجمل پرستی است، نه استفاده عادی از زیبایی‌های طبیعت و مواهب دنیا. خداوند متعال، ((قارون)) را از این جهت مذمت نموده است که با نمایش ثروت و تجملات خود، مردم سست ایمان را تحقیر و مجذوب مال و ثروتش می‌کرد و آن چنان صحنه خیره کننده ((نمایش زینت)) قلبشان را از جای تکان می‌داد که آه سوزانی از دل می‌کشیدند و می‌گفتند: ((... يَلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ)). (۴۱۰) ((ای کاش! همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!)). ۴ ((غیث)) به معنای باران است و آن را از آن جهت غیث گفته‌اند که غیاث و فریادرس خلق باشد. (۴۱۱) ۵ کلمه ((کفار)) در آیه مورد بحث طبق نظر اکثر مفسران، به معنای کشاورزان است، نه افراد بی‌ایمان، زیرا ((کفر)) در اصل به معنای پوشاندن است و چون کشاورز ((بذر)) را در زیر خاک می‌پوشاند، از این رو به او کافر، یعنی پوشاننده بذر گفته شده است و به منکر حق هم از این جهت کافر می‌گویند که حق را کتمان نموده و آن را می‌پوشاند. در حقیقت آیه مورد بحث همانند آیه ۲۹ ((سوره فتح)) می‌باشد که وقتی سخن از نمو فراوان و شگفت آور گیاه می‌کند می‌گوید: ((يُغِثُ الزَّرْعَ))؛ ((زارعان را به شگفتی در می‌آورد)) که به جای کلمه ((کفار))، ((زراع)) گفته شده. ولی بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که منظور از ((کفار)) در اینجا همان کافران نسبت به خداوند باشد، زیرا اعجاب کافران به زینت دنیا بیشتر است، یعنی زارع کافر هنگامی که طراوت و شادابی زراعت خود را مشاهده می‌کند، شگفت زده به خود می‌بالد و تمام توجهش به محسوسات و خود زراعت است، ولی زارع مؤمن وقتی رشد و نمو فراوان زراعت خود را می‌نگرد، فکرش متوجه زارع حقیقی یعنی ((رب العالمین))، پرورش دهنده همه عالم می‌شود و قدرت پروردگار او را به شگفتی و می‌دارد، نه طراوت و شادابی گیاهان. ولی عده‌ای از مفسران معاصر می‌گویند: این تفسیر چندان مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا مؤمن و کافر در این شگفتی شریکند. (۴۱۲) ۶ ((متاع)) به معنای هرگونه وسایل تمتع و بهره‌گیری است. این که دنیا را ((متاع الغرور))، یعنی کالای فریب‌ناמידه، مفهومش این است که دنیا وسیله و ابزاری است برای فریبکاری؛ هم فریب دادن خود و هم فریب دادن دیگران. البته دنیا کسی را فریب نمی‌دهد، این انسان است که فریب دنیا را می‌خورد، زیرا فریب در جایی است که چیزی را مخفی کنند، دنیا چیزی را پنهان نمی‌کند، رگ و صاف می‌گوید: من محل تغییر و دگرگونی و بی‌ثباتی هستم، پدران و اجداد و همه پیشینیان شما آمدند و چند صباحی مهمان من بودند و رفتند و شما هم خواهید رفت، من جایی برای سکونت دائمی افراد ندارم، من ((گذرگاه)) هستم نه ((قرارگاه))، من ((پل)) هستم نه ((منزل مسکونی)) و این مطلب با صد زبان توسط خود عالم طبیعت و اولیای الهی بیان شده است. بنا بر این دنیا برای کسانی ((کالای فریب است)) که از دیدگاه ((قرارگاه)) بدان بنگرند، ولی افرادی که دنیا را ((گذرگاه)) می‌دانند، نه تنها برای آنان متاع فریب نیست، بلکه ((تجارتخانه)) پرسودی است که نتیجه آن، زندگی جاوید و سعادت ابدی است و در آیه مورد بحث بدان اشاره شده که می‌فرماید: ((... وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ...)) (۴۱۳)؛ ((در سرای آخرت (انسانها از دو حال خارج نیستند): یا گرفتار عذاب شدیدند و یا مشمول مغفرت و رضوان الهی))؛ یعنی کسانی که فریب خورده و دنیا را محل ((بازیچه))، ((سرگرمی))، ((تجمل پرستی))، ((تفاخر)) و ((فزون طلبی)) قرار داده‌اند، نتیجه کارشان، جز عذاب و شکنجه چیز دیگری نیست. ولی آنهایی که دنیا را آن گونه که هست به درستی شناخته‌اند و آن را وسیله و نردبانی برای رسیدن به ارزشهای والای انسانی و الهی قرار داده‌اند، ثمره و محصول عمرشان، سعادت ابدی توأم با رضایت و خوشنودی الهی است.

((يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِءَافْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ*هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)). (۴۱۴) ((آنان می خواهند نور خدا را بادهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند! او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند)). می بخواهند آنکه نور حق فرو با دهانهاشان نشانند از غلّو یعنی از گفتار ناهموار زشت که بر اهل حق کنند از بد سرشت نور خود کامل نماید حق چنان کافران را گر چه هست اکراه از آن اوست آنکس که فرستاد از وداد مر پیمبر بهر ارشاد عباد وانچه باشد مر هدایت را سبب بر طریق دین حق اندر طلب تا کند غالب به هر دین، دین حق مشرکان را گر چه هست اکراه و دق غالبیت از طریق حجت است نی زروی ازدهام و کثرت است مر حسین علیه السلام او بود غالب بر یزید گر چه از تیغ یزید او شد شهید (۴۱۵) وجه تشبیه در این آیه آیین خدا و قرآن مجید و تعالیم اسلام به ((نور و روشنایی)) تشبیه شده و توطئه ها و تلاشهای مذبحخانه دشمنان به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه گشته است که آنها می خواهند نور عالمتاب الهی را با پف کردن خاموش سازند. چقدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند! (۴۱۶) آنها خفاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فرو پوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فرو برند، می توانند به مقابله با این منبع نور بر خیزند. زهی خیال باطل. شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد خداوند متعال با این تعبیر و تشبیه کوتاه و رسا دشمنان دین اسلام را به شدت تحقیر و نقشه آنان را کور و ضعیف معرفی کرده است. ((تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقق عینی این پیشگویی بزرگ قرآن، چرا که از نخستین روز ظهور اسلام توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد: گاه از طریق سخریه و ایذاء و آزار دشمنان. گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی. گاه از طریق تحمیل جنگهای گوناگون در میدانهای احد، احزاب، حنین و... گاه از طریق توطئه های داخلی منافقان. گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین. گاه از طریق جنگهای صلیبی. گاه از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله اول مسلمین. گاه از طریق تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور. گاه از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش. گاه از طریق نشر فحشا و وسائل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان. گاه از طریق استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی. و گاه از طرق دیگر...)). ولی همانگونه که خداوند اراده کرده است، این نور الهی روز به روز در گسترش می باشد و دامنه اسلام هر زمان نسبت به گذشته وسیع تر می شود، و آمار نشان می دهد که جمعیت مسلمانان جهان علی رغم تلاشهای مشترک ((صهیونیستها)) و ((صلیبی ها)) و ((ماتریالیستهای شرق)) رو به افزایش است، آری آنها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند، ولی خداوند اراده دیگری دارد، ((و این یک معجزه جاودانی قرآن است)). قابل توجه اینکه این مضمون دوبار در آیات قرآن مجید ذکر شده با این تفاوت که در یک مورد ((يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفَئُوا)) آمده است (توبه / ۳۲)، ولی در اینجا ((يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا)) می باشد. ((راغب)) در ((مفردات)) در توضیح این تفاوت می گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است، ولی دومی اشاره به خاموش کردن با توسل به مقدمات است؛ یعنی خواه آنها مقدمه چینی کنند یا نکنند قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند... تعبیر به ((اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ)) به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است، زیرا در طبیعت ((هدایت)) و ((دین حق)) این پیروزی نهفته است، اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد آثار خود را نشان می دهد و مایه پیروزی است و کراحت مشرکان و کافران نمی تواند سدّی در این راه ایجاد کند. جالب اینکه این آیه نیز با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده: یک بار در سوره توبه (آیه ۳۲) و یک بار در سوره فتح (آیه ۳۸) و یک بار در همین سوره صف. ولی نباید فراموش کرد که این تکرار و تاءکید در زمانی بود که هنوز اسلام در جزیره عربستان جا نیفتاده بود، تا چه رسد به نقاط دیگر جهان، اما قرآن در همان وقت مؤکداً روی این مسأله تکیه کرد و حوادث آینده صدق این پیشگویی بزرگ

را ثابت نمود و سرانجام اسلام هم از نظر منطق و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد، و دشمنان را از قسمتهای وسیعی از جهان عقب زد و جای آنها را گرفت و هم اکنون نیز در حال پیشروی است. البته مرحله نهایی این پیشروی به عقیده ما با ظهور ((حضرت مهدی ارواحنا فداه تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است)). (۴۱۷)

۳۷- مثل دراز گوش

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) (۴۱۸) بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِاللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. (۴۱۹) ((کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتابهایی حمل می کند، (آن را بر دوش می کشد اما چیزی از آن نمی فهمد!) گروهی که آیات خدا را تکذیب کردند، مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند)). در مثل آنان که بر تورات چند بار کرده گشته اند اندر پسند حمل آن را پس نکردند آن کسان آن چنانکه بود حق حمل آن بر مثال آن حماری کز عتاب می نماید حمل اسفار و کتاب بی خبر از پشت خویش آن بی تمیز کآنچه در بار است می باشد چه چیز بد بود مانا مثال آن گروه که به آیات خداوند از وجوه آن کسان تکذیب کردند از گمان راه ننماید خدا بر ظالمان (۴۲۰) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه، قوم از خود راضی ((یهود)) را که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه در محتوای آن اندیشه کنند و عمل نمایند، به ((درازگوشی تشبیه کرده)) که کتابهایی بر پشت آن حیوان بار کنند، و او از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی کند، و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتابهایی که دقیق ترین اسرار آفرینش و بهترین برنامه های زندگی در آن است. وجه شباهت ((حمایت و نادانی)) است که این حیوان در این جهت ضرب المثل خاص و عام است. (۴۲۱) ((این گویا ترین مثالی است که برای ((عالم بی عمل)) می توان بیان کرد که سنگینی مسؤولیت علم را بر دوش دارد بی آنکه از برکات آن بهره گیرد. و افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند، ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی خبرند، مشمول همین آیه اند. این احتمال نیز وجود دارد که ((یهود)) با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که از موهبت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گوید، گفته باشند که ما نیز اهل کتابیم، و مفتخر به بعثت ((حضرت موسی کلیم)) هستیم، قرآن در پاسخ آنها می گوید: چه فائده؟ که دستورهایی ((تورات)) را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید. ولی به هر حال هشدار است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند، این فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده، و این ((قرآن مجید)) که بر آنها نازل گردیده، برای این نیست که تنها در خانه ها خاک بخورد، یا به عنوان ((تعویذ چشم زخم)) حمایل کنند، یا برای حفظ از حوادث به هنگام سفر از زیر آن رد شوند، یا برای میمنت و شگون خانه جدید همراه ((آیین)) و ((جاروب)) به خانه تازه بفرستند، و تا این حد آن را تنزل دهند، و یا آخرین همت آنها تلاش و کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد)). (۴۲۲) عالم بی عمل ((بدون شک تحصیل علم، مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عائد او نشود، درست بسان چهارپایی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می کند، بی آنکه از محتوای آن بهره گیرد)). (۴۲۳) در بعضی از تعبیرات، عالم بی عمل به ((ابر بی باران))، و ((درخت بی ثمر)) و ((کمان بی زه)) (یعنی تفنگ بی فشنگ) تشبیه شده است، چنانکه گفته اند: ((الْعِلْمُ بِلا عَمَلٍ، كَالسَّحَابِ بِلا مَطَرٍ وَ كَالشَّجَرِ بِلا ثَمَرٍ وَ كَالْقَوْسِ بِلا وَتَرٍ)) و مانند این تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه ای از سرنوشت شوم عالم بی عمل است. سعدی در این باره می گوید: ((دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند یکی آنکه گرد کرد و نخورد و دیگر آنکه علم آموخت و عمل نکرد)). (۴۲۴) (هر که علم خواند و عمل نکرد بدان ماند که گاو راند

و تخم نیافشانند)). (۴۲۵) اصولاً از بعضی از روایات استفاده می شود که عالم بی عمل، شایسته نام عالم نیست، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ((لَا يَكُونُ الْمَرْءُ عَالِمًا حَتَّى يَكُونَ بِعِلْمِهِ عَامِلًا؛ (۴۲۶) انسان آنگاه عالم است که به علمش عمل کند)). امام علی علیه السلام می فرماید: ((الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ، وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ؛ (۴۲۷) علم با عمل توأم است، پس هر کس چیزی را می داند، باید به آن عمل کند و علم فریاد می زند و عمل را به سوی خود دعوت می کند؛ اگر به او پاسخ مثبت داد از آن علم سود برده می شود و الا، از آنجا کوچ می کند)). از امام سجاد علیه السلام نیز روایت شده که می فرماید: ((وما العلم بالله والعمل إلا لفان مؤ تلفان، فمن عرف الله خافه، وحثه الخوف على العمل بطاعة الله، وإنَّ أرباب العلم واتباعهم الذين عرفوا الله فعملوا له و رغبوا اليه)). (۴۲۸) ((علم و عمل دو دوست صمیمی یکدیگرند، بنا بر این هر کس خدا را بشناسد از (مخالفت در برابر دستورات) او می ترسد، و همین ترس او را به عمل و اطاعت خدا و او می دارد، و عالمان حقیقی کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و به مقتضای علمشان عمل می کنند و به سوی او رغبت دارند)). چنانکه خداوند می فرماید: (... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...)) (۴۲۹)؛ ((همانا از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند)). امام صادق علیه السلام نیز در مورد کلمه (الْعُلَمَاءُ) فرمود: ((يعني بالعلماء مَنْ صَدَقَ قَوْلُهُ فَعَلَهُ وَ مَنْ لَمْ يَصْدَقْ فَعَلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ)). (۴۳۰) ((عالم کسی است که گفتارش با عملش هماهنگ باشد و کسی که کردارش گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست)). سعدی هم با اقتباس و استفاده از این آیات و روایات می گوید: علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند آن تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است یا دفتر (۴۳۱) امام خمینی قدس سره در این باره می فرمود: ((علمی که تربیت در او نباشد، ترکیه در او نباشد، این علم فایده ندارد، همانطوری که اگر الاغ و حمار، اگر چنانچه الاغ به بار او کتاب باشد، هر کتابی باشد، کتاب توحید باشد، کتاب فقه باشد، کتاب انسان شناسی باشد، هر چه باشد، در بار او باشد و به دوش او باشد چطور فایده ندارد و آن حمار از او استفاده نمی کند، آنهایی هم که انبار علم در باطنشان هست و باطنشان تمام علوم را فرض کنید، تمام صناعات را، تمام تخصصات را داشته باشند، لکن تربیت و ترکیه نشده باشند، آنها هم آن علومشان برای آنها فایده ندارد بلکه بسیاری از اوقات مضر است... چه بسا عالمانی که برای بشر تباهی هدیه می آورند، آنها از جهال بدتر هستند و چه بسا متخصصانی که برای بشر هلاکت ایجاد می کنند، تباهی ایجاد می کنند، آنها از مردم عامی بدتر هستند ضررشان بیشتر است، همان است که قرآن فرمود که ((کمثر الحمار)) و از آن هم بالاتر اینکه موجب صدمه به دیگران می شود... میزان علم را خدای تبارک و تعالی به وسیله انبیا ذکر فرموده است و واقع مطلب همین است که ((العلم نور)) علم نوری است که خدا در قلوب مردم او را وارد می کند، اگر نورانیت آورد، برای انسان این علم است و اگر چنانچه حجاب شد برای انسان، آن علم نیست، آن حجاب است ((العلم هو الحجاب الاکبر)). (۴۳۲) البته همان گونه که علم بی عمل بی فائده، بلکه مضر است، عمل بدون علم نیز بی ثمر است. چنانکه پیامبر گرامی اسلام در این باره می فرمایند: ((مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَافِسِدَةً كَثْرًا مِمَّا يَصْلَحُ؛ (۴۳۳) هر کس بدون علم عمل نماید، فسادش بیشتر از اصلاح است)). صاحب کتاب ((تفسیر امثال القرآن)) در ذیل تمثیل آیه مورد بحث می نویسد: ((امروزه که اغلب مردم از معنویات رو بر تافته و بیشتر به مادیات و عوامل ظاهری روی آورده اند، مرسوم چنین است: که در منازل یکی از وسائل مبلمان و زینت سالنها و ویترن هائی است زیبا که در آن دوره هایی از کتابهای نفیس از قبیل تفاسیر قرآن مجید، دائرة المعارف، کتابهای لغت به زبانهای مختلف با قطعههای برابر و جلدهای رنگارنگ چیده شده، بدون آنکه صاحبان خانه ها و ساکنان منازل توانایی علمی استفاده از آن را داشته باشند و یا آن که مختصر اشتیاقی برای مطالعه آنها نشان دهند. این کتابهای مفید که در حقیقت محبوس شده و دیگران هم که سواد کافی و علاقه برای خواندن آنها را دارند از توفیق مطالعه آنها محرومند و فقط برای خود نمایی و تظاهر تهیه شده است)). (۴۳۴)

۳۸- مَثَلِ چوب خشک (منافقان)

وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّ نُهُمُ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعِدُّوْا فَاخَذَرَهُمْ قَتْلَهُمُ اللَّهُ أَلَمْ نَكُنْ نَافِقُونَ (۴۳۵). ((هنگامی که آنها (منافقان) را می بینی (ظاهر آراسته و) قیافه های آنان تو را در شگفتی فرو می برد (و جذّاب سخن می گویند که) وقتی حرف می زنند تو نیز به حرفهایشان گوش فرا می دهی! (و اما از نظر باطن چنان بی محتوی هستند که) گویی چوبهای خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند، هر فریادی از هر جا بلند شود، آنرا بر ضدّ خود می پندارند، آنها دشمنان واقعی تو هستند پس از آنان بر حذر باش، خداوند آنها را بکشد، چگونه از حقّ منحرف می شوند؟!)). چونکه بینی آن دورویان را به نام دو شگفت آرند از جسم و کلام گر سخن گویند بر گفتارشان گوش بدهی بس طلقند (۴۳۷) از بیان می کنی باور ز حسن ظنّ خویش آنچه می گویند کذب از دین و کیش وانگهی کایشان چو چوب خشک پشت هشته بر دیوار و در هیکل درشت یا خُشْب چوبیست کش در مغز بر کرم افتاده است و دور است از ثمر بر گمانشان هر صدایی که بلند می شود واقع بر ایشانست چند می شوند از هر صدایی ترسناک تا نباشد بهر ایشان بیم و باک دشمنانند این گروهت کن حذر پس ز مکر و حقد ایشان سر بسر بکشد ایشان را خدا گردانده چون می شوند از راه حقّ در آزمون یو فکون یا مشتق از افک است پس بین دروغ ایشان چسان گویند بس (۴۳۸) وجه تشبیه خداوند متعال در این آیه، ((منافقان)) را که ظاهری جذّاب و فریبنده و باطنی بی روح و پوچ دارند، تشبیه کرده است به ((چوبهای خشکی)) که بر دیوار تکیه داده شده است؛ یعنی منافقان هر چند ظاهری آراسته و قیافه و هیکی فریبنده دارند، ولی در باطن سست و توخالی و فاقد هرگونه استقلال و اراده هستند. ((مُسْنَدَةٌ))، یعنی بر دیوار تکیه داده شده. این قید ممکن است ناظر به چوبهای توخالی و پوسیده ای باشد که به کار ساختمان سازی نمی آید و آنها را جدا نموده و کنار دیوار می نهند. این چوبها در ظاهر سالم به نظر می آیند، ولی از داخل پوسیده و پوک شده اند که جز برای آتش کردن و سوزاندن، به کار دیگری نمی آیند. منافقان نیز چنین هستند، چون از درون مریضند، جز فتنه انگیزی و فساد و آتش افروزی، هیچ خاصیت دیگری برای جامعه ندارند. بعضی گفته اند: شاید مراد از ((خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ))؛ ((چوبهای خشک بر دیوار تکیه داده شده))، بتهای تراشیده باشد که بر دیوار تکیه داده شده اند، که در این صورت تشبیه منافقان به آنها در حسن صورت و بی فایده بودن آنان است. جمعی دیگر گفته اند: ((خشب)) جمع خشباء است و آن چوبی است که در اندرونش کرم افتاده و از داخل آن را خورده باشد که ظاهر آن صحیح و سالم وانمود می شود، در این صورت معنایش آن است که منافقان در حسن ظاهر و خبث باطن و فساد عقیده مانند این چوبها هستند. (۴۳۹) از امام باقر علیه السلام در تفسیر جمله (كَأَنَّ نُهُمُ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ) روایت شده که فرمود: ((مراد این است که آنها نه می شنوند و نه تعقل می کنند))؛ (۴۴۰) یعنی آنان همچون چوب خشک، مرده و بی روح هستند و هیچ گونه تفکر و شعور انسانی ندارند. خلاصه این تشبیه بیانگر تو خالی بودن و تزلزل درونی آنهاست لذا به دنبال آن می فرماید: ((يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ))؛ ((هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضدّ خود می پندارند)). یعنی یک حالت سوء ظنّ و بدبینی جانکاه سر تا سر روح آنها را فرا گرفته و به حکم ((الخائن خائف)) از همه چیز، حتی از سایه خود می ترسند. در پایان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان هشدار می دهد و همه را از شرّ مکر و فریب و چرب زبانی آنان بر حذر می دارد و می فرماید: ((هُمُ الْعِدُّوْا فَاخَذَرَهُمْ قَتْلَهُمُ اللَّهُ أَلَمْ نَكُنْ نَافِقُونَ))؛ ((اینها دشمنان واقعی تو (و دین حق) هستند پس از (شرّ) آنان بر حذر باش، خداوند این گونه افراد را بکشد چگونه از حق منحرف می شوند؟!)). قرآن در ((سوره بقره)) (آیه ۲۰۴) در این باره نیز می فرماید: ((وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ))؛ ((و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبّت شدیدی می کنند و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که)، آنان، سرسخت ترین دشمنانند)). جایی که پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله و سلم را ظاهراً تحت تاءِثیر جذابیت سخنان خود قرار دهند ، تکلیف دیگران روشن است . خطر دشمنان چرب زبان حضرت علی علیه السلام حدود چهل صفت برای منافقان بر شمرده ، از جمله در باره چرب زبانی و تَلَوْنِ سخنان آنها می فرماید : ((... وَقَوْلُهُمْ شِفَاءُ دِفْعَتِهِمْ الدَّاءُ الْعِيَاءُ حَسَدُهُ الرِّخَاءُ وَمُؤَكَّدُوا الْبَلَاءِ وَمُقِنُّوهُمُ الرِّجَاءُ لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صِرَيعٌ وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ وَلِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ...)) ؛ (۴۴۱) گفتارشان به ظاهر شفا بخش ، اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر ، به رفاه و خوشی مردم حسد می ورزند و بر بلا و گرفتار شدن (آنها) تاءکید و پافشاری دارند و امیدواران را ماءیوس می کنند ، در هر راهی کشته ای دارند و در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشکی ...)) . ((شجو)) : یعنی مصیبت و غم اندوه . ((دُمُوع)) : یعنی اشکها ، جمع دمع . معنای ((لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ)) این است که آنها همواره در پی سوژه ای هستند و برای هر حادثه اشک ساختگی می ریزند ، و با ((نچ ، نچ)) و ((آخ و آخ)) و گریه دروغین ، مردم ساده لوح و سطحی نگر را بر ضدّ رهبران راستین دین و پیروانشان تحریک می کنند : چنانکه ((معاویه)) که خود قاتل واقعی ((عثمان)) بود مدّتها پیراهن خون آلود عثمان را در مسجد شام آویزان کرده بود و گاه و بیگاه در انظار عموم در پای آن اشک می ریخت و در سوگّ خلیفه پیامبر بر سر و سینه می زد ! و بدین وسیله مردم ساده لوح را فریب می داد و آنان برای خدا و به خاطر خدا تحریک می شده و در راه خدا خون می دادند و کشته می شدند . این است که قرآن منافقان را دشمن اصلی می شمارد و مسلمانان را از خطر هولناک آنان بر حذر می دارد . آری ، خطر دشمن دوست نما ، به مراتب از خطر دشمن صریح بیشتر است ، زیرا مسلمان در برابر دشمن آشکار آمادگی دارد ، ولی در برابر دشمنی که در ظاهر اظهار دوستی و دلسوزی نموده و اشک تمساح می ریزد ، نه تنها آمادگی ندارد ، بلکه انبوهی از افراد سطحی نگر به نفع او تحریک شده و توانشان را در جهت تقویت او به کار می برند ! چنانکه سعدی می گوید : هرگز ایمن ز مار ننشستم تا بدانستم آنچه خصلت او است زخم دندان دشمنی بتر است که نماید به چشم مردم دوست (۴۴۲) ((شهید مطهری)) می گوید : ((اسلام هر وقت با کفر روبرو شده شکست داده و هر وقت که با نفاق روبرو شده است شکست خورده است . چون نفاق از نیروی خود اسلام استفاده کرده و بر ضدّ آن به کار برده است ، یعنی لباس اسلام به تن نموده و با آن جنگیده است)) . ((این که در تاریخ می بینیم پیامبر جنگید و پیروز شد ولی علی علیه السلام نتوانست مانند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش ببرد ؛ جهتش همین است که پیامبر با کفّار جنگید و علی با منافقین)) . (۴۴۴)

۳۹- مَثَلِ زَنَانِ بَدِّ وَ شَوْهَرَانِ خُوبِ

((ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّائِلِينَ)) . (۴۴۵) ((خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده که آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنان با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت ، و به آنها گفته شد : وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند !)) . حق تعالی خود مثالی را بیان کرده در معنی زبهر کافران بود زوجه نوح و لوط این دو هله نام آن یک واعله (۴۴۶) وین واهله این دو زن بودند هر دو بالیقین تحت عبدین از عباد صالحین پ س خیانت هر دو کردند آن دو زن با دو عبد سر فراز ممتحن آن دو پیغمبر ز دو زن هیچ دفع می نکردند از عذاب حقّ به نفع زوجه نوح او به طوفان گشت غرق سنگ ، زوجه لوط باریدش به فرق وقت مردن گفته شد با داخلین اندر آئید اندر آتش این چنین این مثل شک نیست در نزد عقول هست بر تحذیر زنهای رسول حاصل این که نیست این وصلت سبب ایمنی را از عذاب و قهر ربّ (۴۴۷) خداوند متعال در این آیه ((وضعیت کافران)) را به حالت دو زن تاریخ تشبیه می کند که هر دو همسر دو پیامبر بزرگوار به نامهای ((نوح)) و ((لوط)) بودند و چون این دو زن به آن دو پیامبر خیانت نمودند ، در زمره کافران قرار گرفتند . بنا بر این ((وجه شباهت)) در این تشبیه ((خیانت کردن)) است ، یعنی خیانت به خدا و رسول از هر

کس سر بزند ، نتیجه اش آتش دوزخ است ، هر چند وابسته و متصل به پیامبران باشد . لذا در پایان آیه می گوید : (قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاعِيْنَ) ؛ ((به آن دو (زن) گفته شد با سایر دوزخیان وارد جهنم شوید)) ، یعنی میان شما و کافران که به خدا و رسول خیانت کردند ، از این نظر هیچ فرق و امتیازی نیست ! البته خیانت این دو ((زن)) این بود که با دشمنان آن دو پیامبر همکاری می کردند و اسرار خانه آن دو بزرگوار را به دشمنان می سپردند ، نه خیانت انحراف از جاده عفت ، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی عفتی نشده است ، چنانکه در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صریحاً آمده است : ((مَا بَغَتْ امْرَأَةٌ نَبِيَّ قَطُّ ؛ (۴۴۸) همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد)). (۴۴۹) زمخشری می گوید : ((... وفی طیّ هذین التمثیلین تعریض بأمی المؤمنین المذکورین فی أوّل السورۃ و مافرط منهما من التظاهر علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بما کرهه و تحذیر لهما علی اءغلظ وجه و اءشده ، لما فی التمثیل من ذکر الکفر)). (۴۵۰) ((این آیه به دو همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ((عایشه)) و ((حفصه)) که در ماجرای (۴۵۱) افشای اسرار آن حضرت دخالت داشتند ، تعریضی دارد و به آن دو به شدت هشدار می دهد که گمان نکنند همسری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تنهایی می تواند مانع کفر آنها باشد ، همان گونه که رابطه همسران نوح و لوط ، به خاطر خیانت ، از خاندان نبوت و وحی قطع شد ، و گرفتار عذاب الهی شدند)). همچنین این آیه ((هشدار است به همه مؤمنان در تمام قشرها که پیوندهای خود را با اولیاء الله در صورت گناه و عصیان مانع عذاب الهی نپندارند)). (۴۵۲) به هر حال این آیه انتظارهای بی مورد کسانی را که گمان می کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می تواند مایه نجات آنها گردد (هر چند در عمل آلوده باشند) قطع می کند ، تا هیچ کس از این نظر برای خود مصونیتی قائل نشود . (۴۵۳) اصولاً گناه از هر کس صادر شود ، زشت است ، ولی اگر از افراد نسبی و سببی و مکتبی پیامبران و جانشینان آنان سرزند ، زشت تر است . لذا خداوند متعال خطاب به زنان پیامبر می فرماید : (يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ اللَّيِّئَاتِ مِنْكُمْ بِفَحْشَئِهِ مُبَيِّنَةٍ يُّضَعِّفْ لَهَا الْعِذَابُ ضِعْفَيْنِ...) . (۴۵۴) ((ای زنان پیامبر ! هر کدام از شما گناه و معصیت آشکاری مرتکب شود ، عذاب او دوچندان خواهد بود)) ؛ یعنی گناه شما علاوه بر زشتی ذاتی خودش به حیثیت پیامبر و مکتب او نیز لطمه می زند و این خود گناه دیگری است و مستوجب عذابی دیگر .

۴۰- مثل دو زن الکو و نمونه

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِی الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِیْ ءَخْضَعْتَ فَرْجَکَ لِرَبِّکَ فَکَفَخْنَا فِیْهِ مِنْ رُّوحِنَا وَصَدَقَ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَکُتِبَ لَهَا مِنَ الْفَضْلِ) . (۴۵۵) ((و خداوند برای مؤمنان ، به همسر فرعون مثل زده است ، در آن هنگام که گفت : پروردگارا ! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز ، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده و مرا از قوم ستمکاران رهایی بخش ! و همچنین به مریم دختر عمران (مثل زده) که دامن خود را پاک نگه داشت ، و ما از روح خود در او دمیدیم ، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد ، و از مطیعان فرمان خدا بود)). هم مثل کرد او ز بهر مؤمنان زوجه فرعون را اندر بیان یاد کن چون گفت او ربّ ابن لی نزد خود بیتی به جنت معتلی ده ز فرعونم وز اعمالش نجات همچنین از اهل ظلم و سیئات حق دعایش کرد در دم مستجاب رفع گشت از پیش چشم او حجاب پیش از آن کاید برون روحش ز تن جای خود دید او به جنت در زمن گفته بُد فرعون دون از کینه اش سنگ بگذارند روی سینه اش پیش از آن کاو را رسد بر سینه سنگ رفته بُد روحش به جنت بی درنگ باز مریم دخت عمران کونگاه دامن خود داشت از فحش و گناه پس دمیدیم اندر او از روح خویش بارور شد بر مسیح خوب کیش داشت باور گفتههای ربّ خود آنچه دادش وعده جبریل از ولد داشت هم تصدیق بر جمله کتاب هم بُد از فرمانبران در هر حساب خواستم شرحی ز فضل فاطمه علیها السلام در بیان آرم به خیر خاتمه لب گزیدم مرتضای رشک ناک کاو برون است از شمار خلق و پاک او ز افراد خلائق فرد

بود نیست جفت او را که جفت مرد بود (۴۵۷) وجه تشبیه خداوند متعال به دنبال مثل پیش که برای کافران، همسر حضرت نوح و همسر حضرت لوط را مثال زده بود، در اینجا برای مؤمنان، دو زن دیگر تاریخ را که هر دو اسوه مقاومت و پاکدامنی هستند، مثل می زند. یکی ((همسر فرعون)) است که در دستگاه جبار آن جرثومه کفر به خدای یکتا ایمان آورد و قدرت همسری چون فرعون و کفر او نتوانست به ایمان وی خدشه ای وارد سازد، و دومی ((مریم))، دختر عمران است که الگوی پاکدامنی است. ((معروف این است که نام همسر فرعون ((آسیه)) و نام پدرش ((مزاحم)) بوده است، گفته اند هنگامی که معجزه موسی علیه السلام را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد، و از همان لحظه به ((موسی)) ایمان آورد. او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت، ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد، هنگامی که فرعون از ایمان او باخبر شد، بارها او را نهی کرد، و اصرار داشت که دست از دامن آیین موسی علیه السلام بردارد، و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد. سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند، و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذراند، دعایش این بود: ((پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده!)). خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان، مانند مریم قرار داد. چنانکه در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است. در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: ((افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد، وفاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، امراء فرعون...؛ (۴۵۸) برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند ((خدیجه)) دختر خویلد و ((فاطمه)) دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ((مریم)) دختر عمران و ((آسیه)) دختر مزاحم همسر فرعون)). جالب اینکه همسر فرعون با این سخن کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند و آن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد، و به این وسیله به آنها که او را نصیحت می کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق ((ملکه مصر بودن)) در اختیار توست با ایمان به مرد شبانی همچون موسی از دست نده! پاسخ می گوید: و با جمله ((نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ)) بیزاری خود را، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش، اعلام می دارد. و با جمله ((وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)) ناهمرنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آنها برملا می کند، و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد، جمله هایی که می تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان، الهام بخش باشد، جمله هایی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط، یا همسر را، مجوزی برای ترک اطاعت خدا و تقوا می شمرند، می گیرد. مسلماً زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت، همان طور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود، ولی نه آن زرق و برق، و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمن را به زانو در نیاورد و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد. قابل توجه اینکه تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت و در نزد خودش، برای او بنا کند، که در بهشت بودن جنبه جسمانی آن است، و نزد خدا بودن جنبه روحانی آن، و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است ((۴۵۹)). حضرت ((مریم))، دختر عمران دومین زن با شخصیت که الگوی افراد با ایمان محسوب می شود، بانویی پاکدامن، و معتقد به پیامبران و کتب آسمانی آنان و مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال بوده است. در خصوص حضرت مریم نام مبارکش ذکر شده، در صورتی که نام همسر فرعون تصریح نشده است. اصولاً در قرآن جز حضرت مریم نام هیچ زنی با صراحت برده نشده؛ تنها اوست که نامش در حدود ((بیست و چند سوره)) و متجاوز از ((سی آیه)) آمده است و کراراً او را به پاکدامنی و عفت ستوده است؛ شاید این به خاطر رفتار ناپسندی باشد که یهودیان نسبت به وی روا داشته و به آن جناب تهمت بزرگ ناپاکدامنی زده اند که قرآن آن را ((بهتان عظیم)) نامید و خداوند متعال از حیثیت وی دفاع و از ساحت

آن جناب رفع تهمت نموده است .

فهرست منابع

((آ)) آشنایی با علوم اسلامی ، شهید مطهری ، انتشارات اسلامی ، ش ۱ . آشنایی با قرآن ، شهید مطهری ، انتشارات صدرا . ((الف)) استعاذه ، آیت الله شهید سید عبدالحسین دستغیب ، چاپ انتشارات صبا . اسرار عبادات ، آیه الله جوادی آملی ، انتشارات الزهرا ، چاپ چهارم ، تابستان ۱۳۷۲ . اسراری از زندگی حیوانات ، عباسعلی محمودی ، با مقدمه سید محمد صفی ، انتشارات اهل بیت (علیهم السلام) ، چاپ ششم . اصول کافی ، محمد بن یعقوب کلینی رازی ، دارالکتب الاسلامیه . امثال قرآن ، علی اصغر حکمت ، بنیاد قرآن ، چاپ دوم . ((ب)) بحارالانوار ، علامه محمدباقر مجلسی ، مؤسسه الوفاء ، بیروت لبنان . بلاغه الحسین ، مصطفی آل اعتماد ، ترجمه علی کاظمی ، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان ، چاپ دوم . ((پ)) پیشوای شهیدان ، سید رضا صدر ، انتشارات ۲۲ بهمن ، سازمان چاپ مهر ، قم . ((ت)) تفسیر مجمع البیان ، ابوعلی امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی ، چاپ بیروت . تفسیر روح الجنان ، شیخ ابو الفتوح رازی به تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و علی اکبر غفاری ، انتشارات اسلامی ، تهران . تفسیر صافی ، ملا محسن فیض کاشانی ، به تصحیح ابوالحسن شعرانی ، انتشارات اسلامی ، چاپ ششم . - تفسیر منهج الصادقین ، ملا فتح الله کاشانی ، با مقدمه و پاورقی مرتضوی و تصحیح علی اکبر غفاری ، انتشارات اسلامی ، چاپ حیدری . تفسیر نورالثقلین ، شیخ عبد علی بن جعفر حویزی ، به تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی ، چاپ علمی قم . تفسیر روح البیان ، شیخ اسماعیل حقّی بروسوی ، مکتبه جعفری تبریزی ، تهران . تفسیر گازر ، ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی ، به تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی ، چاپ اول ۱۳۳۷ ش . تفسیر المیزان ، علامه محمد حسین طباطبائی ، چاپ بیروت . تفسیر نمونه ، جمعی از نویسندگان ، زیر نظر استاد مکارم شیرازی ، چاپخانه مدرسه امیرالمؤمنین قم . تفسیر الکشاف ، جارالله محمود بن عمر زمخشری ، چاپ بیروت . تفسیر صفی ، حاج میرزا حسین ، ملقب به صفی علی شاه ، چاپخانه ارتش ، ۱۳۲۸ ش . تفسیر کشف الاسرار و عدّه الابرار ، منسوب به خواجه عبدالله انصاری ، تالیف ابوالفضل میبدی ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ سپهر ، تهران . تفسیر امثال القرآن ، دکتر اسماعیل اسماعیلی ، انتشارات اسوه ، چاپ سوم . تحف العقول ، حسین بن شیعہ حرانی ، انتشارات اسلامی ، چاپ تابش . تعلیم و تربیت در اسلام ، شهید مطهری ، انتشارات صدرا ، چاپ بیست و چهارم . ((ث)) ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، ابو جعفر محمد بن بابویه قمی معروف به صدوق ، با ترجمه علی اکبر غفاری ، کتابخانه صدوق . ((ج)) جامع السعادات ، ملا مهدی نراقی ، چاپ مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان . جهاد اکبر ، امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) ، واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت . ((خ)) خصال صدوق ، محمد بن بابویه قمی ، انتشارات اسلامی ، چاپ تابش . ((س)) سفینه البحار ، حاج شیخ عباس قمی ، مؤسسه انتشارات فراهانی ، چاپ اول . ((ش)) شرح صد کلمه قصار از کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، حاج شیخ عباس قمی ، انتشارات مؤسسه در راه حق ، قم ، چاپ مکرر ، بهار ۱۳۷۰ . شرح زندگانی محمد تقی بافقی ، موسوی گرمارودی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، چاپ اول ۱۳۶۸ . ((د)) الدر المنثور ، جلال الدین سیوطی ، دارالفکر ، بیروت لبنان ((ص)) صحیفه نور ، امام خمینی (قدس سره) ، چاپ وزارت ارشاد اسلامی و سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی . ((ع)) علل الشرایع ، محمد بن بابویه قمی ، انتشارات حیدریه ، چاپ نجف . ((ف)) فروغ ابدیت ، استاد جعفر سبحانی ، چاپ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم . فوائد الرضویه ، حاج شیخ عباس قمی . ((ک)) کشف الاسرار ، امام خمینی رحمه الله ، چاپ انتشارات آزادی . کلیات سعدی ، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی ، چاپ دنیای کتاب . کنز العمال ، علی المتقی الهندی ، مؤسسه الرساله . الکنی و الالقاب ، حاج شیخ عباس قمی ، انتشارات بیدار ، قم ایران . ((گ)) گفتار فلسفی ، بزرگسال و جوان ، چاپ هیئت نشر معارف اسلامی . ((ل)) لثالی الاخبار ، شیخ محمد نبی تویسرکانی ، مکتبه محمدیه ، قم . ((م)) معارفی از قرآن ، شهید دستغیب ، تفسیر سوره حدید ، انتشارات

فقیه . محجّه البيضاء ، ملامحسن فیض کاشانی ، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفّاری ، دفتر انتشارات اسلامی ، چاپ دوم . مستدرک الوسائل ، میرزا حسین نوری ، انتشارات اسلامیه ، تهران . میزان الحکمه ، محمدی ری شهری ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم ، ۱۳۶۲ . مقتل خوارزمی ، ابی المؤید الموفق احمد بن الملکی اخطب خوارزم ، به تحقیق و تعلیق محمد سماوی ، انتشارات مکتبه مفید ، قم . مثنوی معنوی ، جلال الدین محمد بلخی ، انتشارات نگاه و نشر علم ، چاپ حیدری ، نوبت دوم ، ۱۳۷۱ . مفاتیح الجنان ، حاج شیخ عباس قمی . مجله مکتب انقلاب ، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، ش ۱ . مهر تابان ، آیت الله سید محمدحسین حسینی طهرانی ، انتشارات باقر العلوم علیه السلام . ((ن)) نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، چاپ کتابفروشی اسلامیه . نهج الفصاحه ، ابوالقاسم پاینده ، انتشارات جاویدان .

پی نوشتها

پی نوشتها ۱

۱- کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۵۲۶ ، ح ۲۳۵۶ . میزان الحکمه ، ج ۸ ، ص ۷۴ . ۲- حشر ۲۱/۳- ((صم)) : جمع اءصم ، به معنای کر . ((بکم)) : جمع اءبکم ، یعنی لال و گنگ . ((عمی)) : جمع اءعمی ، یعنی کور . ۴- بقره ۱۶/۱۸ . ۵- ((حرون)) : یعنی طغیان گر ، اسب سرکش . ۶- تفسیر صفی ، ج ۱ ، ص ۷ . ۷- نساء ۱۴۳/۸- تفسیر نمونه ، ج ۱ ، ص ۱۱۰ . ۹- تفسیر امثال القرآن ، انتشارات اسوه ، چاپ سوم ، ص ۱۴۹ . ۱۰- مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور دفتر اول ، ص ۵۲ . ۱۱- بقره ۱۹/۲۰ . توضیح لغات : ((صیب)) ، یعنی باران شدید و رگبار . ((اصابع)) : جمع اصبع ، یعنی انگشت . ((آذان)) : جمع اذن ، یعنی گوش . ((صواعق)) : جمع صاعقه ، یعنی آتش پاره آسمانی . ((خطف)) : به معنای ربودن است ؛ ((یخطف)) ، یعنی می رباید . ۱۲- ((تیه)) : بیابان بی آب و علفی است که هر کس در آن راه گم کند ، هلاک شود . ۱۳- ((فتن)) : مخفف رفتن است و به جهت ضرورت شعری ((ر)) آن حذف شده است . ۱۴- تفسیر صفی ، ج ۱ ، ص ۸ . ۱۵- محمد ۲۰/۱۶- اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۱ ، ص ۴۶۲ . ۱۷- اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱ ، ص ۱۱۵ . ۱۸- اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ ؛ تفسیر لاهیجی ، ج ۱ ، ص ۱۸ . ۱۹- حج ۱۱/۲۰- مقتل خوارزمی ، ج ۱ ، ص ۲۳۷ ، چاپ مفید . ۲۱- اقتباس از تفسیر روح البیان ، ج ۹ ، ص ۵۲۹ . ۲۲- اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۴ ، ص ۱۴۶ . ۲۳- معنای کلمه ((ما)) در عبارت ((مثلاً ما)) و همچنین در ((قلیلاً ما)) و ((کثیراً ما)) مبهم و غیر معین است که جمله بعد از آن معنایش را بیان می کند . بنا بر این بسیاری از ادیبان گفته اند : جمله ((بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا)) عطف بیان ((مثلاً ما)) است . ۲۴- بقره ۲۶/۲۵- ((بق)) : یعنی پشه . ۲۶- تفسیر صفی ، ج ۱ ، ص ۹ . ۲۷- اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ . ۱۴۶ . ۲۸- تفسیر الکشاف ، ج ۱ ، ص ۱۱۲ ، چاپ بیروت . ۲۹- انعام ۴۴/۲۹- تفسیر مجمع البیان ، ج ۱ ، ص ۱۶۵ . ۳۰- مجله مکتب انقلاب ، ش ۱ ، ص ۲۱ . ۳۱- پاورقی تفسیر الکشاف ، ج ۱ ، ص ۱۱۶ . ۳۲- اقتباس از تفسیر لاهیجی ، ج ۱ ، ص ۲۴ . ۳۳- تفسیر مجمع البیان ، ج ۱ ، ص ۱۶۵ . ۳۴- مجله مکتب انقلاب ، ش ۱ ، ص ۱۴ . ۳۵- تفسیر نمونه ، ج ۱ ، ص ۱۵۰ . ۳۶- تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ . ۳۷- اسراری از زندگی حیوانات ، ص ۵۲ . ۳۸- حشر ۲/۳۹- تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ . ۴۰- بقره ۱۷۱ . ۴۱- ((داعی)) : دعوت کننده ، خواهنده . ۴۲- ((رمه)) : گله گوسفند و یا گاو . ۴۳- ((راعی)) : چوپان . ۴۴- ((بهائم)) : چهار پایان ، جمع بهیمه . ۴۵- ((نمط)) : روش . ۴۶- تفسیر صفی ، ج ۱ ، ص ۸۰ . ۴۷- تفسیر نمونه ، ج ۱ ، ص ۵۷۸ . ۴۸- گفتار فلسفی ؛ بزرگسال و جوان ، ج ۲ ، ص ۱۸۱ . ۴۹- نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۱۳۹ . ۵۰- بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۶ . ۵۱- تحف العقول ، کلمات قصار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، ح ۱۴۳ ، ص ۵۴ . ۵۲- مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور ، دفتر اول ، ص ۲۷ . ۵۳- بقره ۲۶۱/۵۴- تفسیر صفی ، ج ۱ ، ص ۱۲۲ . ۵۵- اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲ ، ص ۲۳۴ . ۵۶- دیباچه کلیات گلستان

سعدی، ص ۱۰۹. ۵۷-نحل / ۹۶. ۵۸-نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۱۷. ۵۹-بقره / ۲۶۸. ۶۰-تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۰۴.

۶۱-استعاذه، ص ۴۰، با کمی تصرف در عبارات. ۶۲-اقتباس از تفسیر امثال القرآن، ص ۳۳۸. ۶۳-مثنوی معنوی، انتشارات کلاله خاور، دفتر اول ص ۴۶. ۶۴-بقره / ۲۶۴. ((صفوان)) و ((صلد)) هر دو به معنای سنگ صاف و سخت است. ((وابل)) یعنی باران دانه درشت و شدید. ۶۵-((أُشْتُلْم)) داد و فریاد، هیاو. ۶۶-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۱۲۲. ۶۷-کلیات گلستان سعدی، باب اول، ص ۱۲۴. ۶۸-بحار الانوار، ج ۷۰، کتاب الایمان و الکفر، ص ۲۳۰. ۶۹-تفسیر منهج الصادقین، ج ۲، ص ۱۲۵. ۷۰-((بر)) میوه.

۷۱-کلیات گلستان سعدی، باب هشتم در آداب صحبت و تربیت، ص ۲۶۸. ۷۲-منهج الصادقین، ج ۲، ص ۱۲۵. ۷۳-تفسیر منهج الصادقین، ج ۲، ص ۱۲۵. ۷۴-بحار الانوار، ج ۷۲، کتاب الایمان و الکفر، ص ۳۰۰. ۷۵-اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، باب ریا، ح ۱۴. ۷۶-اقتباس از تفسیر روح الجنان، ج ۲، ص ۳۶۸. ۷۷-معارفی از قرآن، ص ۲۱۱. ۷۸-((ابتغاء)) خواستن، جست و جو کردن. ۷۹-((ربوه)) زمین بلند و مرتفعی است که در برابر نسیم آزاد و تابش آفتاب فراوان قرار گرفته باشد و حاصل خیز باشد. ۸۰-((وابل)) باران شدید و دانه درشت. ۸۱-((اکل)) میوه. ۸۲-((طَلَّ)) باران ریز و شبنم. ۸۳-بقره / ۲۶۵. ۸۴-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۱۲۴. ۸۵-تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۲۶. ۸۶-توبه / ۱۰۳. ۸۷-اقتباس از تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۳۷۳. ۸۸-بقره / ۲۶۶. ۸۹-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۱۲۴. ۹۰-بقره / ۱۶۷. ۹۱-اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۹۳. ۹۲-بقره / ۲۶۶. ۹۳-تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۴۵. ۹۴-تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۴۶. ۹۵-اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳. ۹۶-خصال صدوق، باب خصلتهای دو گانه، ح ۳۳. ۹۷-اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۴. ۹۸-همان، ص ۵۴، ح ۲. ۹۹-بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.

۱۰۰-نهج الفصاحه، ح ۲۰۵۹. ۱۰۱-صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۰۲. ۱۰۲-مدثر / ۱۸. ۱۰۳-آل عمران / ۵۹. ۱۰۴-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۱۴۸. ۱۰۵-آل عمران / ۱۱۷. ۱۰۶-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۱۶۳. ۱۰۷-تفسیر کشف الاسرار و عدّه الابرار، ج ۲، ص ۲۶۰. ۱۰۸-شوری / ۲۰. ۱۰۹-بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۸. ۱۱۰-محجّه البیضاء، ج ۵، کتاب آفات اللسان، ص ۱۹۳. ۱۱۱-انعام / ۱۲۲. ۱۱۲-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۳۲۲. ۱۱۳-بحار الانوار، ج ۶۸، باب دعائم الایمان و الاسلام، ص ۳۵۵. ۱۱۴-اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۲۶. ۱۱۵-اصول کافی، ج ۳، کتاب ایمان و کفر باب ((عصیبت))، ح ۵، ص ۴۲۰. ۱۱۶-مهر تابان، یادنامه علامه طباطبائی (ره)، ص ۵۶. ۱۱۷-تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۲۷. ۱۱۸-خصال صدوق، باب خصلتهای چهار گانه، ح ۶۵. ۱۱۹-نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۳۶۶. ۱۲۰-همان، کلام ۵۱. ۱۲۱-تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۰۴. ۱۰۵. ۱۲۲-((سَمَّ)) به معنای سوراخ است و ((خیاط)) و مخیط به معنای سوزن است ((سَمَّ الخیاط))، یعنی سوراخ سوزن. ۱۲۳-اعراف / ۴۰. ۱۲۴-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۳۵۱. ۲. مثنوی معنوی، انتشارات کلاله خاور، دفتر اول، ص ۶۱. ۱۲۵-تفسیر امثال القرآن، ص ۲۴۸. ۱۲۶-((بَلَد)) به معنای شهر است، ولی در آیه بالا به معنای زمین آمده است. ۱۲۷-((نَکِد)) به معنای شخص بخیل و ممسکی است که به آسانی چیزی به کسی نمی دهد و اگر هم بدهد بسیار ناچیز و کم ارزش خواهد بود، زمینهای شوره زار و نامساعد در آیه فوق تشبیه به چنین کسی شده است. (پاورقی تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۱۶). ۱۲۸-اعراف / ۵۸. ۱۲۹-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۳۵۶. ۱۳۰-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۴۲. ۱۳۱-اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۷۷. ۱۷۸. ۱۳۲-محجّه البیضاء، ج ۶، ص ۲۳۷. ۱۳۳-کلیات گلستان سعدی، باب اول، ص ۱۲۴. ۱۳۴-اعراف / ۱۷۵. ۱۷۷. ۱۳۵-تفسیر صفی، ج ۱، ص ۳۸۹. ۳۹۰. ۱۳۶-غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۲۳. ۱۳۷-نفخ صور حرص: دمیدن باد حرص. ۱۳۸-کتم: کتمان و پنهان کردن، کتم غیب به معنای پنهانی است. ۱۳۹-جیب: گریبان. ۱۴۰-مثنوی معنوی، انتشارات کلاله خاور، ص ۲۸۹. ۱۴۱-اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۲۴. ۱۴۲-اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۲۰. ۱۴۳-تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۰۰، ذیل آیه مورد بحث. ۱۴۴-اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۶. ۱۴۵-مثنوی معنوی، دفتر اول، چاپ انتشارات کلاله خاور، ص ۶۵. ۱۴۶-البته این مفتی ها حرف مفت می زنند، ولی مفت حرف نمی زنند، زیرا اجیر زر و زورند و در برابر حرفهای مفتشان اجرت می گیرند. ۱۴۷-صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۸.

۱۴۸- اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۲. ۱۴۹- همان. ۱۵۰- حاشیه مفاتیح الجنان، کتاب باقیات الصالحات، دعای حزین. ۱۵۱- تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۳. ۱۵۲- همان، ص ۱۷. ۱۵۳- ((بنیان)) یعنی بنا و ساختمان. ۱۵۴- ((شفا)) به معنای لبه چیزی است. ۱۵۵- ((جُرْف)) به معنای حاشیه نهر و یا چاه است که آب زیر آن را خالی کرده باشد. ۱۵۶- ((هار)) به معنای شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است. ۱۵۷- توبه / ۱۰۹. ۱۱۰. ۱۵۸- تفسیر صفی، ج ۱، ص ۴۴۸. ۱۵۹- تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۴۴. ۱۶۰- همان، ص ۱۴۵. ۱۶۱- همان، ص ۱۳۸. ۱۶۲- توبه / ۱۱۱. ۲. کلمه ((بود)) اول در مصراع دوم به معنای هستی است. ۱۶۳- ((ار))، مخفف اگر است. ۱۶۴- تفسیر صفی، ج ۱، ص ۴۴۸. ۴۴۹. ۱۶۵- تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۴۸. ۱۶۶- تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۳۲۰. ۱۶۷- تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۳۱۳. ۳۱۴. ۱۶۸- اقتباس از تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۳۲۰. ۱۶۹- همان. ۱۷۰- بقره / ۲۰۷. ۱۷۱- احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۳۸. ۱۷۲- اقتباس از تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۵۳۹. ۵۴۰ و تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۶. ۱۷۳- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۴. ۱۷۴- ((زخرف)) زو و زیور، نقش و نگار. ۱۷۵- ((ازَّيْنَتْ)) تزیین کرد، این کلمه در اصل ((تَزَيَّنَتْ)) بود و طبق قاعده نحوی تبدیل به ((ازَّيْنَتْ)) شد. ۱۷۶- ((حصید)) درو شده. ۱۷۷- ((تَغْن)) از ماده ((غنا)) به معنای اقامت کردن در مکانی است، ((لَمْ تَغْنْ بِالْأَمْسِ))، یعنی گویی دیروز در این مکان نبوده است. این تعبیر کنایه از این است که چیزی به کلی از میان برود و اثری از آن باقی نماند که گویی هرگز وجود نداشته است. ۱۷۸- یونس / ۲۴. ۱۷۹- ((بوالعجب)) یعنی دارای اعجاب و شگفتی. ۱۸۰- ((بِقَوْل)) جمع بَقُل، یعنی سبزیها. ۱۸۱- ((پیرایه)) زیور، زینت. ۱۸۲- ((نمود)) نما و رونق. ۱۸۳- ((فزه)) شکوه و جلال. ۱۸۴- ((طمس)) نابود کردن. ۱۸۵- ((امس)) روز گذشته. ۱۸۶- تفسیر صفی، ج ۱، ص ۴۶۴. ۴۶۵. ۱۸۷- اقتباس از تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۳۵۷. ۱۸۸- مثنوی معنوی، انتشارات کلاله خاور، دفتر اول، ص ۲۲. ۱۸۹- منهج الصادقین، ج ۴، ص ۳۵۷. ۳۵۸. ۱۹۰- تفسیر کشف الاسرار و عدۀ الابرار، ج ۴، ص ۲۸۰. ۱۹۱- هود / ۲۴. ۱۹۲- تفسیر صفی، ج ۱، ص ۴۸۷. ۱۹۳- تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۴۱۴. ۱۹۴- مفاتیح الجنان، تعقیبات نماز صبح. ۱۹۵- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۸۲. ۱۹۶- مثنوی معنوی، انتشارات کلاله خاور، دفتر اول، ص ۵۲. ۱۹۷- تفسیر کشف الاسرار و عدۀ الابرار، ج ۴، ص ۳۸۱. ۱۹۸- فضِّل / ۵۳. ۱۹۹- ((احول)) کج چشم، دو بین. ۲۰۰- ((راء تشبیه)) نظریه فرقه ای از مسلمانان که خدا را به مخلوقات تشبیه می کنند.

پی نوشتها ۲

۲۰۱- ((تناسخ)) نظریه گروهی است که معتقدند روح آدمی پس از مردن، به بدن انسانی دیگر یا حیوان منتقل می شود. ۲۰۲- ((اَكْمَه)) گنگ و کور. ۲۰۳- ((اعتزال)) یعنی مکتب معتزله. ۲۰۴- ((غیم)) یعنی ابر، تاریکی. ۲۰۵- ((رَمَد)) درد چشم، ورم ملتحمه چشم. ۲۰۶- گلشن راز، ص ۵۶. ۲۰۷- لغت ((فا))، ((فو))، ((فی)) و ((فم)) همه به معنای دهان است. ((فاه))، یعنی دهانش. ۲۰۸- رعد / ۱۴. ۲۰۹- تفسیر صفی، ج ۱، ص ۵۵۴. ۲۱۰- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۵۵. ۱۵۶، (با اندکی تصرف). ۲۱۱- امثال قرآن، ص ۱۷۹. ۲۱۲- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۵۶، (با اندکی تصرّف). ۲۱۳- رعد / ۱۷. ۲۱۴- ((تموّج)) یعنی موج زدن آب. ۲۱۵- ((زَبْر)) یعنی بالا. ۲۱۶- تفسیر صفی، ج ۱، ص ۵۵۴. ۲۱۷- مثنوی معنوی، انتشارات کلاله خاور، دفتر اول، ص ۲. ۲۱۸- نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۳۹. ۲۱۹- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۶۸، (با اندکی تصرف). ۲۲۰- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۰، (با اندکی تصرف). ۲۲۱- همان، ص ۱۰، (با اندکی تصرّف). ۲۲۲- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۱. ۱۷۲، (با اندکی تصرّف). ۲۲۳- همان، ص ۱۷۱، (با اندکی تصرّف). ۲۲۴- اسراء / ۸۱. ۲۲۵- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱۳. ۲۲۶- انبیاء / ۱۸. ۲۲۷- ابراهیم / ۱۸. ۲۲۸- تفسیر صفی، ج ۱، ص ۵۶۶. ۲۲۹- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۰۹. ۲۳۰- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۱۲. ۳۱۵، (با اندکی تصرّف). ۲۳۱- اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۱۷. ۲۳۲- ((اُكُل)) میوه. ۲۳۳- ((اجْتَثَّ)) برکنده شده. اجتثاث به معنای

استیصال و از ریشه کندن است . جثّه به معنای بلندیه‌های زمین است مانند تل . جثّه هر چیز جسد آن است که خود یکی از برآمدگی‌های زمین است . ۲۳۴-ابراهیم / ۲۷ ۲۴-۲۳۵-((سَمَاک)) : ستاره . ۲۳۶-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۶۸ . ۲۳۷-نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۲۳۸۸-فاطر / ۱۰ . ۲۳۹-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۵، ص ۱۳۴ ۱۳۵ . ۲۴۰-اصول کافی ، ج ۲، ص ۲۳۵ ، ح ۱۶ . ۲۴۱-ابراهیم / ۲۷ . ۲۴۲-احقاف / ۱۳ . ۲۴۳-تفسیر المیزان ، ج ۱۲، ص ۷۲ ۷۳ . ۲۴۴-روزنامه جمهوری اسلامی ، ۲۰ دی ۱۳۷۵ ، ص ۳ . ۲۴۵-ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، ص ۳۳ . ۲۴۶-علل الشرايع ، ج ۲، باب ۱۳۸ ، ح ۲ . ۲۴۷-اسرار عبادات ، ص ۲۱۲ . ۲۴۸-نحل / ۷۵ . ۲۴۹-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۹۶ . ۲۵۰-((اءِبْکُمْ)) : گنگ مادر زاد . ۲۵۱-((کَلَّ)) : سنگینی ، سربار ، گرانبار ، کَلُّ عَلَى مَوْلَاةٍ، یعنی سربار صاحبش . ۲۵۲-نحل / ۷۶ . ۲۵۳-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۹۷ . ۲۵۴-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱۱، ص ۳۲۶ ۳۳۰ . ۲۵۵-((قَرِیةٌ)) ، هم به معنای روستاست و هم به معنای شهر، ولی در اینجا ظاهراً منظور شهر یا منطقه و یا کشور است . ۲۵۶-نحل / ۱۱۲ ۱۱۳ . ۲۵۷-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۶۰۴ . ۲۵۸-مصرع دوم بیت سعدی دو جور خوانده شده ، بعضی می خوانند: ((کفر، نعمت از کفت بیرون کند)) و بعضی دیگر مانند مصرع اول که ((شکر نعمت)) است در مصرع دوم هم ((کفر نعمت)) را صحیح می دانند و می گویند: در این مصرع کلمه ((نعمت)) حذف شده است و معنا در اصل چنین است : کفر نعمت ، نعمت از کفت بیرون کند)). ۲۵۹-تفسیر صافی ، ج ۱، ص ۹۴۳ ، (با اندکی تصرّف) . ۲۶۰-تفسیر نمونه ، ج ۱۱، ص ۴۳۲ . ۲۶۱-امثال قرآن ، ص ۲۲۳ . ۲۶۲-تفسیر نمونه ، ج ۱۱، ص ۴۳۳ . ۲۶۳-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۳۴۵ ۳۴۶ (با اندک تصرّف) . ۲۶۴-((هَشِیم)) ، از ماده هشم به معنای شکستن است و در اینجا به معنای گیاهان خشکیده ای است که در هم شکسته شده باشد . ۲۶۵-((تَذْرُوءٌ)) ، از ماده ((ذرو)) به معنای پراکنده ساختن است . ((تَذْرُوءُ الرِّیْحِ))، یعنی بادهای آن را به هر سو پراکنده می سازند . (مجمع البیان ، چاپ اسلامیة ، ج ۶، ص ۴۷۳) . ۲۶۶-کهف / ۴۵ . ۲۶۷-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۶۴۱ . ۲۶۸-تفسیر مجمع البیان ، ج ۶، ص ۴۷۳ . ۲۶۹-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۵، ص ۳۵۶ . ۲۷۰-همان ، ص ۳۵۷ . ۲۷۱-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۵، ص ۳۵۶ . ۲۷۲-شرح صد کلمه قصار از: کلمات امیر المؤمنین علیه السلام ، ص ۷۷ ۷۸ . ۲۷۳-تفسیر نمونه ، ج ۱۲، ص ۴۴۷ . ۲۷۴-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱۲، ص ۴۴۸ ۴۴۹ . ۲۷۵-طارق / ۵ . ۲۷۶-قیامت / ۳۸ ۳۹ . ۲۷۷-الکنى واللقاب ، ج ۳، ص ۸۲ ۸۳ . ۲۷۸-فوائد الرضویه ، ص ۷۱ . ۲۷۹-آشنایی با علوم اسلامی ، ص ۸۰ . ۲۸۰-یعنی ((ایاز)) خطاب به خویشان می گفت : این است لباس و کفش تو، اکنون به این مقام عالی که رسیده ای ، منگر؛ دوران فقر و فلا-کت را فراموش مکن . ۲۸۱-((خمره)) : یعنی کوزه جواهرات . ۲۸۲-یعنی انتخاب قفل محکم برای در، نه برای بخل ورزیدن نسبت به سیم و مال و طلا بود، بلکه برای پنهان داشتن آن راز شگفت انگیز را از عامیان که گروه زیادی در خیالات غوطه ورنده و قوم دیگر اگر چارق و پوستین را ببینند، سالوس و حيله گرم خواهند نامید . ۲۸۳-یعنی رازهای نهانی جان در نزد مردان باهمت به پوشیدن نیازمندتر است از لعل و جواهر معدنی در نزد ماده پرستان . زیرا ابلهان طلا را از جان بهتر می دانند، ولی انسانهای بزرگ ، طلا را فدای جان می کنند . ۲۸۴-یعنی آن امیران به طمع طلا تند و تیز می شتافتند، ولی عقلشان می گفت : ای احمقان ! کمی آهسته تر، آری ، حرص آدمی بیهوده به سوی سرباهای می تازد، ولی عقل به او می گوید: درست بنگر، این آب نیست بلکه سراب و آب نماست ! ۲۸۵-یعنی آن امیران با حرص و آز و صد گونه هوس در حیره ایاز را باز کردند و در همان حال مانند پشه و مگس که در دوغ گندیده بیفتند، ازدحام کردند و همچون پشه و مگس که عاشقانه در دوغ گندیده بیفتند و پره‌های آنها آلوده شود و نه می توانند بپروند و نه می توانند چیزی بخورند آنان جز چارق و پوستین کهنه چیزی نیافتند . ۲۸۶-همه گفتند: این جا محلی مرموز و مشکوک است و این چارق و پوستین ، روپوش چیزهای پنهانی است . ۲۸۷-((کاریز)) : قنات ، مجرای آب زیر زمین . ۲۸۸-((گو)) : گودی . ۲۸۹-حفره ها بانگ می زدند: ما گودالهای خالی هستیم ، ای گندیده ها چیزی در ما وجود ندارد . ۲۹۰-((سگالش)) : اندیشه بدگمانی ، یعنی از بدگمانی که برده بودند، خجالت می کشیدند و بار دیگر همان گودالها را پر می کردند . ۲۹۱-بالا خره از شدت نومیدی و ناراحتی دست و لب خود

را با دندان می‌گزیدند و مانند زنان دست بر سر می‌کوبیدند. ۲۹۲-مثنوی معنوی، انتشارات کلاله خاور، دفتر پنجم، ص ۳۱۰

۳۱۴. ۲۹۳-حج / ۷۳. ۲۹۴-((چست)): چابک و چالاک، محکم، نه چست، یعنی سست و غیر چابک. ۲۹۵-تفسیر صفی، ج ۲، ص ۷۱۹. ۲۹۶-بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۶. ۲۹۷-تفسیر امثال القرآن، ص ۳۷۵. ۲۹۸-اقتباس از کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۸، ص ۲۱۰. ۲۹۹-کلیات سعدی، باب سوم در فضیلت قناعت، ص ۱۹۵. ۳۰۰-تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۷۴. ۱۷۶. ۳۰۱-نور / ۳۵. ۳۰۲-تفسیر صفی، ج ۲، ص ۷۴۱. ۷۴۲. ۳۰۳-یعنی آن چنان روغنش صاف و خالص است که نزدیک است بدون تماس با آتش و (کبریت) شعله ور شود. ۳۰۴-اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۷۶. ۴۸۰. ۳۰۵-تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۵. ۳۰۶-همان، ص ۶۰۴. ۳۰۷-همان، ص ۶۰۲. ۳۰۸-منهج الصادقین، ج ۶، ص ۳۱۵. ۳۰۹-تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۳. ۳۱۰-((سراب)): در اصل به معنای سرچشمه آب می‌باشد و بعد به معنای آب نما به کار رفته است. حافظ می‌گوید: دور است سر آب در این بادیه هشدار تا غول بیابان نفریبد به ((سراب)). ۳۱۱-((بقیعه)): زمین گسترده بی آب و گیاه، کویر. ۳۱۲-((ظمان)): آدم تشنه. ۳۱۳-((لُجّی)): دریای عمیق و پهناور. ۳۱۴-((سحاب)): ابر باران را که غالباً متراکم و تیره و تار است. ۳۱۵-نور / ۴۰. ۳۱۶-((یَمّ)): دریا. ۳۱۷-تفسیر صفی، ج ۲، ص ۷۴۳. ۳۱۸-بقره / ۱۶۷. ۳۱۹-تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۷. ۳۲۰-بعضی مصراع دوم را چنین گفته اند: ((بیدار کنش زود، که در خواب نماند)). ۳۲۱-در بعضی از نقلها مصراع دوم چنین آمده است: ((او خویشتن از کفر و ضلالت برهاند)). ۳۲۲-این مصراع نیز در بعضی نقلها اینگونه ثبت شده: ((تو مرده شمارش، که کسش زنده نخواند)). ۳۲۳-امثال قرآن، ص ۲۶۴. تفسیر امثال القرآن، ص ۴۰۴. ۳۲۴-تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۳۲۷ (با کمی تصرف در عبارات). ۳۲۵-روم / ۳۰. ۳۲۶-صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۳۴. ۱۳۷. ۳۲۷-همان، ج ۲۱، ص ۶۸. ۳۲۸-عنکبوت / ۴۳. ۴۱. ۳۲۹-تفسیر صفی، ج ۲، ص ۸۱۹. ۸۱۸. ۳۳۰-تفسیر منهج الصادقین، ج ۷، ص ۱۶۱. ۳۳۱-کلمه بوالعجب را به صورت بلعجب نیز ثبت نموده اند. بعضی می‌گویند: کلماتی مانند بُلْعَجَب و بُلْهوس مخفف ابوالعجب و ابوالهوس نیست، بلکه ((بُل)) پیشوند فارسی و به معنای ((کثرت و فزونی)) است. ۳۳۲-امثال قرآن، ص ۲۷۵. ۳۳۳-((عندلیب)): بلبل هزار دستان. ۳۳۴-((قوت)): غذا، طعام. ۳۳۵-((حریف)): همکار، هم پیشه. ۳۳۶-امثال قرآن، ص ۲۷۴. ۳۳۷-بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۷۵. ۳۳۸-تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۳۲. ۳۳۹-اسراری از زندگی حیوانات، ص ۱۵۲. ۱۵۸. ۳۴۰-می‌گویند: هر تار عنکبوت فقط در حدود ۷ میکرون (۷۱۰۰۰ میلی متر) قطر دارد، ((یعنی اگر ۱۵۰ تار عنکبوت را پهلوی هم قرار دهند، یک میلی متر قطر آن خواهد شد و ۴۰۰۰۰ کیلومتر از این تارها که برابر با محیط کره زمین است، فقط دو کیلو وزن دارد)). ۳۴۱-تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۷۸. ۲۷۹. ۳۴۲-((... خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا)) (نساء / ۲۸). ۳۴۳-اسراری از زندگی حیوانات، ص ۱۵۹. ۱۶۰. ۳۴۴-((عَزَّزْنَا))، از ماده عَزَّت، به معنای نیرو و شوکت است. ۳۴۵-((تَطَيَّرْنَا))، از مصدر تَطَيَّر، به معنای شوم دانستن و فال بد زدن است. ۳۴۶-یس / ۱۳. ۱۹. ۳۴۷-((أُشْتَلِمَ)): داد و فریاد، هیاهو. چنان که نظامی می‌گوید: گردی خرکی به کعبه گم کرد در کعبه دوید و اشتلم کرد. ۳۴۸-تفسیر صفی، ج ۲، ص ۸۸۷-۸۸۸. ۳۴۹-همان، ص ۸۸۹. ۸۹۰. ۳۵۰-نمل / ۴۷. ۳۵۱-اعراف / ۱۳۱. ۳۵۲-نساء / ۷۸. ۳۵۳-کشف الاسرار، امام خمینی رحمه الله چاپ انتشارات آزادی، ص ۹. ۳۵۴-صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۳۱. ۳۵۵-تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۱۷. ۳۵۶-همان، ص ۳۱۸. ۳۵۷-همان، ص ۳۱۸. ۳۵۸-فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۱۱۴. ۳۵۹-پیشوای شهیدان، ص ۲۶۴. ۳۶۰-نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۶۴.

پی‌نوشتها ۳

۳۶۱-زمر / ۲۹. ۳۶۲-تفسیر صفی، ج ۲، ص ۹۲۵. ۳۶۳-تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۴۴. ۳۶۴-تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۴۵. ۳۶۵-((رُكِّعَ))، رکوع کنندگان، جمع راکع. ۳۶۶-((شِجْدَ))، سجده کنندگان، جمع ساجد. ۳۶۷-((شَطَاء))، سبزه، نورسته نازک،

جوانه ای که از پایین ساقه گیاه و کنار ریشه ها بیرون می آید. ۳۶۸-((آزر))، از ماده ((ایزار)) به معنای کمک و معاونت است ، وزیر هم به همین معناست . ۳۶۹-((اشِ تَغْلَظْ))، از ریشه غَلَطَ به معنای سفت و محکم شدن است . ۳۷۰-((سوق))، جمع ساق ، به معنای تنه گیاه و بدنه درخت می باشد. ۳۷۱-فتح / ۲۹. ۳۷۲-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۱۳. ۳۷۳-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۱۶. ۳۷۴-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۱۳. ۳۷۵-همان ، (با اندکی تصرف) . ۳۷۶-همان ، ج ۲۲، ص ۱۱۵. ۳۷۷-همان ، ج ۲۲، ص ۱۱۷. ۳۷۸-همان ، ص ۱۱۹. ۳۷۹-صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۷۹. ۱۸۰. ۳۸۰-حجرات / ۱۲. ۳۸۱-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۱۷. ۳۸۲-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۸۵، (با اندکی تغییر). ۳۸۳-جامع السعادات ، ج ۲، ص ۳۱۴ (چاپ بیروت) . ۳۸۴-بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷. ۳۸۵-اصول کافی ، ج ۲، ص ۳۵۷. ۳۸۶-جهاد اکبر، ص ۴۸. ۴۹. ۳۸۷-مستدرک الوسائل ، ج ۲، ص ۱۰۶. ۳۸۸-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۹۲. ۱۹۳. ۳۸۹-لئالی الاخبار، ص ۵۹۷. ۳۹۰-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۸۸. ۱۸۹. ۳۹۱-همان ، ص ۱۸۹. ۳۹۲-تعلیم و تربیت ، ص ۴۱۷. ۴۱۹. ۳۹۳-طسفیة البحار، ج ۱، ماده ((شَغَلْ)) . ۳۹۴-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۹۳. ۱۹۴. ۳۹۵-همان ، ص ۱۹۴. ۳۹۶-حدید / ۲۰. ۳۹۷-امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند که صفت دنیا را برای ما تعریف کن ؛ حضرت فرمود: ((الدُّنْيَا أَوَّلُهُ بُكَاءٌ وَآخِرُهُ طُهُ عَنَاءٌ وَآخِرُهُ فَنَاءٌ؛ دنیا اولش گریه است و وسطش غم و اندوه و آخرش فنا است)). (تفسیر منهج الصادقین ، ج ۹، ص ۱۸۶. ۱۸۷). ۳۹۸-یعنی انسان عارف و خداشناس ، از مشاهده پر کاهی پی به وجود خدا می برد، ولی آدم احمق اگر به زمین و آسمان بنگرد، از زمین جز خاک و از آسمان جز توده ای دود نمی بیند؛ یعنی فقط ماده و محسوسات را می بیند، و به ماورای آن هرگز نمی اندیشد. ۳۹۹-((لَوْنٌ)) : رنگ . ۴۰۰-((مُكُونٌ)) : به وجود آورنده . ۴۰۱-((كَوْنٌ)) : هستی ، عالم وجود. ۴۰۲-((رَزٌّ)) : انگور. ۴۰۳-((مَيٌّ)) : شراب انگوری . ۴۰۴-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۶۱. ۱۰۶۲. ۴۰۵-تفسیر المیزان ، ج ۱۹، ص ۱۶۴. ۴۰۶-تفسیر نمونه ، ج ۲۳، ص ۳۵۲. ۴۰۷-اقتباس از امثال قرآن ، ص ۲۳۵. ۴۰۸-تفسیر نمونه ، ج ۵، ص ۲۰۷. ۴۰۹-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۵، ص ۲۰۷. ۴۱۰-قصص / ۷۹. ۴۱۱-امثال قرآن ، ص ۳۱۱. ۴۱۲-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۳، ص ۳۵۳. ۴۱۳-حدید / ۲۰. ۴۱۴-صَف / ۹۸. ۴۱۵-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۸۴. ۱۰۸۵. ۴۱۶-برگرفته از تفسیر نمونه ، ج ۷، ص ۳۶۸. ۴۱۷-تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۸۵. ۸۲. ۴۱۸-((اءِشْفَار)) : جمع ((سِفْر)) یعنی کتاب بزرگ . سفر دراصل به معنای پرده برداری است و کتاب را از آن جهت سِفْر گویند که مسائل پوشیده به وسیله آن ، کشف می شود و از حقایق پرده برمی دارد. ۴۱۹-جمعه / ۵. ۴۲۰-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۸۷. ۴۲۱-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۱۱۴. ۴۲۲-تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۱۱۴. ۴۲۳-همان ، ص ۱۱۹. ۴۲۴-کلیات سعدی ، باب هشتم در آداب صحبت ، ص ۲۶۸. ۴۲۵-همان ، ص ۲۷۷. ۴۲۶-مَحَبَّةُ الْبَيْضَاء ، ج ۱، ص ۱۲۵. ۴۲۷-نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۳۵۸. ۴۲۸-بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۴. ۴۲۹-فاطر / ۲۸. ۴۳۰-تفسیر مجمع البیان ، ج ۸، ص ۴۰۷. ۴۳۱-کلیات سعدی ، باب هشتم در آداب صحبت ، ص ۲۶۹. ۴۳۲-صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۶۸. ۲۶۹. ۴۳۳-بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۸. ۴۳۴-تفسیر امثال القرآن ، ص ۶۰۰. ۴۳۵-بعضی گفته اند ((يُؤْفِكُونَ)) مشتق از اِفْك به معنای دروغ است . ۴۳۶-منافقون / ۴. ۴۳۷-((طَلِيقٌ)) : یعنی خوش بیان . ۴۳۸-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۸۹. ۴۳۹-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۹، ص ۲۹۴. ۲۹۵. ۴۴۰-تفسیر المیزان ، ج ۱۹، ص ۲۸۷. ۴۴۱-نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه ۱۹۴. ۴۴۲-کلیات سعدی ، باب سَوِّم در فضیلت قناعت ، ص ۲۰۹. ۴۴۳-آشنایی با قرآن ، ص ۱۶۶. ۴۴۴-همان ، ص ۱۶۴. ۴۴۵-تحریم / ۱۰. ۴۴۶-)) در بعضی از کلمات مفسران آمده است که اسم همسر حضرت نوح ((والهة)) و اسم همسر حضرت لوط ((والعة)) بوده است و بعضی عکس این را نوشته اند یعنی نام همسر نوح را ((والعه)) و همسر لوط را ((والهه)) یا ((واهله)) گفته اند))، (تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۳۰۱). ۴۴۷-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۱۰۱. ۱۱۰۲. ۴۴۸-الدَّر المنثور، ج ۸، ص ۲۲۸. ۴۴۹-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۳۰۱. ۴۵۰-تفسیر الکشاف ، ج ۴، ص ۵۷۱. ۴۵۱-در آیه ۳ همین سوره ، به ماجرای افشای اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آزار آن حضرت توسط بعضی از همسرانش اشاره شده است . ۴۵۲-تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۳۰۱. ۴۵۳-اقتباس از همان ،

ص ۳۰۲-۴۵۴- احزاب / ۳۰-۴۵۵- (اءُخَصِّنَتْ فَرْجَهَا)؛ یعنی دامن خود را از آلودگی مصون داشت. ((حصن))، به معنای دژ و قلعه محکم است. به همین جهت مرد متاهل را که از زن خود نگه داری می کند ((مُحَصِّن)) (نگاه دارنده) و زنی که ازدواج کرده و در پناه شوهر نگهداری می شود، ((مُحَصِّنَه)) (نگاه داشته شده) نامیده می شود. ۴۵۶- تحریم / ۱۱-۱۲-۴۵۷- تفسیر صفی، ج ۲، ص ۱۱۰۲-۴۵۸- الدر المنثور، ج ۸، ص ۲۲۹-۴۵۹- تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۰۲-۳۰۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با ده ها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل:

www.eslamshop.com فروشگاه اینترنتی: تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲
 (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه
 بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به
 رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی
 این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان
 بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-
 ۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شب: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد
 بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -:
 هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی
 دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم.
 فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که
 لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام
 یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه
 کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه
 می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن
 بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر
 که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز
 بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری
 مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹